هو الله تعالی شأنه

وقایع مسافرت و سیاحت ساحت انگلستان
اعلیحضرت سلطان ابن سلطان شاهنشاه ایران السلطان
ناصر الدین شاه قاجار خلّد الله ملکه از یوم نهضت از
دار الخلافه طهران الی روز مراجعت و ورود موکب
مسعود مستقر سریر سلطنت که بدستخط مبارک مزین فرموده
بسعی و اهتمام اقل الانام میرزا محمّد علی شیرازی الشهیر
بکشکول در بندر بمبئی بزیور طبع در آمد و چند تصویر
دلپذیر عکس که شایسته این کتاب مستطاب بود
مزید نمود امید که مطبوع طباع خاص و عام گردد

روزنامه سفر فرنگستان است که به میمنت و مبارکی بخواست خداوند تعالی و قادر بیهمتا و بخشنده
مهربان بشرط سلامت مزاج مینویسیم از طهران الی انزلی را سابقا در سیاحت گیلان بتفصیل نوشته
بودیم در اینجا بشرح و تفصیل حاجت نیست مگر خروج از دارالخلافه طهران را با وقایعی که تا انزلی روی
میدهد انشاءالله تعالی مینویسیم بعد از آن از روز جلوس در کشتی تفصیل همراهان در طی روز
نامه کشتی نوشته خواهد شد بعون الله تعالی و حسن توفیقه

روز شنبه بیست و یکم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۹۰

از طهران بعزم سیاحت فرنگستان برخاستیم حال یکسال تمام است که اخبار سفر فرنگستان
شده است و چند روز هم بود که سینه درد و زکام شدیدی عارض شده و هیچ احوالم خوب نبود

 (ایران) کسالت و ضعف بنیه بسر حد کمال بود بطوریکه هرگز خود را آن کسالت ندیده بودم توکلا علی الله تعالی بیرون آمدیم صدر اعظم وغیره بودند قدری ایستاده رفتیم و از در کوچه شمس العماره سوار کالسکه شدیم جمعیت زیادی بود در داخل و خارج شهر و در راه و بیراه راندیم بطرف اسب دوانی امروز اسب دوانی هم هست رفتیم بالاخانه افواج و جمعیت زیادی از مرد و زن حاضر شده بودند نهار آوردند به بی میلی قدری صرف نمودیم امیر آخور تیمور میرزا حسام الدوله حاجی آقا اسمعیل و سایر پیشخدمتها بودند امین حضور که چند روز بود ناخوش بود امروز آمده بود بعد از نهار اسب ها را دواندند اسبهای مراد بیک نایب که از اسبهای اصطبل خاصه است چهار بیرق اول را برداشته یک بیرق اول را هم اسب وجیه الله میرزا برداشت اسب اقبال مهدی قلیخان بیرق چهارم را در دوره آخر برداشت بعد از اتمام اسب دوانی سفرای خارجه بجهة وداع بحضور آمدند صدر اعظم و سایرین هم بودند بعد سوار کالسکه شده بطرف قریه کن راندیم سراپردهای تازه که همه ترمه و زری وغیره بود کنار رود خانه زده بودند بعد از ساعتی مهد علیا آمدند و والده شاه را دیدم ایشان دو شب در آنجا ماندند باد شدیدی هم همه روزه می آمد

سه شنبه بیست و چهارم

رفتیم بعمارت دولتی کن و همه روز سوار شده بجهت شکار بماهور های حوالی کن رفتیم نایب السلطنه در رکاب بود از پیشخدمتان ادیب الملک صنیع الدوله محمد باقرخان حسین خان اسدالله خان بودند میرشکار از شهر آمده و شکار پیدا کرده بود قبل از نهار یک تکه دو ساله با چهار پاره زدم الحمدلله خوش گذشت با راحت بمنزل مراجعت کردم بحمدالله مزاجم در نهایت صحت و سلامت است و کسالت بالمره رفع شده حالا فصل آلوچه تازه است یعنی خیلی کوچک است و هنوز خوردنی نشده چغاله و شکوفه هم در ثمرات قریب باتمام است گل زرد و گل سرخ هم تک تک دیده میشود مهدیقلیخان یکشب بشهر رفته با حالت ناخوش برگشت

چهارشنبه بیست و پنجم

درعمارت کن توقف شد امین الدوله علامحسین خان محقق حکیم طولوزان وجیه الله میرزا از شهر آمده اند

پنجشنبه بیست و ششم

رفتیم قوری چای نهار را آنجا صرف کردیم آب زیادی می آمد عضد الملک عکاس باشی و سایر پیشخدمتان حاضر بودند آفتاب گردان را در کودی زده بودند بسیار هوا گرم بود عصر مراجعت بمنزل شد انیس الدوله از شهر آمده بود کسر مزاجی دارد

جمعه بیست و هفتم

صبح را در کن بودیم جمعیت زیادی از پیشخدمتان وغیره از شهر آمده بودند صدر اعظم هم آمده است امروز منیف افندی ایلچی دولت عثمانی که تازه وارد شده است باید بحضور بیاید در همان یورت اولی چادر ترمه وغیره افراشته اند چهار ساعت و نیم بغروب مانده بچادر رفتیم صدر اعظم آمد معتمد الملک هم بود نصرة الدوله معتمد الدوله اعتضاد السلطنه عماد الدوله لطف الله میرزا در سلام خاص شمشیر نگاه داشته بودند الحمدلله باد نمیوزید ایلچی آمد دو نفر هم تابع سفارت همراه داشت ناظم افندی شارژدافر هم همراه او آمده بود مرخص شده به مملکت خود برود منیف افندی زبان فرانسه میداند بخصوص فارسی را خوب حرف میزند سناً متوسط است آصف الدوله وارد شد

شنبه بیست و هشتم

صبح سوار شده رفتیم تنگه سولقان دست چپ راه آبشار خوبی دارد بقدر یک سنگ آب جاری بود آفتاب گردان زدند آنجا نهار خوردیم نایب السلطنه در رکاب بود از پیشخدمتان امین الدوله ادیب الملک وغیره نیز بودند

یکشنبه بیست و نهم

اشخاصیکه امروز از شهر آمده بودند خسرو میرزا وقایع نگار حسام الدوله سرتیپ فوج خاصه وزیر امور خارجه با حالت نقاهت شرفیاب شد منیف افندی مجدداً امروز به

۵ (ایران) به حضور آمد جناب آقا سید اسمعیل مجتهد بهبهانی بدیدن آمده بودند خازن الملک جواهرآلاتی که باید همراه برد آورده بود

سه شنبه غره شهر ربیع الاوّل

صبح اشخاصیکه از شهر آمده بودند از شاهزادگان وغیره همه به حضور آمدند امام جمعه آمده دعای سفر را خواندند پسر امام جمعه اصفهان هم آمده بود پنج راس اسبی که از عربستان بجهة اصطبل خاصه آورده بودند از نشان حضور گذراندند پس بجانب کرج حرکت کردیم در عرض راه صدر اعظم هم از شهر رسیده اخبار خوب از سیستان داشت عرض کرد دبیرالملک هم سوار اسب در ارتوکمانی با صدر اعظم آمده بود نایب السلطنه از نزدیکی کن مرخص شده بشهر معاودت نمود از شاهزادگان که همراه بودند معتمدالدوله حسام السلطنه عمادالدوله نصرةالدوله بود معتمدالدوله از قوری چای مرخص شده بشهر معاودت نمود میرزا یکی وزیر مختار دولت روس که تا انزلی بایستی بیاید همراه بود چهار ساعت بغروب مانده وارد کرج شدیم منزل در عمارت صنیع الدوله عکاس باشی غلامحسین خان از شهر آمده بودند حکیم طولوزان هم امروز از شهر آمد عبدالله قلیخان امروز شکار رفته بود یک آهوی ماده شکار کرده است

چهارشنبه دوّم ربیع الاوّل

از کرج بقاسم آباد حرکت کرده ایم پنج فرسنگ راه است هوا گرم و گرد و خاک بسیار بود معیرالممالک امروز مرخص شده بشهر رفت حاجب الدوله الی انزلی در رکاب است عضدالملک دیشب از شهر آمد ناصرالملک هم از شهر آمده بود و از اینجا مرخص شده بشهر معاودت نمود قراولی اردو تا انزلی با فوج دوّم است بیوک خان اقبال الملک از کن بشهر مراجعت کرد

پنجشنبه سیوم ربیع اوّل

صبح سوار اسب شده صدر اعظم و شاهزادگان و حسن علیخان وزیر فواید و میرزا قهرمان امین لشکر وغیره هم ملتزم رکاب بودند محمدتقی خان حاجب الدوله شصت راس اسب

۶ (ایران) اسب بجهت اصطبل توپخانه آذربایجان خریده بود از سان حضور گذرانیدند یک صد نفر سواره مکری بسرکردگی حاجی آقا بیک از سان گذشتند قدری از راه با صدر اعظم صحبت کنان راندیم بعد از آن بکالسکه نشستیم منزل امروز کازران سنگ است مسافت راه سه فرسنگ است نهار را در منزل خوردیم اردو را در چمن بسیار خوب با صفائی زده بودند همه جا سبزه و مرغزار است صاری اصلان که از شهر آمده بود دیده شد

جمعه چهارم

صبح سوار کالسکه شده بطرف عبدالله آباد روانه گشتیم پنج فرسنگ راه است هوا گرم گرد و خاک بسیار بود در آخر زراعت قشلاق نهار خوردیم قبل از نهار تفنگ دست گرفته در اطراف و حوالی گردش میکردم یک خرگوش و یک بلدرچین بایکقطعه زرد دره صید کردم امروز حکیم و یکسون و مسیو طومسون نایب سفارتخانه انگلیس را دیدم که بفرنگستان می‌آیند میرزا عیسی وزیر دار الخلافه و معادن الملک مرخص شده بشهر رفتند میرزا موسی شیخ قرلشکر هم امروز مرخص شده بشهر رفت

شنبه پنجم

امروز روز ورود بقزوین است یعنی در هزار جریب که قریب بشهر است اردو زده اند پنج فرسنگ مسافت است از دهات خاک علی و غیره گذشتیم صبح که سوار شدم صدر اعظم و وزیر مختار دولت روس را با کربل مترجم دم کالسکه آورده قدری صحبت داشتیم سواره ایلات قریب سیصد نفر ایستاده بودند صاحب دیوان که از آذربایجان آمده بود به حضور آمد محمد صادق خان قراباغی نایب اجودان همراه او بود بعد بعضی شاهزادگان متوقف قزوین مثل اسحق میرزا و سلطان سلیم میرزا و یعقوب میرزا و علمای قزوین و اعیان و اشراف و کلانتر و کدخدایان شهر و غیره بتوسط ایلخانی حاکم قزوین دسته دسته به حضور آمده معرفی شدند نهار در این راه صرف شد بعد از نهار باد شد بدی میوزید از این خلوت که عقب مانده بعد بچاپاری رسیده بار دو ملحق شد سواره ابواب‌جمعی اسد خان قراباغی که جزو غلامخانه هستند

۷ (ایران) با صاحب دیوان از آذربایجان آمده بودند که بطهران رفته سان بدهند پسر اسد خان
که سرکرده سوار است جوان خوبیست نزدیک بشهر سوار اسب شده با صدر اعظم صحبت کنان
وارد و شدیم صدر اعظم مرخص شده بشهر رفت باد سخت سردی می آمد شب گذشته بسیار
کم خوابیده بودم امشب زودتر میل باستراحت کردم

یکشنبه ششم

امروز منزل آقابابا است صبح باران شدیدی می آمد با اینکه مدتی باریده بود باز بسیار بارید
این باران برای قزوین بسیار نافع است ایلخانی میرزا ابوتراب عموی میرزا بزرگ حکیم
مرحوم را بحضور آورد خیلی معمر است بعد سوار شده با صدر اعظم صحبت کنان از کنار شهر
گذشته افتادیم بجادهٔ آقابابا دبیرالملک از اینجا مرخص شده بشهر رفت هوای امروز
بخلاف سایر روزها خوش بود نسیم ملایم خنکی می آمد صحرا اکثر گل و سبزه است در باغات
قزوین یکنوع گل ورگ دیده شد بسیار خوب و مطبوع شبیه بگل زرد گفتم از ریشه و تخم آن بیاورند
و در طهران بکارند نهار را در زیردست قریه محمودآباد شیخ الاسلام مرحوم صرف نمودیم باد
سرد می وزید نهار در کالسکه خورده شد از پیشخدمتان مشکوة الملک وغیره بودند چهار ساعت
بغروب مانده وارد منزل شدیم باد بسیار سرد شدیدی می آمد و شدت باد بطوری بود که
کل چیرها و چادرها را انداخت تا صبح متصل می آمد و هیچکس را قدرت بیرون رفتن نبود و از
شدت سرما همه افسرده و از کار مانده بودند

دوشنبه هفتم

باید بخرزان رفت ولی باد و سرما بطوری بود که هرگز در زمستانهای سخت بلکه در هیچ وقت
دیده و شنیده نشده بود دو فرسنگ از راه را سوار کالسکه شدیم بعد چون راه کالسکه
بد بود سوار اسب شده کالسکه ها را برگرداندند صحرا امروز همه سبز و گل بود اما سرما هیچ جه
نمیگذاشت کسی احساس چیزی کند یا ملتفت خضرت و طراوت صحرا شود با اینکه کلیجه و سرداری
خز پوشیده بودم از شدت سرما معلوم نبود که هیچ لباسی دارم زیر گدوک خرزان دره بود
که آب کمی می آمد نهار آنجا صرف شد باد قدری ساکت شده بود عضدالملک امین حضور

 صنیع الدوله عکاس باشی حکیم طولوزان محقق وغیره بودند بعد از نهار از کتل مزبوره بالا رفتیم
این کوه خرزان سنگ ندارد همه خاک نرم است وهمه جا گل وسبزه و ریاحین است
اغلب جاها زراعت دیمی کاشته بودند زراعت این کوه را طایفه عیاشوند میکنند
حسن علی خان جنرال که جزو همراهان است امروز وارد دو شد با صدر اعظم صحبت کنان
میرفتیم بالای کوه ده بنظرم آمد گمان کردم خرزان است بعد از تحقیق معلوم شد اسمعیل خان
عیاشوند سرکرده سواره عیاشوند احداث وآباد کرده است خوب جائی را آباد کرده
که همه زراعت آن دیم است از اسمعیل آباد یکفرسنگ ونیم راندیم تا بخرزان رسیدیم
اعتضاد السلطنه نصرة الدوله نصر الملک را در راه دیدیم نصرة الدوله شکایت زیاد از سرما
و باد دیشب داشت میگفت خیلی صدمه خوردیم الحمد لله وارد منزل شدیم باد بود اما مه
غلیظی در هوا بود که گاه گاه هم میبارید چون هر سر ما طوری بود که آب مانند زمستان یخ می بست

سه شنبه هشتم

منزل امروز لوشان است صبح برخاسته سوار اسپ شده با صدر اعظم و ایلخانی و صاحب
دیوان صحبت کنان میرفتیم راه این منزل را قدری بحکم دولت ساخته اند دره ها و کوهها را
حاصل کاشته اند محمد تقلیخان جلو رفته بود بشکار کبک میگفت توی دره ها یاس زرد زیاد
بود خلاصه همه جا راندیم محمد تقلیخان جلو رفت آفتاب گردان زدند آب شاه رود زیاد
بود وگل آلود عضد الملک عکاس باشی صنیع الدوله مشکوة الملک امین السلطنه امین حضور
محمد تقلیخان وجیه الله میرزا علامحسین خان امین السلطان جعفر قلیخان وغیره بودند نهار آوردند
آدم وجیه الله میرزا که در شط کوهه بآب زده بود با کمال جرأت این جا هم با اسب بآب
زد الحق خیلی جرأت کرد تا عصر آن جا بودیم بعد بطرف منزل راندیم زیر پل
دو کالسکه خیلی خوب دیدم که تاجر شیروانی بجهت فروش بطهران میبرد
هنگام غروب وارد منزل شدیم اردو را خیلی دور از یک میان دره وسیعی زده

زده بودند بحمدالله باد هم نبود صدر اعظم بعضی نوشتجات از معتمد الملک آورد ملاحظه شد   چهارشنبه نهم

امروز به منجیل میرویم صبح زود سوار شده رو براه نهادیم حسام السلطنه از راه تکیندی آمده بود بکندیرا
تازه خریده است در منزل آقابابا از اردو جدا شد خلاصه با صدر اعظم و حسام السلطنه و ایلخانی صحبت
کنان رفتیم هوا بر خلاف ایام گذشته گرم و مگس زیاد بود در راه هم خوب نبود و از بیراهه رفتیم تا به جنگل بالا
بالا رسیدیم در کنار رودخانه نهار خوردیم صبح امروز کنه خورده بودم بعد از صرف نهار سوار شده
رو بمنزل راندیم در این راه میرابراهیم خان حاکم رحمت آباد نعمت الله خان رشتی نصرالله خان طالش
کرکانرودی دیده شدند سواره ابواجمعی نصرالله خان بسیار خوش لباس و با اسلحه ممتاز بودند *
نزدیک منزل جناب حاجی ملا رفیع مجتهد گیلانی بحضور آمدند چون نزدیک بیورت قدیم که پای سرو
هرزه بیل باشد بواسطه حاصلی که کاشته بودند ممکن نبود اردو زنند لهذا اردو را نزدیک منجیل در دره
که پناه از باد بود زده بودند با وجود این هنگام عصر باد شدیدی برخاست از عجایب و بدایع اینکه
در این منزل در هر فصل که باشد نزدیک بعصر باد شدید میوزد بطوری سخت و شدید است که درختهای
زیتون که در اینجا رسته یکسر بطرفیکه باد میوزد کج و متمایل گشته اند در محال منجیل و هرزه بیل همه جا حاصل
کاشته اند یکسر دشت زراعت و همه صحرا سبز و خرم است روز گذشته یک فراش را در لوشان
مار گزیده حکیم طولوزان مشغول معالجه بود از قراریکه گفتند از هلاکت جسته اینجاها مار زیاد دارد

پنجشنبه دهم

منزل رستم آباد است قدری دیرتر سوار شده با صدر اعظم صحبت کنان رفتیم جناب حاجی ملا رفیع
مجتهد در سر پل منجیل ملاقات شد پل منجیل که بر روی سفید رود است و عبور و مرور [illegible]
بسمت گیلان از همان جاست در سوابق ایام پل چوبی بر روی آن بود که قوافل را عبور از آن بسیار
صعب بود حال چند سال است که از وجوه خزانه دولت پلی در کمال استحکام بتوسط جناب حاجی
ملا رفیع بر روی رودخانه مزبور ساخته شده است حاجی ملا رفیع بسیار با جمعیت [illegible]
هشت سال قبل ایشان را دیده بودم از پل گذشته بسرعت راندیم تا به بالای [illegible]

ایران
مکان که چند سال قبل در سفر گیلان صرف نهار شد. باز هما بجا نهار صرف شد نارنج بهار
کرده و انار تازه گل داده بود طول راه امروز موجب کسالت شد سه ساعت بغروب مانده
وارد منزل شدیم سراپرده را کنار رودخانه زده بودند امروز بین راه آب بازه و شناگر زیادی
دیدیم که در آب سفیدرود که در طول راه واقع بود شنا می کردند

جمعه یازدهم

باید بطرف امامزاده هاشم حرکت کرد صبح سوار شده با صدر اعظم صحبت کنان رفتیم راه امروز
بعضی جاهای بد داشت یعنی بالای رستم آباد بعضی جاها آب افتاده و متجاوز از هزار قدم گل
زیاد بود و بعضی جاهای دیگر هم سنگ زیاد بود پاره جاها ناچار پیاده شده با صدر اعظم صحبت
میکردیم که ناگاه پای اسب صدر اعظم در گل لغزیده از اسب پرت شد ولی هیچ صدمه
نخورد و شخصی دیگر هم گفتند از مال افتاده است بعد از سؤال معلوم شد آدم امین السلطنه
بوده از قاطر پرت شده مرده است اعتضاد السلطنه عماد الدوله از این منزل مرخص شده
بشهر رشت رفتند پل سیاه رودهم که مخارج بنای آن از خزانه دولت بتوسط حاجی ملا رفیع شده
است تمام شده اما آب سیاه رود در این وقت بسیار کم بود بطوریکه طفل میتوانست
از آن عبور نمود ولی گاهی چنان طغیان میکند که با اسب هم نمیتوان عبور کرد در انتهای رودخانه
مزبور که وصل بسفیدرود میشود صرف نهار کردیم چمن خوبی بود در سایه درختی نشستیم مشکوة
الملک صنیع الدوله وغیره حضور داشتند خلاصه نزدیک منزل که کوه تمام میشود جلگه است
درشکه مارا حاضر کرده بودند در آن نشسته راندیم تا نزدیک منزل

شنبه دوازدهم

امروز روز ورود بشهر رشت است دیشب هوا خیلی سرد بود صبح زود برخواسته قدری
راه را سوار اسب بودیم بعد بدرشکه نشسته راندیم وزیر مختار دولت روس و مسیو
گریبل مترجم دم درشکه ایستاده بودند با آنها قدری صحبت شد آفتاب خیلی گرم بود بلبل گاه

گاه گاه میان جنگل میخواندند سراوان و شاه آقاجی هم گذشتیم معتمد الملک که از رشت
باستقبال آمده بود با میرزا عبدالرحیم خان ساعدالملک که با پرنس منچیکوف مهماندار از پطر
پورغ آمده بود در پائین شاه آقاجی دیده شدند حکیم الممالک که از طهران مأمور به پذیرائی
مهمانداران دولت روس بود رسید نهار را دست چپ راه در سایهٔ درختان جنگلی صرف
نمودیم بعد سوار شده قدری که راه رفتیم بازار بسیار خوبی در سر راه ملاحظه شد که تمام آن را
با آجر و گچ ساخته اند معلوم شد که معین التجار گیلانی بشراکت جمعی دیگر آن بازار را ساخته اند
از علماء لاهیجان وغیره جمعی کثیر باستقبال آمده بودند نزدیک شهر جنابان حاجی ملا رفیع و
حاجی ملا طاهر و حاجی میرزا عبدالباقی که از مجتهدین شهر رشت هستند استقبال نمودند آنجا از
کالسکه پیاده شده باسب سوار شدیم صدر اعظم و وزیر مختار دولت روس هم سوار شده
با ما صحبت میداشتند زن و مرد زیادی از اهل شهر باستقبال آمده بودند شش ساعت بغروب
مانده وارد عمارت ناصریه شدیم چادر از برای ما زده بودند پرنس منچیکوف مهماندار کولونل
براک اجودان مخصوص امپراطور روس و وزیر مختار دولت روس مسیو گرییل مترجم سفارت
حکیم الممالک یکساعت و نیم بغروب مانده بحضور آمدند پرنس منچیکوف شخص محترم و از اعیان
دولت روس است و جنرال اجودان مخصوص امپراطور و سناً قریب بشصت سال دارد

یکشنبه سیزدهم

صبح سوار اسب شده برای انزلی راندیم و همه جا از میان شهر و بازار عبور کردیم جمعیت زیادی
از اهل شهر تا نزدیکی پوسار ایستاده بودند از پوسار بآنطرف از اسب پیاده شده بکالسکه
نشستیم راه پیره بازار را بسیار خوب ساخته اند رسیدیم به پیره بازار در سر گمرکخانه نهار
خوردیم لتکه و کرجی دولتی وغیره حاضر کرده بودند بعد از نهار بلتکه نشستیم قدری دورتر
از دهنه رودخانه کشتیهای کوچک تجار را نگاهداشته بودند یکی از دولت خودمان است
که بسیار قشنگ و خوب ساخته اند و دو دیگر از کشتیهای دولت روس بود در یکی از

(ایران) از کشتیهای روسی وزیر مختار روس و امیرال سونیکلین و حکیم طولوزان نشسته بودند در
کشتی دیگر موزیکان چیان روسی بودند و ما در کشتی خودمان نشستیم این کشتی را تازه فرمایش داده
بودم ساخته آورده اند آنچه لازمه زینت است از آئینه ها و اسباب اطاق بسیار ممتاز
این کشتی دارد و ساعتی هم سه فرسنگ در دریا سیر مینماید بعد از تماشای اطاقهای کشتی بعزم
آن که سایبانی از ماهوت گل دوزی داشت رفتیم وزیر مختار روس دریابیکی را به حضور آورده
معرفی نمود اینقدر در آنجا توقف شد که تمام همراهان ما رسیدند شاهزادگان عمله خلوت
که کشتی ما داخل شدند حکم شد تا کشتی را حرکت دهند چهار ساعت بغروب مانده وارد
انزلی شدیم صدر اعظم معتمد الملک امین السلطنه لدی الورود به کشتیهای روسی که در انز
انزلی آماده بود بجهت تعیین جای همراهان و بارها رفتند پنج کشتی از طرف دولت روس
آماده بود که همراه کشتیهای جنگی معروف به دولت روس هستند ولی چنان تند رو نیستند
کشتیهای کمپانی از کشتیهای جنگی راحت تر و حرکت سریع تر هستند کشتیهای جنگی مزبور
با ما نخواهند آمد از انزلی مراجعت خواهند کرد عمارت ما در برجی است که بحکم ما وزیر امور خارجه
در زمان حکومت خود در گیلان بنا کرده و بعد بتوسط میرزا محمد حسین که از جانب مرحوم نظام
الدوله نایب الحکومت گیلان بود باتمام رسید حالا همین جزئی کاری دارد که معتمد الملک
تمام خواهد نمود این برج پنج مرتبه است جمیع مراتب از هر طرف ایوان و غلام گردش دارد
بنای آن تماماً از آجر و سنگ و گچ است مگر همان غلام گردشها که از چوب منقش است جمیع اسباب
و اثاث لازمه از فرش و صندلی و میز و اسباب چراغ خوب در آنجا موجود و آماده است
چشم انداز این برج از چهار سمت بدریاست خلاصه باد سردی میوزید شب مهتاب خوبی
بود بنا شد فردا بکشتی بنشینیم در غازیان آتشبازی شد

دوشنبه چهاردهم ربیع الاول

۱۳ امروز انشاء الله بکشتی نشسته و بیاری خدا از راه حاجی ترخان میشویم صبح زود برخواسته

(روس) بدریا نگاه کردم دیدم متصل قایق و کرجی است که بار و آدم از انزلی بکشتیها حمل میکنند هوا مه رقیقی داشت و بادی مختصر می آمد قدری موجب وحشت شد قدری که گذشت هوا صاف و مه بر طرف شد ولی چون هوا اندکی احتیاط داشت تعجیل در حرکت بهتر بود فرستادیم صدر اعظم را آوردند همراهان را بکشتی فرستادیم بعد خود از برج پائین آمدیم حاجی ملا رفیع مجتهد دعای سفر خواند جمعیت غریبی از هر قبیل شده بود اول بکشتی تجاری [illegible] نشسته تا بکشتی قسطنطین رسیدیم که مخصوص ما حاضر کرده بودند پرنس میچیکوف مهماندار و سایرین که حاضر بودند تقریبا دو ساعت منتظر شدیم تا همه بارها و ملتزمین رسیدند یکساعت بغروب مانده لنگر کشتی را کشیده براه افتادیم سه کشتی جنگی که حاضر بود متصل شلیک مینمودند و از جلو و عقب و طرفین کشتی ما حرکت میکردند بالاخره کشتی های جنگی ماندند کشتی ابجمیل [illegible] این کشتی ما اطاقهای خوب دارد همه با زینت و ممتاز و پاکیزه با قاعده از پیشخدمتان امپراطور با اسباب قهوه خانه و غیره از پطربورغ آمده بودند اشخاصی که با ما بفرنگستان می آیند از این قرارند اشخاصی که در کشتی اول موسوم بقسطنطین که مخصوص ماست هستند صدر اعظم معتمد الملک عضد الملک منشی حضور امین السلطان صنیع الدوله امین السلطنه مهدیقلی خان حکیم طولوزان عکاسباشی غلامحسین خان محقق امین خلوت فرخ خان وجیه الله میرزا جعفرقلیخان قهوه چی باشی آقا رضای [illegible] باشی میرزا عبدالله فراش خلوت میرزا عبدالرحیم خان ساعد الملک سلطان حسین میرزا حاجب حیدر خاصه تراش آقا حسنعلی آبدار آقا محمد علی جبار قهوه چی نوکرهای صدر اعظم سه نفر [illegible] اشخاصی که در کشتی [illegible] بودند عز الدوله اعتضاد السلطنه حسام السلطنه نصر [illegible] الدوله عماد الدوله علاء الدوله ایلخانی حسنعلیخان وزیر فواید امین لشکر حکیم الممالک احتشام الدوله نصر الملک مجد الدوله شجاع السلطنه حسنعلیخان جنرال میرزا رضا خان اجودان [illegible] ابراهیمخان نایب میرزا احمد خان ولد علاء الدوله جلودار دو نفر مهتر [illegible] نوکر ملتزمین هشت نفر میسو دوبسکی وزیر مختار [illegible] نایب سفارت انگلیس میسو [illegible] حکیم انگلیس

اسامی اسبها اسپ جلفه اسب ظل سلطان اسب جافی اسب صباح البحر حسام السلطنه
حکیم طولوزان میگفت دریا بیکی روس سر لطری آب جوش را خواسته بود باز کند سر لطری شکسته
پارچه از شیشه بچشم او پریده یک چشم او نابینا شده است بعد دریا بیکی را دیدم که عینک
آبی گذاشته بود از خود او سؤال کردم همان تفصیل را ذکر نمود افسوس خوردم نزدیک عصر که
بعرشه کشتی رفتیم کشتی بر اتنسکی را دیدم که متجاوز از یک فرسنگ دور بود شب را بالکمال راحت
خوابیدیم

سه شنبه پانزدهم ربیع الاول

اول طلوع بابتداء دماغه آبشاران رسیدیم هر قدر جلوتر میرفتیم زمین دماغه بیشتر و بهتر
محسوس میشد این سواحل خشک و بیدرخت است و جزء بادکوبه محسوب میشود بوته گز زیاد
داشت در بعضی جاها سنگ دیده میشد کشتی طوری نزدیک بساحل حرکت میکرد که آدم و
حیوان همه پیدا بودند در نقطه مرکزی دماغه برجی مربع بجهت چراغ بحری ساخته بودند اطراف
آن چند خانه وارسکنی و اشتند که مستحفظ آن برج بودند در دست راست جزیره پیدا بود بعضی
بناهای عالی دیده شد بعد از تحقیق معلوم شد کارخانه تصفیه نفط است اما حالا هیچکس آنجا
نیست از قراریکه گفتند صاحب آن ورشکست شده است آنجا قدری کشتی را نگاهداشتند
صدر اعظم بعضی تلگرافها نوشته بود داد ببادکوبه بردند که از آنجا بایران و فرنگستان تلگراف
نمایند تا دو ساعت بظهر مانده دریا آرام بود بعد کم کم متلاطم شد طوریکه امواج مثل کوه بلند میشد
همه اهل کشتی بحالت منقلب افتاده بودند مگر خود ما و عکاس باشی و صنیع الدوله و دوه باشی
و حکیم طولوزان که نیفتاده بودیم و خودداری مینمودیم از صاحب منصبان و عمله کشتی جز امیرال و
چند نفر از ملاحان وغیره سایر افتاده بودند خلاصه بخطری عظیم گرفتار شده بودیم ولی باز فضل خدا
شامل حال بود که یک باد مساعدی از عقب کشتی ما می آمد که ما را زودتر بطرف مقصد میبرد
شب را تا صبح همین طور دریا متحرک و مواج بود مع هذا اندکی خوابیدم صبح که برخواستم بدریا
نگاه کردم دیدم باز همان طور منقلب بود امیرال را احضار کرده نقشه دریا را با او نگاه کردیم

 که معلوم کنیم در چه نقطه واقع شده ایم امیرال اطمینان میداد که مادّه ساعت دیگر نزدیک
بدهنه شط ولگا خواهیم رسید که عمق دریا چهار پنج ذرع بیشتر نیست و باینواسطه تلاطم نخواهد داشت
خلاصه نزدیک بعصر بعضی کشتی بادی دیده شد که ازجمله آنها کشتی بود که از حاجی ترخان بسواحل لنکران
و مازندران میرفت کشتی جنگی بخاری هم دیده شد موسوم بایران یکساعت و نیم ازشب گذشته
رسیدیم بجائیکه معروف بقرانتین است که کشتی بزرگ داخل آنجا نمیتوانند شد و باید ازاین کشتی به
کشتی کوچک نشسته بحاجی ترخان برویم کشتی ما آنجا لنگر انداخت شام خوردیم اشخاصی که دریا
آنها را گرفته و ناخوش بودند کم کم بحال می آمدند بعد از شام حاکم حاجی طرخان از پرنس منچیکوف
بحضور آورد اسم حاکم مسیو پیپین Pipine است آدم درست کار قابلی بنظر آمد زبان
فرانسه را خوب حرف میزد بعد مرخص شده شبانه بحاجی ترخان رفت که هنگام ورود ما آنجا
حاضر باشد کشتی کوچکی که باید ما را بحاجی ترخان ببرد موسوم بکوکت و خیلی قشنگ است بعد از شام
بآن کشتی رفتیم کشتی کوچک دیگری هم بهمین وضع بجهت شاهزادگان و سایرین حاضر کرده بودند
کشتی ما را کشتی کوچک بخاری میکشید امشب را با کمال راحت خوابیدیم

چهارشنبه شانزدهم ربیع الاوّل

وارد حاجی ترخان شدیم صبح برخواسته باطراف نگاه کردم و دیدم الحمد لله از دریای بزرگ
خلاص شده برودخانه وسیعی که اسمش ولگاست رسیده ایم و عجب صفائی دارد باز عرض
رودخانه بسیار است چنانکه از همان یک شعبه که ما عبور میکردیم البته هزار ذرع عرض داشت
گلوله تفنگ متداولی ازین طرف بآنطرف نمیرسید آبش گل آلود و بغایت تند مانند دریای
موّاج روانست سواحل رودخانه همه درخت سبز جنگلی و بید متعارفی و بید مشک و زمینها
همه چمن و مرتع است و اغلب ایلات قالموق که مذهب بت پرستی دارند درانجا سکنی
گرفته اند لب رودخانه الاچیق زده مواشی و اغنام زیاد از اسب و مادیان و گاو و گوسفند
وغیره دارند چند ده بزرگ هم از دهات روسیه که از مضافات حاجی ترخان شمرده میشود

 دیده شد که در کنار رودخانه واقع و از دور خیلی بزرگ و آباد بنظر می آمد در شهر
یک کلیسای بسیار عالی باشکوه ساخته اند اغلب اهالی این دهات شغلشان صیادی است
کشتی ما محاذی هر یک از این دهات که میرسید اهالی ده بکنار رودخانه آمده هوراهی کشید
در این دهات هیچ چه باغ و زراعت دیده نشد مگر در یکی از دهات که عمارت بسیار معتبر
بزرگ مشجری از دور ملاحظه شد که از طایفه ساپوژنیکوف (Sapogenikoff) بود ما
مرده زیادی در کشتیهای خود ریخته و کنار رودخانه را متعفن کرده بودند و بعضی ماهیها را که
بودند نمک سود نموده نگاهدارند و زیاد عفن شده بود در رودخانه انداخته بودند آبرو و دو
بسیار کوار است بعضی طیور از قبیل کلاغ ابلق و سیاه و ساره های بزرگ ماهی خوار بسیار
در هوا دیده میشد یک کلاغ و یک ساره بزرگ با تفنگ در روی هوا از دم دو کشتی
کوچک بخاری و شراعی که حامل مال التجاره بودند دیده شد خلاصه راندیم تا مقارن ظهر از دور
سواد حاجی طرخان پیدا شد اول بنائی که بنظر آمد کلیسای بزرگ آن شهر است که بسیار مرتفع
و باشکوه ساخته شده شهر مثل جزیره مابین دو سه شعبه رودخانه واقع است یکشعبه بزرگ
رودخانه از کنار شهر و شعبه دیگر از میان شهر میگذرد که پلهای متعدد در روی آن بنا شده سمت
و طرفین رود شاخه کوچک ۲ * هورا باصطلاح روسها عبارت از تهنیت و درود و دعای
خیر است که رعیت هنگام عبور پادشاه یا شخص بزرگی در سر راه جمع شده بآواز بلند متفقا باد
میرسانند و حال در جمیع فرنگ معمول و متداول است * ودخانه است مساجد زیاد دارد
که اکثر آنها متعلق بتاتار هاست یک مسجد معتبر هم از مسلمانهای ایرانست خلاصه وارد شهر شدیم
کنار شهر کشتیهای زیاد از هر نوع بود آسیاهای بادی متعدد دیده شد ازدحام غریبی از
مرد و زن بود انواع ملل طوایف از تاتار و روسی و ایرانی و قزاق و چرکس و قالموق وغیره
در کنار راهها و معابر کرده بودند و پیوسته هورا میکشیدند همه جا از توی رودخانه آمدیم
تا رسیدیم باسکله کشتی ایستاد آنوقت چهار ساعت و نیم بغروب مانده بود [illegible]

۱۷ (روس) میرزا ملکم خان وزیر بیان خان و میرزا اسدالله خان قونسول تفلیس و میرزا میکائیل برادر ملکم
خان از حاجی ترخان بکشتی آمده بودند از کشتی پیاده شده باسکله آمدیم بمحض اینکه قدم بخشکی
نهادیم یکدفعه جمیع مرد و زن صدا و هورا بلند کردند جمعیت فوق العاده بهمه غریبی بود طرفین
معابر و راهها چندانکه گنجایش داشت مرد و زن ایستاده بودند طاق نصرتی در کمال رفعت
و شکوه ساخته بودند طاق نصرة را علی سبیل الرسم بجهت ورود سلاطین بشهرها میسازند از
دم اسکله الی طاق نصرت زمین را فرش کرده بودند و کلانتر شهر چنانکه در روسیه رسم است
که هنگام ورود امپراطور و پادشاهان لاغیر هم در شهری معمول میدارند نان و نمک جلو آورد
و بران نمکدان طلا و دوری نقره مطلا که نان دران نهاده تاریخ ورود ما را به شهر حاجی ترخان
نقش کرده بودند کالسکه روبازی که بچهار اسب بسیار خوب بسته بودند کالسکه چی موافق
قانون روس جلو اسبها را بدست گرفته ایستاده بود پرنس منچیکوف را باخود در کالسکه
نشاندم یکدسته سواره قزاق هم در عقب کالسکه می آمدند و جمعی کثیر از مرد و زن و پیر و جوان
پای کالسکه میدویدند و هورا میکشیدند گرد و خاک و همهمه زیاد بود و همه جا اطراف
کوچها و مناظر خانها و بالای بامها مردم برای تماشا ایستاده بودند تا رسیدیم بدار الحکومه
که منزل ما را آنجا قرار داده بودند یکفوج سالدات در مقابل درب دار الحکومه بنظام ایستاده
بودند همه جوانهای خوب باللباس و سلاح مرغوب پیاده از جلو صف آنها گذشتیم
سربازها احترام نظامی بجا آورده هورا کشیدند پس داخل عمارت شدیم عمارت دار الحکومه بسیار عالی
و وسیع و پر یورت است اطراف پله که بعمارت و تالار بزرگ داخل میشود محض پذیرائی
کوزهای گل زیاد چیده بودند این عمارت اطاقهای زیاد و تالارهای متعدد دارد تالار سلام
و اطاق سفره و منازل خوابگاه وغیره دارد که همه مزین و آراسته است در اغلب از
اطاقها شیرینی و شربت و میوه گذاشته بودند بخاریهای این عمارت برخلاف بخاریهای
معمول ایرانست یعنی در گوشهای اطاق قدری از دیوار را بطور خروجی از کاشی سفید جلو آورده

 (روس) آورده اند که آتش را از عقب می افروزند بعد بواسطه منافذیکه درین ظرفی تعبیه شده
هوای گرم وارد اطاق میشود حمام این عمارت در مرتبه تحتانی است که بواسطه پله زیادی سر
حمام سرد و سر حمام بسیار قشنگ است صندلی و میز و نیم تخت و انواع عطریات و گل وغیره
در آنجا آماده کرده بودند حوضی در گوشه اطاق سر حمام بود که دو شیر آب در آن جاری میشد
یکی سرد و دیگری گرم که بهر درجه حرارت لازم باشد آب آن حوض را میتوان نگاهداشت زمین
حمام را با حصیر بسیار نرم فرش کرده بودند از یک سمت حمام چند پله چوبیست و بالای
پله با دریچه ایست که هر وقت لازم شود از آنجا هوای گرم داخل فضای حمام میکنند شیرهای
آب گرم و سرد و ملایم اطراف حمام زیاد بود از حمام که بیرون آمدم مسیو دوبسکی وزیر مختار
و مسیو تومسون نایب سفارت انگلیس با صدر اعظم صحبت وداع و مرخصی بحضور آمدند که از
جلو بسکو بروند بعد حاکم حاجی ترخان و پرنس منچیکوف و کولونل براکت و مسیو گریبل آمده گفتند
که ما گریبل داریم مشق تلمبه چیان را تماشا کنید بعد از اجازت ما علامت لازم یعنی علامت
اضطراب اندیا نفیر را در برجی که مشرف بشهر بود بلند کردند فی الفور از جمیع محلات تلمبه
چیها با عراده تلمبه و نردبان حاضر شدند اسبهای عراده هر محله برنگ مخصوص بودند همینکه
در میدان جلو عمارت جمع شدند صاحب منصب آنها یک سمت میدان را که عمارتی بود چنین
تصور کرده که آتش گرفته فوراً جمیع تلمبه ها را بسمت آن عمارت نگاهداشته متصل آب می
افشاندند خیلی مشق خوبی کردند شب در جلو عمارت چراغان بود بعد از شام بتماشاخانه رفتیم
هوای آنجا بسیار گرم بود تماشاخانه کوچک و از حمام غربی بود این تماشاخانه دو مرتبه بیشتر
ندارد و همین که وارد شدیم پرده را بلند کردند و انواع بازیها درآوردند اول چنین تصور شد که بازیگرها
را از مقوی ساخته اند تا کم کم معلوم شد که آدم هستند خلاصه سه مرتبه پرده بلند شد و سه
بازی مختلف درآوردند هر دفعه که پرده می افتاد چند دقیقه طول میکشید تا دوباره بلند میکردند
این طول مدت بقدری بود که از فضای تماشاخانه ببالاخانه جنب آن رفته قدری از گرما

 از گرما آسوده شده دوباره مراجعت میکردیم اگر گرم نبود خیلی تماشا داشت

پنجشنبه هفدهم [۱۷]

روز عید مولود مسعود حضرت ختمی مآب علیه وعلی آله السلام والصلوة است وامروز باید بتوسط
کشتی برویم بسارتیسین از آنجا براه آهن بنشینیم صبح بعد از صرف نهار باطاق سلام رفته اعیان
ونجبای حاجی ترخان وصاحب منصبان ساخلوی آنجا از نظامی وغیر نظامی همه حاضر بودند
معرفی شدند بعد از انقضای سلام بکالسکه نشسته رفتیم بمسجدیکه مخصوص مسلمانان شیعه است
پیش نماز این مسجد ملا محمد حسین تبریزی مرد بسیار خوبیست بازار و از هر کوچه که میگذشتیم
مردم باطراف کالسکه دویده هورا میکشیدند باران دیشب گرد وخاک کوچه را فرونشانده
بود خلاصه این مسجد بطور بالاخانه ساخته شده است از چند پله چوبی بالا رفته وارد مسجد شدیم
جمعیت زیادی از تجار وسایر تبعه دولت ایران که همه شیعه بودند آنجا حضور داشتند
شاهزادگان ملتزمین هم بودند نماز ظهر وعصر را در آنجا خواندیم بعد از نماز ملا محمد حسین پیش نماز
خطبه غرائی بزبان عربی خواند بعد ملا احمد نامی از اهل رشت که اجازه اجتهاد داشت چند شعری
بفارسی گفته بود خواند بعد بمسجد تاتارها رفتیم جمعی کثیر از تاتارها وعلمای سنت در آنجا بودند
مردمان خوبی بنظر آمدند مارا دعا میکردند یکی از علمای آنها بالای منبر رفته خطبه خواند وقرآنی
بمن هدیه کرد بنای این مسجد هم شبیه بمسجد شیعه هاست بعد بعمارتیکه بعضی از اسباب پطر
کبیر امپراطور روس در آنجا ضبط بود رفتیم دو قایق بزرگ آنجا دیده شد که پطر کبیر بدست خود
ساخته بود بخصوص یکی از آنها را که بسیار خوب زینت کرده بود صورت پطر کبیر و کاترین را
هم آنجا نقش کرده بودند استکان بلور بسیار بزرگی هم در آنجا دیده شد که از پطر کبیر بوده
معروفست که آن پادشاه با پرنس منچیکوف جد همین پرنس منچیکوف که مهماندار ماست در آن
شراب میخورده است صندلی بزرگی بود که کاترین بحاکم حاجی ترخان که معاصر او بوده بخشیده است
کتاب قانونی با آن صندلی هم بود که از طرف کاترین بجهة اهالی حاجی ترخان فرستاده شده

۲ (روس) دیگر از اسباب تجارتی پطر کبیر ارّاده و کلنگ و تبر و غیره بود که با آنها کشتی میساخته است
بر دیوارها بعضی اسلحهٔ کهنه و آلات حرب از تفنگ و غیره نصب کرده بودند و بیرون در از
دو طرف دو خمپارهٔ کهنه گذاشته اند خالی از تماشا نیست بعد از تماشا با اسکله رفته بکشتی
تجارتی موسوم بالکساندر که از کمپانی است نشستیم سایر همراهان هم در این کشتی هستند این کشتی
بسیار با زینت است اطاقهای خوب وسیع دلواز دارد پنج ساعت بغروب مانده کشتی
حرکت کرد این کشتی علاوه بر سایر محسنات بسیار هم تندرو است در بین راه چند کشتی
دیده شد که از نیژنی بحاجی ترخان می آمد جمعیت زیادی از هر قبیل در آن کشتی ها
بودند رودخانه ولگا چنانکه پیش اشاره شد مثل دریائی بعضی جاها اینقدر عریض است که
سواحل هیچ پیدا نیست بعضی جزایر معتبر در این رودخانه پیدا میشود دهات معتبر دارد
که از کنار رودخانه نمایانست طرف دست راست رودخانه معبد بسیار بزرگ
خوش وضعی از قالموقهای بت پرست است همه سواحل رودخانه پیداست تپه است و چمن
و سایر اشجار بسیار خوش منظر است گله گله خوک سیاه و ابلق در سواحل چرا میکردند گوشت
این جانور را اهالی اطراف رودخانه میخورند رودخانه ازین عظیم تر در این قطعهٔ دنیا و ساحل
ازین خوش منظرتر دیده نمیشود دقیقه نمیتوان چشم برداشت تا شب کشتی متصل در حرکت
بود شام خورده خوابیدم

جمعه هیجدهم

صبح که برخاستم معلوم شد که دیشب تا صبح باران شدیدی باریده بود سواحل امروز مثل
دیروز است ولی ده کمتر دارد تلگرافی از دبیر الملک ملاحظه شد که شانزدهم این ماه باد و
طوفان سختی در طهران شده است اهالی طهران وحشت کرده بودند که مبادا این باد و طوفان
در دریا دوچار ما شده باشد خلاصه سه ساعت و ربع بغروب مانده وارد شهر سمارا
تیسین شدیم که ابتداء راه آهن از آنجاست و در بلندی کنار رودخانه ولگا واقع شده

وطول شهر سمت رودخانه است یکشعبه از آب رودخانه وسط شهر میکذرد که
شهر را دو قسمت کرده است پلی بر روی آن نصب کرده اند که عبور و مرور اهالی شهر از آن میشود
جمعیت زیادی از اهالی شهر و اطراف در انجا جمع شده بودند همین که کشتی لنکر انداخت
کالسکهای بخار که باید ما را ببرند پیدا شدند نماز خوانده از اطاق کشتی بیرون آمدم
حاکم سارا طوف Saratof که شهر سارا یتسین Tzaritsime جزء حکومت
اوست به حضور آمد اسمش کاوکین وار افسکی است Gavkin Varasoski
مرد خوش روی نجیبی است از راه دور آمده بود رئیس نجبای سارا طوف وغیره
و صاحب منصب زیادی از هر قبیل بودند همه آمده معرفی شدند یکدسته موزیکانچی
خوب آنجا بود اسکله را خوب مزین کرده بودند بیرق ایران را بالای طاق نصرت نصب
کرده بودند خلاصه بعد از دیدن مستقبلین مجددا به کشتی آمده نماز مغرب را خوانده شام
صرف نموده یکساعت از شب رفته براه آهن رفتیم حاکم حاجی ترخان از انجا مرخص
شده رفت از دم اسکله تا مسافتی از راه را از دو طرف چراغان کرده بودند کالسکهای
راه آهن از کالسکهای مخصوص امپراطور بود بسیار خوب و وسیع و مزین و اطاقهای
متعدد دارد سفره خانه و خوابگاه و اطاق پذیرائی همه مزین بچراغ و میز و صندلی و تخت و نیم
تخت کالسکها همه بهم وصل بود طوریکه بجمیع کالسکها میشد رفت و آمد اشخاصی که
در کشتی قسطنطین با ما بودند در کالسکه ما نشسته و شاهزادکان و سایرین با یکدسته
کالسکه دیکر از عقب می آمدند اول مرتبه ایست که بکالسکه بخاری نشینیم بسیار خوب
راحت است ساعتی پنج فرسنک راه میرود صبح که برخاستم معلوم شد که شب از جاهای
خوب کذشته ایم بجهة اینکه هرچه به صحرا نکاه کردم همه جا سبزه چمن کل کیاه چشم ما دیدیم
کوسفند خوک وغیره دیدم و در هر دو سه فرسنک یک ده آباد خوب دیده میشد
این اراضی معروف بحاصل خیزی هستند هر کجا که نکاه میکردیم یا حاصل دیمی بود یا چمن

باچمن از یک پل بزرگ خوبی گذشتیم آب زیادی داشت که داخل رودخانه دون Don میشود پلهای کوچک هم زیاد در عرض راه دیده شد در هر دو سه میل یک قراولخانه بجهت حفظ راه و در هر چند فرسنگ یک استاسیون Station ساخته اند استاسیون محل ایستادن راه آهن است برای چوب کردن و آب و خوردن قهوه و غذا که در حقیقت منزلگاه است بنای استاسیونها بسیار خوبست و همیشه چند کالسکه بخار برای حمل و نقل مسافر و مال التجاره در هر استاسیون حاضر است امروز از ایالت تامبوف Tambof میگذریم در یکی از استاسیونها از کالسکه پائین آمدم صاحبمنصب و سرباز و زن و مرد زیادی آنجا بودند از جلو صف سرباز گذشتیم همه جوانهای خوب و خوش اسلحه بودند این استاسیون قصبه بوریسکلبسک است Borisoglebsk جمیع کارگذاران نظامی و قلمی این شهر باستقبال آمده بودند بعد از دیدن آنها مجدداً بکالسکه نشسته راه افتادیم راه امروز غالباً از میان جنگل سرو و کاج است تندی حرکت کالسکه بطوری بود که کلاغ وقتی که در پرواز بود کالسکه بمحاذی او رسیده از او میگذشت و کلاغ عقب میماند از جنگل که گذشتیم صحرا و چمن و زراعت بود در این فصل زراعت اینجا تقریباً یک بند انگشت از زمین بلند شده است خلاصه رسیدیم باستاسیون کوسلوف Koslof آنجا جمعیت زیادی بود کارگذاران و حاکم این ایالت همه حاضر بودند قصبه خوبی بود مهمانخانه عالی بسیار خوبی سر راه بود نهاری هم حاضر کرده بودند نجبا و متمولین روس در اینجا ایلخی دارند اسبهای خوب اینجا عمل می آید چند راس از اسبها را آوردند دیدیم چند نفر از نجباء و صاحب منصبان روس هم حضور داشتند بعد از تماشا مراجعت بکالسکه نمودیم قدری که گذشت براه افتادیم ساعتی میگذشت که یک ده بسیار بزرگ دیده نمیشد شب در کالسکه گذشت صبح زود هم از یک پل طولانی عبور نمودیم این رودخانه به ولکا میریزد بعد از

از کوسلوف نصف شب بریازان Riazan رسیده بودیم و دو ساعت از روز
گذشته باستاسیون فوستوو Faustowo رسیدیم کالسکه‌ها را نگاه داشتند تا کالسکه
شاهزادگان رسید از آنجا ما و همراهان بجهت ورود بمسکو لباس رسمی پوشیدیم در استاسیون فو
ستوو پرنس دالقوریکی Dalgoruki حاکم شهر مسکو که مرد پیر محترم و دارای شئونات است
باستقبال آمد در کالسکه بحضور آمد مسیو کامازوف Camasof مترجم
اعلیحضرت امپراطور که از جانب امپراطور آمده بود بحضور رسید مرد بسیار پیری است
ایران هم آمده است خلاصه راندیم تا شهر مسکو پیدا شد گنبدهای کلیساها که همه مطلا بود جاهای خوش
بسیار عالی باغچه‌ها باغات عمارات ییلاقی کارخانجات خوب دیده شد تا رسیدیم بگار
Gare که توقفگاه کالسکه بخار است جمعیت زیادی از مرد و زن بود از کالسکه
آمدیم بیرون حاکم شهر و جنرالها و ارباب قلم بودند بطوری ازدحام بود که حساب نداشت
کالسکه چهار اسبه با تشریفات و شاطرهای امپراطور که لباسهای خوب داشتند حاضر
بودند صدر اعظم و سایرین از شاهزادگان و پیشخدمتان بردیف در کالسکه‌ها نشسته
از عقب می‌آمدند بهمین طور از کوچه‌ها گذشته همه جا از زن و مرد جمعیت غریبی بود تا
رسیدیم بدروازه ارک عمارت کرملین Cremlin که از عمارات معروف
بزرگ روس بلکه همه فرنگستان است دیوار بلند قدیمی سازی از آجر دارد و برروی
تپه مانندی واقع شده که مشرف بشهر مسکو است جبه خانه و قورخانه هم در این عمارت است
از نزدیک آنجاها گذشتیم یک توپ بسیار بزرگی در جنب عمارت کهنه گذاشته‌اند که باین بزرگی
کمتر دیده میشود زنگ کلیسای مسکو که از قدیم افتاده و شکسته است نزدیک جبه خانه
بود زنگ باین بزرگی هم در هیچ جا پیدا نمیشود توپهائیکه از ناپلئون اول در جنگ مسکو
گرفته در جبه خانه چیده‌اند خلاصه بپای عمارت رسیدیم کراف لنس دورف

که مرشال این عمارت ... نمایند و باغات ...

 جلو آمد جوان خوش منظری است زبان فرانسه را بسیار خوب میداند بازارها را تماشائی
و عمارات را معرفی مینمود وصف عمارت کرملین را حقیقة نمیتوان نوشت از پله‌ها پیاده بالا رفتیم
بطوری ساخته اند که خیلی براحت بالا میرود ستونهای بزرگ از سنگ سماق وغیره در آن
راهروها بود وسط پله و راهروها را مفروش کرده بودند از پله که بالا میروید در طرف راست
یک پرده تصویر جنگ روسها با مغولها نصب است بعد با طاقی بزرگ و از آنجا بتالار
بزرگی داخل میشوید که معروف به سوال دو سنت ژورژ [illegible]
است یعنی تالار صاحبان نشان پهلوانی که هر کس در قدیم و جدید این نشان را گرفته و میگیرد
اسمش را در این تالار مینویسند تالار بسیار بزرگ مرتفعی است چهل چراغهای بسیار
بزرگ دارد از آنجا به سال دوترون Salle du trone یعنی تختگاه میرود این تالار
هم بسیار بزرگ و طولانی و مرتفع است و تخت امپراطور را با پرده دیهیمی که ساخته در صدر
تالار گذاشته اند امپراطورهای روس در آنجا باید تاج سلطنت بسر بگذارند از آنجا به دو سه
اطاق دیگر داخل شده بعد بخوابگاه میرود از این تالار دری دارد بیک مهتابی مانند جائیکه
از روی مهتابی همه شهر مسکو و اطراف پیداست قدری آنجا گشتیم در این عمارت در سنگ
کردن گچ صنعت غریبی کرده اند که گچ مثل آینه شفاف و مثل سنگ سخت شده است ستونهای
خوب در این عمارت و اطاقها است مثلا دو ستون سنگ سماق یکپارچه بلند در اطاق
خوابگاه است و در تالار ستونهای ملحیت بسیار است همه پله ها سنگ مرمر است دور
این عمارت از بالا و پائین بقدریست که آدم نابلد گم میشود نمیتوان همه را در یکروز گردش
کرد گلدانهای بلور و چینی در این عمارت زیاد است یکباغ زمستانی کوچکی شبیه بنارنجستان
های طهران متصل بعمارت بود که از گلهای عجیب و غریب آورده ترتیب داده بودند بسیار
قشنگ بود یک گالری دطبل یعنی جائیکه پرده تصویر میآویزند در این عمارت است که مانند
دالان طولانی جائیست و جمیع پرده های اشکال و غیره کار قدیم را در آنجا نصب کرده اند اشکالی

روس ۵

بسیار خوب گلدانهای چینی بزرگ هم بردیف چیده بودند خلاصه بعد از شام خوردن که
هنوز آفتاب بود بتماشاخانه رفتیم مردم زیادی در کوچها بودند تا رسیدیم در تماشاخانه از پلها
بالا رفته از اطاق راحتگاه گذشته در لوژ Loge جلوس Scene یعنی جلوجائی که بازی
در می آورند نشستیم تماشاخانه بزرگیست از بناهای امپراطور نیکلا است شش مرتبه دارد در
همه مراتب زن و مرد زیاد بودند چهل چراغ بزرگی از وسط تماشاخانه آویخته است پرنس
دالقوروکی حکمران مسکو در اطاق ما نشست پرده بالا رفت عالم غریبی پیدا شد زنهای رقاص
زیاد برقص افتادند این رقص و بازی را باله میگویند یعنی بازی و رقص بی تکلم درین بین هم
میرقصند و هم بازی در می آورند بانواع اقسام که نمیتوان شرح داد روبروی مردم پائین محل
رقص و بازی هم موزیکانچی زیادی متصل میزنند و هر دقیقه از روشنائی الکتریسیته روشنی
های رنگارنگ از گوشها به محل رقص میاندازند که خیلی خوشنماست و رقاصان هم هر مرتبه بلباس
دیگر درمیآیند و رقاصان که خوب میرقصیدند اهل تماشاخانه دست میزدند و میگفتند بیس
Bis یعنی ایضاً خلاصه بعد از تمام یک مجلس پرده تماشاخانه می افتد و بعد از یک ربع
که مردم قدری راحت میشوند دوباره پرده بالا رفته مجلس دیگر منعقد میشود ما بعد از یکبازی
که هر بازی را یک آکت میگویند رفتیم به لژ دیگر که نزدیک و مشرف به محل رقص بود شاهزادگان
و سایرین در لژ اولی ما نشستند پنج مرتبه پرده بالا رفت و پنج قسم بازی در آوردند تا نصف
شب طول کشید تماشاخانه هم خیلی گرم بود رفتیم منزل اسم رئیس تماشاخانه کاولین است

روز بیست و دوم ربیع الاول

در مسکو توقف شد امروز رفتیم پائین عمارت کرملین که جواهر آلات و تاجهای قدیم پادشاهان
وغیره را چیده اند تماشا کردیم عمارت عالی تو در توئیست که هم اسلحه خانه محسوب میشود
و هم جواهرخانه همه اسباب و آلات را بسلیقه پشت آئینها گذاشته اند از چیزهای قدیم و
طلا و نقره آلات و اسباب تحفه و غنایمی که از جنگها گرفته اند همه را یکیک تحویلدار و ناظم

۲ (روس) اینجا که اسمش سولوویسا Soloviessa است نشان میداد که از جمله آنها اسبابی
بود که در جنگ پول طاوا پطر کبیر از شارل دوازدهم پادشاه سوئد گرفته بود و تختی که شارل بعد از
زخم خوردن روی آن نشسته و آنرا باطراف میدان میبرده اند و جنگ میکرده با چند بیرق از
آن پادشاه دیدیم بقدر ده تاج بود از تاج پادشاهان قدیم روسیه تا پطر کبیر و اغلب تاجها جواهر
خوب داشت بوضع زرگری قدیم عصاهای سلطنتی جواهر یک عصای ساده هم از پطر کبیر بود دیگر
لباسهای پادشاهان قدیم و جدید مخلفات اطاق الکسندر اول و پطر کبیر همه اینجا بود دو تخت
مرصع از فیروزه و طلا و سایر جواهرات دیده شد که شاه عباس صفوی برای پادشاهان
روس برسم هدیه فرستاده است دو دست زین و یراق مرصع بسیار خوب که سلطان
حمید خان پادشاه روم برای امپراطریس کاترین فرستاده آنجا دیده شد حتی چکمه پطر کبیر و چکمه‌های
اسکندر اول همه آنجا بود و صورت ناپلیون اول که از مرمر بسیار بزرگ حجاری خوب کرده اند
دیده شد کالسکه‌های بطرز قدیم آنجا بود بعد از تماشای اینجا بمدرسهٔ لازاروف رفتیم مدرسه
خوبیست اطفال ارامنه و مسلمان در روس اینجا السنه مشرقی و فرنگی میخوانند اسم رئیس مدرسه
دلیانوف Delianof است بعد از مراجعت از مدرسه صاحب منصبان و جنرالهای
نظامی متوقف مسکو بحضور آمدند اسم سردار کل قشون مسکو که مرد مسن بلند قامتی است ژیل
دنس تول Gildenstol شب را بتماشاخانه رفتیم بازیهای خوب در آوردند
بعد بخانه پرنس القورکی به مجلس بال رفتیم چون زنش مرده بود خواهرزاده اش تشرفات مجلس را
بعمل آورد

روز بیست و سیوم ربیع الاول

صبح برخاسته با کالسکه قدری در شهر گردش کردیم دستجات نظامیه پیاده قدری مشق کردند بعد
بموزه اتنوگرافی Ethnographie که عمارت عالی بود رفتیم جمیع اهالی روس را از
طبقه از موم بقدر جثهٔ آدم ساخته اند و لباس همان ایالت و طایفه را هم به مجسمه‌های موم
پوشانده اند مثل انسان هستند بی تفاوت لباسهای دیگر هم اند و حبشیهای ینگی دنیا و افریقیه برای

تماشا چیده اند در کتابخانه آنجا گفتند دویست هزار جلد کتاب است امپراطور هر وقت
بمسکو می آیند در اطاقهای تحتانی عمارت کرملین منزل میکنند آنجا ها را هم گشتیم بسیار اطاقهای
خوبیست از پاکیزگی اسباب اطاق و سنگهای سماق و هزاره های مرمر و میز و صندلی و آئینه وغیرهم
تخت بهتر از آن تصور نمیشود در اطاق امپراطور پوست دو خرس که بدست خود شکار کرده
در جلو نیم تخت فرش کرده بودند خلاصه بعد از گردش بکارخانه که سر راه آهن پطربورغ است
رفتیم که انشاءالله امشب به پطربورغ برویم از عمارت الی راه آهن را چراغان کرده بودند
جمعیت زیادی از اهل شهر سر راه ما ایستاده بودند زیاده از حد تعظیم و تکریم کردند جمعیت
مسکو سیصد و پنجاه و یکهزار کس است نشان تمثال بحکمران مسکو داده شد شاهزاده ها و همراهان
کالسکه های نشیمن نشستند شب

روز بیست و چهارم

در کالسکه شام خورده خوابیدیم
صبح برخاسته دیدم طرفین راه همه جنگل سرو است امروز از دو پل طولانی گذشتیم که روی دو
دره عریض ساخته بودند یکی بی آب و دیگر رودخانه آبی هم از میانش میگذشت بعد از طی مسافتی
از رودخانه عظیمی موسوم به ولک Wolk که پل بسیار طولانی از آهن روی آن ساخته
بودند کالسکه بخار گذشت این رودخانه اغلب زمینها را مرداب کرده است دهات
متعدد میان مرداب ساخته اند راندیم تا بیک استاسیونی رسیده از کالسکه پائین آمدیم
جمعیت زیادی بود مأمورین وزارت خانه شتربتیا استراماکوف Stramakof
که نایب پرنس گرچاکوف است بحضور آورد استراماکوف مرد مسنی است اما خیلی زرنگ و
با کفایت و دیپلومات است Diplomate قدری صحبت شد بعد بکالسکه نشسته
راندیم نزدیک شهر پطربورغ لباس رسمی پوشیده مهیای ورود شدیم کالسکه در کار ایستاد
اعلیحضرت امپراطور با نواب ولیعهد و پسرهای دیگر امپراطور و همه شاهزادهای خانواده
سلطنت و سردار ها و ژنرالها حاضر بودند اعلیحضرت امپراطور الکساندر دوم پادشاه
کل ممالک روسیه با کمال گرمی و دوستی مارا پذیرفتند نواب گراندوک نیکلا سپهسالار

(روس) کل عساکر روسیه برادر اعلیحضرت امپراطور راپورت قشون متوقف پطر را داد و نواب اکرا
ندوک قسطنطین نیکلایویچ برادر دیگر اعلیحضرت امپراطور هم بود خلاصه دست بدست امپراطور
داده پیاده براه افتادیم صاحب منصب زیادی با لباسهای رسمی در سر راه بودند از ابتدا
کوچه معروف بنوسکی Newski که کوچه بسیار عریض طولانیست وارد شدیم طرفین کوچه
عمارت سه مرتبه و پنجمرتبه فرش طرفین کوچها از سنگ و وسط از تخته است که کالسکه صدا
نکند هر وقت اراده از روی سنگ فرش میگذرد صدای بدی می آید امّا از روی تخته
بی صدا و راحت میرود خلاصه من و امپراطور در کالسکه روبازی نشستیم هوا هم مساعد و آفتاب
بود طرفین کوچه و بالاخانه ها و بالای بامها مملو از مرد و زن بود هورا میکشیدند متصل من و امپراطور
با مردم تعارف میکردیم مدّتی راندیم تا از زیر یکطاق و کرباس مرتفعی گذشته وارد میدان جلو
عمارت زمستانی شدیم میل بسیار قطور بلندی از یکپارچه سنگ در این میدانست که مجسمه امپراطور
الکسندر اول را از چودن ریخته بالای آن نصب کرده اند از این میدان داخل در عمارت شده
با اعلیحضرت امپراطور بالا رفتیم البته بقدر هزار نفر صاحب منصب و جنرال در پلها و تالارها
بودند از اطاقها گذشتیم که هر یک از دیگری مزین تر و بهتر بود پردهای خوب ستونهای سنگ
سماق میزهای سنگی ممتاز صندلی گلدان سایر اسباب اطاق که تعریف آنها نوشتن ممکن
نیست خصوص یک گلدان سنگ یلجنت در بالای پله بود که بسیار ممتاز بود امپراطور یکی
یکی اطاقها را نشان میدادند تا رسیدیم اطاقهائیکه مخصوص ما بود از انجا امپراطور وداع کرده
بمنزل خودشان رفتند امپراطور مردی هستند بلند قامت با هیبت بسیار با وقار تکلم می
کنند و راه میروند خلاصه قدری که نشستیم کنت آلدربرک Comte Alderberg
که وزیر دربار اعلیحضرت امپراطور و بسیار مرد خوبیست و بنیه قوی دارد آمده نشان سنت اندره
Saint Andre مکلل بالماس را که بزرگترین نشانهای دولت روس است
با حمایل آبی از جانب اعلیحضرت امپراطور برای ما آورد بعد از دقیقه رفتیم بازدید امپراطور

ایشان در اطاق خود ایستاده بودند دست بهم داده نشستیم صدر اعظم و مسیو کاماروف
Kamaroff مترجم امپراطور هم بودند بسیار صحبتهای خوب شد امپراطور دو نفر غلام
سیاه بسیار خوب با لباس اسلامبولی دارند که خدمت میکردند بعد از چند دقیقه برخاسته
بمنزل آمدیم ساعتی بعد بازدید نواب ولیعهد رفتیم خانه ولیعهد دور از عمارت سلطنتی است
نواب ولیعهد جوان خوش ترکیب و سن بیست و پنجسال است زوجه ایشان دختر پادشاه
دانمارک است خلاصه قدری آنجا نشسته چای خوردیم صحبت زیاد شد منزل آمده شام
خوردیم مقارن غروب اعلیحضرت امپراطور منزل ما آمده باتفاق در کالسکه نشسته بتماشاخانه
رفتیم هوا طوری سرد بود که محتاج بخرقه بودیم راه دور بود در تماشاخانه پیاده شده از پله
زیادی بالا رفتیم در لژ روبروی سن نشستیم در این لژ امپراطور من ولیعهد زوجهٔ ولیعهد گراندوک
قسطنطین سایر پسرهای امپراطور و خانواده سلطنت بودیم سطح تماشاخانه از صاحب منصب
و جنرال وغیره پر بود این تماشاخانه شش مرتبه دارد همه مراتب پر از زن و مرد بود شاهزادگان
ایرانی و سایر ملتزمین هم بودند چهل چراغی که در وسط آویخته بودند با گاز روشن میشود خیلی خوب
میسوخت اما تماشاخانه مسکو بزرگتر و بازیگرانش بهتر از اینجا بودند اول پرده که افتاد باطاق
دیگر رفتیم ایلچی کبیر فرانسه که مردی بسیار پیر و اسمش ژنرال لوفلو Le Flô
است و ایلچی کبیر عثمانی کیامل پاشا هم در اینجا دیده شدند این مرتبه که پرده بالا رفت با امپراطور
بلژ پایین که نزدیک بسن تماشا بود رفتیم دو اکت هم Acte اینجا دادند بعد از اتمام بمنزل مراجعت
شد

روز بیست و پنجم ربیع الاول

امروز صبح پرنس گرچکوف وزیر اعظم روس آمد خیلی با او صحبت شد مسیو گریبل ترجمه میکرد پرنس
گرچکوف مرد بسیار عاقل زیرکیست هفتاد و پنجسال دارد بعد از رفتن او اعلیحضرت امپراطور
آمده باتفاق در کالسکه نشسته بمیدان شاندمارس Champ de mars
یعنی میدان مشق رفتیم آنجا و نزدیک بیست هزار نفر قشون از سواره و پیاده ایستاده بودند تماشاچی

۲ (روس) زیادی هم از زن و مرد در اطراف میدان بودند چادری بطرز آفتابگردان یکسمت
میدان زده بودند زوجه نواب ولیعهد سفرای دول خارجه و شاهزادگان ما در اینجا بودند
بعد از آنکه با اعلیحضرت امپراطور از جمیع صفوف سواره و پیاده گذشتیم نزدیک آن چادر آمده
سواره ایستادیم قشون از جلو ما دفیله کردند دو نفر شیپورچی سواره هم پشت سر امپراطور بودند
که ایشان هر فرمائی میدادند شیپورچیان با شیپور بقشون میرسانند اول دسته سواره مسلمان
خاصه گذشت بعد افواج پیاده خاصه با لباسهای خوب مختلف بعد سایر افواج از توپخانه
و پیاده بعد دستجات سواره که همه جوانهای خوب با لباسهای ممتاز و اسبهای قوی یکرنگ
بودند گذشتند بعد از اتمام مشق همانطور سواره رفتیم بخانه پرنس اولدنبورغ Prince de
Oldenbourg که نهار مهمان بودیم خانه ایشان مشرف بر آن میدانست دختر
شاهزاده زن نواب گراندوک نیکلا برادر اعلیحضرت امپراطور است که مهماندار و صاحبخانه
بود و بسیار شاهزاده خانم محترمه ایست خلاصه رفتیم بالا شاهزاده های ما و صدر اعظم وغیره هم بودند در
این نهار همان خانواده سلطنت روس موعود بودند قبل از نهار دخترهائیکه در مدرسه مشغول
تحصیل و در تحت حمایت امپراطریس هستند با معلمه ها دیده شدند خود امپراطریس در پطر نیست
بعلت درد سینه بفرنگستان رفته است خلاصه بعد سر میز نشستیم زن نواب گراندوک نیکلا
که صاحبخانه بود دست راست ما و اعلیحضرت امپراطور دست چپ نشستند امپراطور با حکیم طو
لوزان صحبت میداشتند من هم بفرانسه صحبت میکردم بعد از نهار با اعلیحضرت امپراطور بکالسکه
نشسته رفتیم منزل ایشان بسارسکوسلو Tsarskoe-selo که از ییلاقات سلطنتی
بیرون شهر است با کالسکه بخار رفتند که برای بال امشب در مجمع نجبای شهر مراجعت نمایند ما هم
قدری در موزه ارمیتاژ که وصل بعمارت ما بود گردش کردیم جواهرات خوب و اشیاء دیدنی
دارد تماشا شد روز دیگر انشاء الله بتفصیل تماشا کنیم مقارن نصف شب بمجلس بال نجبا رفتیم
روسای نجبا تا دم پله استقبال کردند امپراطور که قبل از وقت در آنجا منتظر ما بودند بجلو آمده

آمده دست هم را گرفته قدری گردش کرده بعد نشستیم جمعیت زیادی از زن و مرد
بودند وضع این عمارت باین قسم است در وسط تالار بسیار بزرگیست که محل رقص است
اطراف غلام گردش و مشرف بتالار است که مردم در اینجا گردش میکنند و می نشینند قدری که گذشت
منزل رفتیم رودخانهٔ نوا از سمت شمال پطربطرف مابین جنوب و مشرق جاری و خیلی رودخانهٔ
عظیمی است کشتی بخار بزرگ در آن کار میکند هر روز پارچهای یخ زیاد مانند کوه از شمال می
آرد که بسیار صاف و خوب مثل یخ توچال البرز است میگویند آب نوا سالم نیست امپراطور هم مارا
از آشامیدن آن منع میکردند یکطرف رودخانه عمارتیست که منزل ماست و طرف مقابل قلعهٔ
کهنه ایست که در ایام پطر کبیر ساخته اند کلیسائی در وسط قلعه است مناره و میل بلندی از طلا
دارد مقبرهٔ سلاطین روس در آنجا است ضرابخانه دولتی هم در قلعه است کوچهای پطربورغ باگاز
روشن میشود

روز بیست و ششم

صبح که برخواستم بعد از ساعتی سفرای خارجه آمدند پذیرائی شد چهار نفر از آنها ایلچی کبیر بودند که یکیک
را باطاق مخصوص احضار کرده بعد بیرون رفته در تالار ایستادند ما هم رفتیم در تالار همه سفرارا
احوال پرسی کردیم آنها هم اجزای خودشان را معرفی کردند شاهزادگان و سایر ملتزمین هم حضور
داشتند سلام باشکوهی بود اسامی چهار نفر سفیر کبیر از این قرار است جنرال لوفلو General Leflo
ایلچی فرانسه که مرد پیرهوشیاری است لورد لوقوس Lord Loftus
ایلچی انگلیس کیایل پاشا ایلچی عثمانی پرنس دورس Prince de Reuss ایلچی المان و از اکثر
دول اروپ و ینگی دنیا و یونان ایلچی و شارژدفر بحضور آمده بودند بعد از دیدن آمده نهار خوردیم
پرنس اولدمبورغ هم که دیروز خانه او نهار خورده بودیم دیدن آمد بعد اعلیحضرت امپراطور آمدند
قدری صحبت دوستانه شد بعد رفتند بمشق افواج ولی من امروز بجهة تماشای ارمی تاج بمشق
نرفتم امروز بلمپه چیان هم در پائین عمارت مشق کردند پنجره ملاحظه شد خلاصه رفتیم بتماشای
ارمی تاج Ermitage رئیس آنجا کهش کیدیانوف Kidianof

۳۲ روس و هم رئیس تماشاخانه با مرد پیر پست حضور داشت یکیک اسبابهای انشان میداد اطاقهائیکه پرده های صورت و مجسمه های مرمر و حوضهای بزرگ و کوچک از سنگهای قیمتی سبز و غیره داشت و اغلب ستونها یکپارچه سنگ قطور بلند که از سنگهای ممالک فنیلاند است میزهائی که از سنگهای الوان خاتم سازی شده میزها و کلدانهای ملحیت که سنگ سبز است انواع چیزهای عجیب و غریب با تماشا به خصوص اشکال مجسمه مرمر به هیئتهای مختلفه از زن و مرد و بچه استاده و خوابیده ساخته بودند که شخص حیرت میکرد یکزن بزرگ استاده بسیار خوشگل بود که شخص میتوانست روز نشسته آنرا تماشا کند هر پرده صورت و هر مجسمه و هر اطاق را ده روز دیدن کفایت میکرد از یکدقیقه ملاحظه هیچ چیز فهمیده نمیشد متصل اطاق باطاق دالان بدالان گردش میکردیم بعد از پله زیادی که اطراف آن همه ستونهای سنگ سماق بلند قطور بود پائین رفتیم در طبقه زیر عمارت هم مجسمه زیادی از کارهای قدیم مصری و غیره بود که خود همین رئیس رفته خریده آورده است یک مجسمه بسیار بزرگی از آدم نشسته بود بقدر فیل اما همه اعضاء اتناسب در آورده بودند سکه های قدیم طلا آلات و غیره که در قدیم از زیر خاک و توی قبور در آورده همه را زیر آئینها چیده بودند پرده های صورت همه کار نقاشان قدیم انکلیس و ایطالیا و اسپانیول است صورتهای بسیار خوب داشت که بهتر از آن تصور نمیشد بعد از گردش زیاد آمدیم منزل قدری راحت شده رخت پوشیدم عصری در منزل امپراطور شام موعود بودیم در وقتش رفتیم صد و هفتاد نفر دعوت شده بودند از خانواده سلطنت روس شاهزادکان و همراهان ما جمعیت زیادی بودند اول باطاق طولی رفتیم که ولیعهد و زوجه ایشان و غیره بودند قدری نشسته بعد رفتیم بسفره خانه سر میز نشستیم امپراطور دست چپ و زوجه ولیعهد دست راست ما بودند شام خورده شد در وسط شام امپراطور برخاسته همه برخاستیم شرابی بسلامتی من خوردند همانساعت از قلعه توپ انداختند بعد از دقیقه من برخاسته باز همه برخاستند شربی بسلامتی امپراطور خوردیم بعد شام تمام شد خوش گذشت بعد از آن رفتیم اطاقهای والده امپراطور را گردش

۳۳

روس ۴۳

گردش کردیم امپراطور و وزراء و بعضی جنرالها را معرفی کردند بعد با رفتیم امپراطور هم برگشتند
کالسکه روباز حاضر کردند در آن نشسته در شهر گردش کردیم از نزدیک مجسمه امپراطور نیکلا که
از چدن ریخته اند گذشتیم بسیار مجسمه بزرگیست روی اسب قرار داده مقابل کلیسای اسحق است
کلیسای اسحق هم از بناهای بسیار عالیست تماماً از سنگ گنبدش مطلا و ستونهای سنگ سماق
قطور بلند در اطراف آن زیاد است هوا سرد بود برگشتیم بمنزل شب رفتیم تماشاخانه میشل
Michel - امپراطور نبود نامزد ورساسکوسلو بودند صدر اعظم و وزیر دربار روس
وغیره بودند در لژ اخری نشستیم این تماشاخانه از تماشاخانه اولی کوچکتر اما قشنگ و بازینت است
شش مرتبه دارد زن و مرد زیادی بودند ما بسن Scene بسیار نزدیک بودیم در آن
تماشاخانه کومدی در می آوردند بعضی تکلم میکنند یکی از اهل سوئد بود بازی بسیار خوبی کرد بعضی
اشخاص کارهای عجیب کردند از جمله مردی از توی یک تخت بسته که باز میکرد و چیزی در میانش
نبود یک پسر و زن خوشگل و آدمی دیگر در می آورد شخصی روی کلوله بزرگی ایستاده با کلوله راه میرفت
و چند چیز مثل کارد وغیره تا مدتی بهوا می انداخت و با دو دست میگرفت زنی فربه که رخت تنگی
پوشیده و سینه و پاهایش باز بود کالسکه را که سه عراده دارد و ولوسیپد میگویند سوار شده میراند
خوب راه میرفت بعد یک سیاهی بطری زیادی آورده چید زمین سر بطریها پنبه داشت با عرق
آتش زد زن کالسکه را از توی شیشه ها بچابکی میگذراند در آخر از عراده بزمین افتاده دامن پشت
لباسش آتش گرفت خیلی خفیف شد چند دفعه تابلو ویوان Tableaux vivants
آوردند بسیار چیز غریب خوبیست چند نفر زن و بچه وغیره بی حرکت و بطرزهای خوب می ایستند و
می نشینند که بسیار خوش آینده است مثل پرده نقاشی اما از آنها چرخ میدهند که مکرر دیده میشود
بعد از اتمام برخاسته بمنزل آمده خوابیدیم از پاریس خبر رسید که مسیو طیر رئیس جمهوری استعفا نموده
و مارشال ماکماهون سردار را رئیس کرده اند

روز بیست هشتم ربیع الاول

صبح برخاستم باران شدیدی امروز می آمد امپراطور در سارسکوسلو هستند و امشب بنا بود در جزایر

اتشبازی کنند بواسطه باران موقوف شد امروز بعضی دیدنیها کردیم اول بخانه گراندوک
قسطنطین برادر امپراطور که امیرالبحر است رفتیم خانه بسیار خوبی دارد اطاقهای متعدد پر اسباب من
جمله اطاقی که بطرز اسلامبولی ساخته بودند آنجا نشستیم از دیوارها و شیرها آب توی حوض میریخت
دور اطاق آیات قرآن و اسم مبارک حضرت امیرالمؤمنین ع و امام حسن ع و امام حسین ع را نوشته
بودند اسم خلفای دیگر هم بود اطاق مدور کوچکی بود بسیار باصفا آنجا هم قلیانی کشیدیم بعد برخاسته
اطاقهای دیگر را گشتیم نمونه اسبابهای بحری و کشتی و توپ وغیره آنجا زیاده بود کتابخانه و موزه
هم داشت روی هم رفته اسباب زیادی بود خود گراندوک قسطنطین هم فردا میرود بحر سیاه
کشتی ساخته اند باب بیندازد از آنجا برگشته رفتیم خانه گراندوک نیکلا برادر دیگر امپراطور منزل نبود
زوجه ایشان که دختر پرنس اولدنبورغ و پسرش که جوان بلند قامت خوبیست بودند دخترها و پسرهای
کوچک و بزرگ هم از خانواده خودشان بودند عمارت خوبی دارد قدری نشسته چای خورده برگشته
برگشته رفتیم منزل پرنس گرچاکوف که وزارتخانه او بود از پله زیادی بالا رفته در اطاق آخری نشستیم
قدری با او صحبت شد از آنجا برخاسته بمنزل باری نیوتیسکی Barinyotiski
که زیر عمارت ما بود رفتیم این شخص دوست امپراطور است یکوقتی هم حاکم قفقاز بوده جنگ شامل را
این تمام کرد و شامل را اسیر نمود روی تختی خوابیده لحافی بر رو کشیده بود جائی سوای سرش پیدا
نبود مرد پیریست محض اینکه مرد بزرگ محترم و ناخوش بود او را دیدن کردیم چانه را تیغ انداخته گونه
هایش ریش دارد فرانسه حرف میزد قدری نشستیم زوجه اش که از اهل گرجستان است دیده شد
بعد برخاسته آمدیم منزل بعد از ساعتی بتماشای جواهرخانه ارمی تاژ رفتیم طاوس طلائی آنجا بود
کوک کردند بسیار خوب چتر زد خروس طلائی هم بود مثل خروس میخواند بعد خیلی توی اطاق گشته
از آنجا تا در آخر عمارت رفته از پله بالا رفتیم که تاج امپراطور و الماس بزرگ لازاروف که در
روی عصای امپراطور است با جواهرهای زوجه امپراطور آنجا همه را دیدیم الماس بزرگ
خوب الماسی است تاج هم الماسهای برلیان وغیره بسیار خوب داشت سر تاج لعل بزرگی بود که تاج

الماس کوچکی هم با گردن بند بر لیان بسیار اعلائی مال امپراطریس است جواهر دیگر هم بود (روس) د
بعد برگشتیم بمنزل درین عمارت هزار و یکصد اطاق دارد اغلب آنهارا گردش کردیم شب را بعد
شام رفتیم بتماشاخانهٔ بزرگ امپراطور آنجا بود ند خیلی صحبت شد در لژ پائین نزدیک محل بازی
نشستیم صدر اعظم و الدربرغ Alderberg و گراندوک قسطنطین وغیره هم بودند
بازیرا اپرکیهای مختلف زیاد طول دادند پرده که می افتاد با امپراطور با طاق کوچکی رفته سیگار میکشیدیم در
یکی از پرده افتادنها با امپراطوریس رفتیم از دحامی بود دختر بارنجنه دست امپراطور را میبوسیدند
شاه زادگان وغیره در لژ روبروی من بودند خلاصه بعد از تمام با امپراطور بکالسکه نشسته
رفتیم منزل الحمد لله علی کل حال در حاجی ترخان و مسکو و پطر در شهر و کوچه با کوترچاچی زیادی اینکه از
آدم فرار کنند راه میرفتند

روز دوشنبه بیست و هشتم

صبح برخاسته نهار خورده رخت پوشیدم صدر اعظم امروز با اعلیحضرت امپراطور ملاقات کرد بعد
با امپراطور بکالسکه سربازی نشسته راندیم برای میدان مشق دو سه هزار سواره نظام و قزاق برای مشق
حاضر کرده بودند هوا ابر بود بنای باریدن گذاشت تا تمام لباس تر شد بمیدان مشق رسیده سوار
اسب شدیم سوارها مشق کردند باران قدری ایستاد بعد از مشق سواره نظام که پیاده شده مثل
سرباز شلیک کردند توپخانه هم شلیک کردند بعد سوارهای چرکس و قزاق و مسلمان قراباغ که
سی چهار صد نفر بودند جلو ما اسب بازی کرده تفنگها و طپانچهها خالی میکردند چند نفری هم سخت
زمین خوردند زمین هم گل زیادی بود بعد از تمام من سوار کالسکه شده رفتم منزل امپراطور هم به
کالسکه بخار نشسته بسارسکوسلو رفتند من بعد از ورود بمنزل یکساعتی راحت شده سوار کالسکه
شده رفتیم بقلعه و بانک دولتی اوّل ببانک رفتیم جای غریبی بود در حقیقت خزانه و انبار پول
و طلا و نقره دولت است نقد و شمش طلا و نقره به همه جهت دو کرور ایران موجود بود شمشها
مثل همه آجر تراش درست کرده روی زمین گذاشته اند و زیر داخله روس که اسمش رتترن است
آنجا همه را نشان میداد بعد از آنجا سوار شده راه زیادی رفته از روی Reiterne

 جسر بزرگ ممتدی که روی رودخانه نوا Neva است گذشته داخل قلعه شدیم حکمران
قلعه جنرالی بسیار پیر است رعشه هم دارد اسمش کارساکوف Carsakoff
اول بمقابر سلاطین روسیه رفتیم جائیست کلیسا مانند صندوقهای قبور سلاطین را که از مرمر است
در زاویها چیده اند از پطر کبیر تا نیکلا همه اینجا دفن اند از اینجا رفتیم بضرابخانه که در همان قلعه است
امپریال طلا و پول نقره سکه زده میشود بعد از قدری تماشا پیاده رفتیم بجائیکه مدال میزنند یک
مدال طلای بزرگی پیاده کار مازدند یکطرفش شکل امپراطور است بسیار شبیه طرف دیگر بخط فارسی
تاریخ ورود و آمدن و اسم ما را نوشته بودند بعد سوار شده آمدیم منزل امشب در عمارت امپراطور
مجلس بال است شب را به مجلس بال رفتیم باز از همان تالارها و دالانهای طولانی عبور شد شاه
زادگان و پیشخدمتان وغیره بودند اول رفتیم منزل پسر دوم امپراطور برسم بازدید قدری نشسته
بعد باطاق امپراطور رفتیم ولیعهد وغیره هم بودند امپراطور تکلیف ببال کردند در تالار بزرگی جمعیت
زیادی از مرد و زن و صاحب منصبان و جنرالها و همراهان خود مان بجز اعتضاد السلطنه و علاء
الدوله که گفتند ناخوش اند همه بودند در داخل شدن باطاق باین طور داخل شدیم اول من دست
زن ولیعهد را گرفته از جلو رفتیم بعد امپراطور دست زن پرنس الدنبورغ را گرفته از عقب آمدند
زن و مرد هم دایره زده بودند دور دور ما همین طور گشته بعد ایستادیم سفرای خارجه از عثمانی و
انگلیس و المان و فرانسه همه بودند زن و مرد از شاهزادگان وغیره بنای رقص گذاشتند همه
زیاد رقصیدند با امپراطور قدری نشسته قدری ایستاده قدری باطاق دیگر رفته راحت شدیم
متصل با امپراطور و سفرا و دیگران صحبت میکردیم بعد از رقص باز همان طور من دست زن ولیعهد را
گرفته رفتیم بتالار سوپه Souper تالار وسیعی است چراغ زیادی روشن کرده بودند درخت
خرمای زیادی توی تالار بقشنگی تمام میان گلدانها بود که دور هر کوزه خرما میز و صندلی زیادی
چیده غذا حاضر کرده بودند امپراطور ما را برده در سر میز بزرگ وسطی و سایر مردم را در سر
سایر میزها نشانده خود ایشان را میرفتند همه اشخاصی که در بال بودند سر میزها نشستند بعد

روسیه

بعد دهر آدمی هم درخت خرمائی بود انقدر گل و سنبل چیده و ریخته بودند که مافوق آن متصور
نبود موزیکان هم میزدند دور میز ما سفرا و زن ولیعهد و صدر اعظم وغیره بودند بعد از خوردن
شام باز من دست زن ولیعهد را گرفته بتالار بال رفته قدری ایستادیم باز رقصیدند بعد از
اتمام بمنزل رفتیم بسیار خوش گذشت

روز شنبه بیست و نهم

امروز باید برویم به پطرهوف Peterhof و کرنستاد Goronstadt هوا بسیار
صاف و آفتاب خوبی بود جمیع ملتزمین همراه بودند سوار کالسکه شده رفتیم با سکله که ساخته بودند
از کالسکه پیاده شده داخل کشتی بخار کوچکی شدیم همه آنجا جمع شدند راندیم رو بدریا و کرنستاد
بسیار آسوده و بی موج است هوا بسیار سرد بود نهار را در کشتی خوردیم بعد از یکساعت و
نیم رسیدیم بشهر و قلعه جات کرنستاد قلعه جات معتبر زیاد دارد بعضی برج و باستیان از سنگ
ساخته اند که چند طبقه سوراخ جای توپ دارد باستیان معتبر اسمش قلعه قنسطنطین است که
بالاتر از شهر کرنستاد است بهزار ذرع یا بیشتر مسافت از کشتی پیاده شده اول بکشتی
جنگی آهنی بخاری مسمی بکریملن Kremlin رفته بالا و پائین آن را گشتیم بقدر ده عراده
توپ جنگی بزرگ داشت ملاحان مشق کردند چند تیر از توپهای بزرگ بالا انداختند
بعد پائین آمده بقایق کوچکی بخاری نشسته بقلعه قنسطنطین رفتیم با پلهای باستیان و قلعه از
سنگ است قریب بیست عراده توپ بزرگ در دو باستیان بود که هر توپی چهارصد و
بیست خروار وزن داشت و هفتاد من وزن هر گلوله توپی بود توپها کار پروس است
از عقب پر میشود گلوله را با عراده آورده با اسباب جرثقال بلند کرده توی توپ میگذارند
اما هر توپی پر کردنش بچند دقیقه طول دارد سنگر و برج دیگریست مسمی بقلعه منچیکوف دیگر قلعه
الکساندر را ما کوچک هستند از دور هم یکه برج زیادی پیدا بود خلاصه از قلعه بزیر آمده سوار
کشتی کوچکی شده راندیم دم اسکله شهر رسیده پیاده شدیم زن و مرد زیادی بود همراهان هم
از عقب رسیدند حاکم شهر کرنستاد که اسمش کازاکویچ Kazakwitch است

۲ (روس) باکلانتر و کدخدایان و عمّال شهر و صاحب منصبان نظامی آمده بشقاب و نمکدان مطلا با نان
و نمک آورده بودند قدری پیاده رفته بعد سوار کالسکه شدیم طرفین راه همه جا مرد و زن بود
از پل کشتی سازها که گذشته رفتیم کارخانه لنگرریزی دو کشتی هم ساخته بودند هنوز ناتمام بود بندر شهر مملو
از کشتی تجارتی و غیره بود این شهر با دانمارک و انگلیس و سواحل روس و پروس و سوئد و نوروج
تجارت دارد در کارخانه یک تخته آهن بزرگی ریخته آورده با اسبابیکه از بالای کارخانه قرار
داده بودند این تخته را بهمان طور که سرخ بود زیر منگنه گذاشته قدری کج کردند آهن ریزی معتبری است
قدری گشته مراجعت نموده بکالسکه نشسته رفتیم توی واپور شهر کرنستاد بسیار شهر قشنگی است مردمش
همه ملاح و نظامی و کارگر هستند باغ عامه خانهای خوب و سی هزار نفر جمعیت دارد خلاصه کشتی را
رو به پطرهوف رانده بعد از نیم ساعت بانجا رسیدیم حاکم انجا مرد پیر با بنیه و اسمش بوم گاردن
Bomgarden است دم اسکله صاحب منصب و مرد و زن زیادی آمده بودند از
لب دریا باغ و خیابان است که هر چه نظر میکنی انتهای آن پیدا نیست و راه کالسکه از خاک
سرخ نرم مثل سرمه و پای درختان همه سبز و چمن و گل ولی هنوز درختها برگ نکرده و گلها باز نشده بود
نشستیم بکالسکه سایرین هم در عقب و حاکم توی کالسکه از جلو ما میراند ما را از این خیابان بآن خیابان
و از این راه بآن راه بردند همه جا فوارهای آب بقاعده و نظم بود اطفال دور کالسکه ما را احاطه
کرده همه جا همراه میدویدند تعریف باغها و خیابانها و فوارها را حقیقةً نمیتوان نوشت مگر اینکه
شخص بچشم خود ببیند چهارصد فواره دارد همه بلند و بزرگ و منبع آنها بسیار بلند و از راه دور است
هر وقت بخواهند همه را در یک دقیقه باز میکنند و می بندند فوارهای باقسام مختلفه است یک چهل
ستونی از سنگ داشت بی سقف و بسیار باصفا که از همه جای آن فواره میجست بعضی فوارها با هم
بلند میشدند مثل یک کوه آب بعضی تکتک بعضی مثل آبشار بعضی جاها از سقف عمارت آب میریخت
خلاصه خیلی گشته بعمارت پطرکبیر رفتیم که توی باغ است و بسیار قشنگ و پر اسباب اسبابهای
خود پطر هم خیلی آنجا بود برگشته باز سوار کالسکه شدیم در محلی حمام امپراطور بود اما سقف نداشت

(روس) ۹

محوطه وسیعی بود با چهار دیوار فواره زیادی از توی حوض حمام بجهت آب مثل کوه سفید
جائی بود مانند بهشت گاهی امپراطور در آنجا به آب سرد میروند از آنجا گذشته فواره دیدیم شکل گنبد
هرمان مصر بشکل مخروطی خیلی خوب فواره بود بعد رفتیم بعمارت وسط که بهتر از سایر عمارات و
دور و بود و از جلو آن دویست فواره آب بلند میشد مجسمهای آدم و اشکال دیگر از چودن
ریخته اند که آب از دهان و سر آنها میریزد یکی از فوارهای اینجا بیست ذرع بجهت آب این
فواره با آبشار شده از این مراتب بپائین میریزد جلو هم خیابان و حوض طولانی و طرفین حوض
همه فواره است و دریا هم چشم انداز این عمارت است الحق تعریف این عمارت و اسباب آنرا
آنهم نوشتن نمی آید این عمارت از بناهای پطر کبیر و کاترین است پائین آمده باز سوار کالسکه
شده بعمارت مخصوص امپراطور و عمارت ولیعهد رفتیم خلاصه تماشای عمارات و خیابانها تمام
نداشت ما هم وقت نداشتیم با کمال افسوس معاودت کرده باز نزدیک فوارهای متعدد بزرگ
از کالسکه پیاده شده قدری راه رفتیم عجب اینکه باغ باین بزرگی و وسعت چنان پاکیزه و تمیز
بود که یک برگ و خاشاک نداشت درختها همه جنگلی است اما بنظم کاشته خیابان بندی
کرده اند خیابانها کاج و سرو جنگلی هم دارد خلاصه سوار واپور شده راندیم برای جزایر ایلاکن
Ilakem که نزدیک شهر پطر است امشب آنجا آتشبازی است از دریا گذشته رسیدیم
برودخانه که طرفین آن همه عمارت و درخت سبز و خرم است دست راست رودخانه آتشبازی
چیده و دست چپ چادر زده بودند قدری گذشته دست چپ که اسکله بود از کشتی بیرون
آمدیم صاحب منصب و زن و مرد و کالسکه زیادی بود که مردم سوار شده از شهر برای تماشای
آتشبازی آمده بودند وضع زمین و درخت و خیابانهای اینجا هم مثل پطرهوف است رفتیم
بعمارت بسیار خوبی زوجه ولیعهد و ولیعهد و شاهزادگان وغیره آنجا بودند قدری نشسته
امپراطور آمدند تعارف و صحبت شد قدری گشت نموده بعد با امپراطور و زوجه و
ولیعهد و زوجه پرنس الدنبورغ و سایر پسرهای امپراطور همه در یک کالسکه نشسته بجهت

وقت رفتیم بگردش تا هوا تاریک شده وقت آتشبازی برسد همراهان هم از عقب بیایند
کالسکه میراند نه هوا هم بشدت سرد بود گردش مفصلی کرده بقدر یکفرسنگ سیر نمودیم عمارت
تکتک متعدد و جابجا با بناهای زیاده از حد پاک و تمیز دیده شد بعد برگشته در همان عمارت اولی
قدری مکث نموده باز سوار شده رفتیم بچادری که اول دیده بودیم جمعی از فرنگی و ایرانی توی چادر
و تماشاچی زیادی هم توی کشتیها و قایقها و لب رودخانه بودند توی چادر نشستیم آتشبازی بسیار
خوبی شد تا نکی داشت اسم ما را هم بخط فارسی نوشته بودند با علامت شیر و خورشید درست خوانده
میشد بعد از آتشبازی با امپراطور سوار کالسکه شده باز بهمان عمارت مراجعت کردیم قدری
مکث نموده کالسکه من حاضر شد سوار شده باز از جاهای باصفا و عمارت ییلاق خوب و از جلو
ضرابخانه و دم قلعه گذشته و از جسر طولانی عبور نموده وارد منزل شده شام خورده خوابیدم
امیرالی که امروز از پطر همراه ما بود مرد کوتاه قدی است یکدستش را در جنگ المانی سواستاپول
گلوله برده است اسمش اسکولسکوف Skolkoff است

روز غرّهٔ شهر ربیع الثانی

صبح از خواب برخاسته لباس رسمی پوشیدم با پرنس گرچکوف مجلس طولانی صحبت شد بعد سوار
کالسکه شده رفتیم عکاسخانه دم در پیاده شده رفتیم بالا اسم عکاس لوینیکی Levitsky
است و مرد فربه قطور با مزه بود و اسباب و آلات معتبری داشت زبان فرانسه خوب حرف
میزد چند شیشه عکس ما را انداخت بسیار خوب شد بعد از اتمام عکسها به منزل برگشته نهار کرده
چای خوردم امشب در سارسکوسلو که عمارت و باغ مخصوص امپراطور است بشام موعود هستیم چهار
فرسخ مسافت کمتر است با راه آهن در یکساعت طی میشود در ساعت معین سوار کالسکه شده
بگار رفتیم جمعیت زیادی بود سوار واگون یعنی کالسکه راه آهن که بسیار خوب و قشنگ و مخصوص
امپراطور بود شده راندیم همساعت بعد باول آبادی سارسکوسلو رسیدیم شهر بسیار خوب خوش وضعی است
جمعیت زیادی دارد کوچها همه راست و پاکیزه پیاده شده سوار کالسکه شده راندیم همراهان هم همه

(روس)

همه سواره کالسکه شده آمدند رسیدیم به عمارت بسیار عالی خوبی کلیسائی متصل و مخصوص این عمارت

بود که چهار پنج گنبد مطلا داشت با کالسکه از خیابانهای وسیع قشنگ که از خیابانهای [illegible] بود

بود رانده بعد گذشتیم بپله این عمارت پیاده شده بالا رفتیم عمارت دیگر بهتر این تصور نمیشود این

آبادیها همه از عهد کترین است امپراطور حاضر بودند قدری در اطاق مخصوصی که بجهة ما معین کرده

بودند نشستیم تا آمدند باهم دیگر رفتیم بگردش اطاقهای متعدد و تالارهای خوب دیده شد که بوصف

نمی آید پرده های نقاشی بسیار خوب کار نقاشان قدیم [illegible] آنجا بود و اطاقی دیده شد که همه دیوار

آن از کهربا بود یعنی قطعه قطعه نصب کرده بودند خیلی اطاق عالی بود این کهربا را فردریک کبیر

پادشاه پروس بجهة کترین دوم فرستاده و او هم در این اطاق نصب کرده است اطاقها یکی یک

دیدیم همه خیلی خوب بود در آخر کلیسای مخصوص پادشاهی است که گنبدهای مطلا دارد کلیسای بسیار

مقبولیست اطاق عبادتگاه در پائین است از [illegible] گذشتیم [illegible] بودند [illegible]

از همان اطاقها به اطاق اول مراجعت کرده [illegible] بسیار [illegible] حیرت [illegible] که تعریف

میکنند از آنجا گذشته به اطاق رفته با امپراطور قدری [illegible]

و اوده سلطنت روس و صاحب منصبان بزرگ [illegible] صدراعظم و غیره همه بودند

خوبی صرف شد و بعد از شام [illegible] با امپراطور [illegible] که مشرف

بباغ بود راه رفتیم بعد به اطاق مخصوص خود آمده [illegible] با امپراطور آمده [illegible]

بکالسکه نشسته رفتیم بخیابانهای باغ [illegible] پیاده [illegible] گشتیم

چیز این باغ شبیه است به [illegible]

و پیاده ساخته اند [illegible]

از آباد و خراب همه از کترین است [illegible]

زمستانی و تحتانی این عمارت دارم تماشا [illegible]

یکی سیاه و یکی زرد اینجا بودند در این اطاق از [illegible]

(پروس) پسکو که حاکم نشین معتبریست بقدر پنجاه دقیقه توقف شد حاکم آنجا به حضور رسیده باز
راندیم در هر مقامی چند دقیقه ایستاده باز میرفتیم آتش... شب باران هم می آمد امروز آبادی زیاد
در راه دیده شد هرچه میرفتیم هوا رو بگرمی میگذاشت درختهای اینجا با شکوفه و برگ داشت
خلاصه همه شب را با کمال زحمت از حرکت کالسکه خوابیدم از چیزهائیکه در روسیه خیلی دیده شد
کالسکه در پطر بسیار و راه آهن اسبی در کوچه ها زیاد بود و سگهای بزرگ و کوچک بسیار خوب هم
خیلی دیده شد

روز سوم ربیع الثانی

صبح که از خواب برخواستیم بلافاصله گفتند اینجا آخر خاک حکومت ویلناست حاکم اینجا که اسمش
پاپاتپف Patapoff است باید وداع کرده برود توقف شد تا آمد رفت خوا[illegible]
از پل بسیار طولانی آهن که بر روی رودخانه نیمن Niemen ساخته اند گذشتیم [illegible]
خواب بودم گفتند کالسکه بخار از سوراخ کوهی گذشته که چهارصد ذرع تقریبا طول این بوده است
چند دقیقه که گذشت رسیدیم بسوراخ دیگر که هزار و چهارصد ذرع طول داشت و مثل شب
تاریک بود و شش دقیقه طول کشید تا از این سوراخ گذشتیم راندیم تا بسرحد روس و پروس که
اسمش ایدکون Aidgone است رسیده در استاسیون شهر پروس پیاده شدیم
سرباز صاحب منصب و رعیت بسیار از مرد و زن بود مهماندارانی که دولت پروس فرستاده
بود همه توی واگون آمده معرفی شدند رئیس مهمانداران جنرال اجودان معتبر و اسمش [illegible] است
از جلو صف سرباز گذشته بعد رفتیم باطاق استاسیون اطاقهای این استاسیون و اسبابش
ساده است نهاری برای همراهان حاضر کرده بودند خوردند بارهای ما را از کالسکه روس
بکالسکه پروس حمل کردند خیلی معطل شدیم من با پنجاه نفر در اطاق کوچکی بودم قدری روزنامه
نوشتم مرد و زن زیادی بجهة تماشا از پشت شیشه پنجره های اطاق هجوم آورده معرکه میکردند
اینجا خیلی بیشتر از روسیه است بعد که همه جابجا شدند رفتیم که بکالسکه بنشینیم کالسکه های پروس
خلاف کالسکه های روس راه بهم ندارد چنانکه هر کس هر جا نشسته از دیگری بیخبر است مگر در جا

در جائی که دو دقیقه بایستد پرنس چخیکوف و جنرال براک آمده مرخص شدند خلاصه کالسکه‌ها
پاره افتاد چند بین ورجه سد تا کالسکه‌های روس تیمه بیرون و واگون من بزرگ و خوب بود چنین
آن دو قهوه‌خانه کوچک داشت در بین سرحد وضع همه چیز از آدم و زمین و کالسکه و خوراکی وغیره
تغییر کرد آبادی خاک پروس زیاد و سبزه بیشتر است بهر جا نگاه میکردم ده خانه آدم اسب و بان
گاو و گوسفند چمن زراعت ... کلاهای ... بود و از ... خانه زیادی که گذشتیم آبادی دیهای بسیار
پاکیزه از دور و نزدیک پیدا بود تا رسیدیم به یک استاسیون ایستادیم صدراعظم با کالسکه آمد
تلگرافچی پروس تلگراف زیادی از طهران آورد داد و خوانده شد الحمدلله اخبار خوب داشت باز براه
افتادیم چون کالسکه‌ها بسیار تند میرفتند از سرحد روس پنج ساعت و نیم گذشتیم تا رسیدیم
بشهر کنیکسبرک Koenigsberg که یکی از شهرهای پروس و بدریای بالتیک بسیار
نزدیک است رودخانه عظیمی از وسط این شهر میگذرد که اسمش پرگل Pregel است
کشتی تجارتی از دریا تا وسط شهر می‌آید و میرود شهر کوچکی است اما قشنگ جمعیتش صد و بیست هزار
نفر است یک نوع زراعتی که اسمش راپ Rape است در شهرهای خاک پروس امروز دیده شد
که گل زرد و بسیار خوش رنگی داشت برای روغنش بکار میبرند که بجهت چرب کردن آلات ماشین آهن و
غیره خیلی بکار میرود بسیار کاشته بودند و صفای زیادی به صحرا داده بود طبیعت تمام صحرا چمن است
و جنگلهای سرو و کاج اما در خاک پروس بسیار کمتر از خاک روس است خلاصه وارد گار شدیم
صاحب منصب بسیار زیادی بودند همه جا اسبهای بسیار خوب کلاه خود بر سر لباسهای خوب در تن
خیلی قشون خوبی بودند مملکت پروس همه قشون است ... اینجا مثل افواج طهران همه بالاپو
شی دارند اما در روس این رسم نبود مرد و زن الی غیرالنهایه همه جا در دو طرف راه صف کشیده
بودند من سوار کالسکه روباز شده راندم اطفال زیادی دور کالسکه میدویدند یک هنگامه
غریبی بود کوچه طولانی طی شد خانها همه سه چهار طبقه و کوچک و تنگ است بعمارت دولتی
قدیم که پانصد سال است بنا شده رسیده در عمارت پیاده شده از پله زیادی بالا رفتیم عمارت

کهنه نیست همگی همراهان هم از شاهزادگان و عمله خلوت و غیره آمدند چون اهل این شهر هرگز
ایرانی ندیده بودند از ملاقات ما خیلی متعجب بودند [illegible]
است کالسکه‌های این شهر و اسبهای کالسکه‌ها زیاد [illegible] و خوب [illegible] و اسبهای آنجا
عیبست کبوتر بازی کمی دم سیاه و غیره با بال سیاه ابلق و قلاع ابلق [illegible] دیده شده
آسیاب بادی هم بسیار است خلاصه شب را چند دسته موزیکانچی [illegible] عمارت ایستاده بسیار زدند
یعنی طبل شیپور میزدند آهنگ شیپورهای موزیکان و وضع آنها خیلی خوب بود طبال بزرگ [illegible]
هم یک سگ بزرگی بسته بودند زیر طبل عراده بود که سگ میکشید [illegible] جمعیت کثیری
هم بود از تماشای

روز چهارم ربیع الثانی

امروز انشاءالله باید برویم به برلن این شهر چون نزدیک بدریاست هوایش بسیار سرد بود
عمارت پرده‌های کوچک خوب کار استادان قدیم دارد و در مرتبه تحتانی یک تالار بسیار بزرگ
طولانیست اما سقفش کوتاه و از تخته است پادشاهان [illegible] زمین تا لار تاج گذاری میکنند
خلاصه قدری معطل وقت شدیم بعد سوار کالسکه شده از همان راه که آمده بودیم راندیم صبح بود
مردم کمتر از دیروز جمع شده بودند رفتیم راه آهن همگی در جای خود قرار گرفته راندیم کالسکه بسیار
تند میرفت بقدر یکساعت و نیم که راه طی شد طرف دست راست [illegible] دیده شد که دور
بقدر بیست فرسنگ میشد اطرافش همه آبادی و اشجار و کشتی شراعی و غیره هم در آن بود طرفین راه
همه جاده و شهر و قصبه و آبادی و جنگل و اشجار زیاد از سرو و کاج و درختهای دیگر بود جنگل کاج در
این حدود بیشتر از روسیه است بعضی جاهای جنگل هم [illegible] بلندی میشود جنگل‌ها بسیار قشنگ متعدد
از درخت بید و سفیدار بزرگ دارد که راه کالسکه اسبی گردش عامه است از رودخانه‌های کوچک
و بزرگ زیاد که پلهای خوب داشت عبور نموده از شهر [illegible] *Marienburg* که شهر
که رودخانه عظیم ویستول *Vistule* از میان آن میگذرد کشتیهای زیاد در رودخانه کار میکرد
پل آهنی بسیار طولانی داشت در استاسیونها و قراولخانه‌های عرض راه آهن باغچه‌های بسیار قشنگ بود

(پروس)

رسیدیم دروازه‌ها نه درختها تمام شد کوچهٔ وسیعی بود طرفین عمارت عالی چند مرتبه یکی

دیده شد که تازه بیادگار فتح فرانسه ساخته‌اند و هنوز ناتمام است یکصورت فردریک اول

یعنی فردریک بزرگ که با مفرغ ریخته‌اند سوار اسب بود از اونی ورسیته Universite

گذشتیم بعد قورخانهٔ عالی است هزار نفر شاگرد در اینجا تحصیل میکنند ارسنال Arsenal

که طرف دست چپ بود و دست راست از عمارت مخصوص امپراطور که از زمان ولیعهدی تا بحال همانجا می

نشیند و بعد از خانه ولیعهد گذشته رسیدیم بمیدانی که دو حوض داشت و از هر یک فواره بلندی بجست

دست راست قصر سلطنتی است که برای ما معین کرده بودند تا دم قصر جمعیت بود پیاده شدیم سربازها

قدیمی با لباسهای خوب که قراول عمارت بودند توی اطاقها قراولان از سواره که جوانهای بسیار خوب

خوشگل خوش لباس بودند دم درها با پیشخدمتان و غیره همه ایستاده بودند از پله‌ها بالا رفتیم وسط میدان

جلو عمارت باغچه‌های بسیار قشنگ است که اقسام گلها از یاس شیروانی و غیره کاشته‌اند در پشت بام

که دهنه هر یک فرسنگ آوخی است از چودن ریخته‌اند امپراطور همه اطفال امپراطور ... خوب

خوب درین عمارت بودند صدر اعظم و شاهزاده‌ها و غیره را معرفی کردند امپراطور ... شاه

زادگان و نوکرهای خودشان را معرفی کرده بودند بعد با ایشان باطاق خلوت رفته قدری صحبت

کردیم صدر اعظم بود امپراطور که رفتند بعد از دقیقه ما باز سوار کالسکه شده ... استقبال

استقبال کردند رفتیم نشستیم صحبت شد بعد از چند دقیقه مراجعت کردیم امپراطور ...

برادر ایشان هفتاد و سه سال اما هر دو در کمال بنیه و قوت هستند پرنس بیسمارک ...

ملک هفتاد و پنجسال نواب ... ولیعهد چهل و دو سال دارند خلاصه شب را جائی نرفتیم شهر ... چراغ

کاز روشن است چراغ اینجا بیش از پطر است مقابل عمارت ما آنطرف میدان عمارت ...

یکطرف هم کلیسا و طرف دیگر عمارت جبه‌خانه است وسط میدان سکوئی است از طرف ...

مجسمهٔ فردریک کبیر را سواره از چودن ریخته‌اند بر روی عمارات برلن رنگ خاکستری ... قدری

شهر را از جلوه انداخته است برخلاف پطر که عمارات با نواع رنگها ملون است ... که از ...

(رود) شهر برلن میگذرد اسمش اسپره Spree است شعبه از آن هم از وسط شهر میگذرد اما کم عرض
و آبش هم بسیار بد است خلاصه امروز هشتاد فرسنگ راه را در یازده ساعت بلکه کمتر طی کردیم

روز پنجشنبه ربیع الثانی

امروز رفتیم بشهر پتسدام Potsdam که خارج برلن است سوار کالسکه شده از همان دروازه
و کوچه که روز قبل وارد شدیم خیابانهای زیاد درختهای قوی جنگلی خانهای خوب جلو خانها باغچهای
گلکاری بسیار قشنگ حوضهای فواره دار گردش زیاد نمودیم رفتیم بگار بکالسکه بخار نشسته ایم
نیم ساعت راه طی شد رسیدیم باین شهر شهر کوچکی است چهل و دو هزار نفر جمعیت دارد اغلب نظامی هستند
حاکم شهر و غیره آمدند پیاده شدیم رود خانه عظیمی هم دارد که اسمش هاول Havel است
سوار کالسکه اسبی شده از خانهای شهری و غیره گذشته داخل خیابانها شدیم و جمع خیابانها و باغها
و غیره شبیه بباغات روسیه بود عمارات که دارد یکی پتسدام و دیگر سانسوسی Sanssouci - Potsdam
است هر دو از بناهای فردریک کبیر است منزل ولیعهد در پتسدام است با کالسکه رفتیم دم عمارت
منزل نبود رفته اند برای گردش از خیابانهای خوب و باغچهای مرغوب گذشتیم باغات اینجا جنگل
بزرگیست مثل نیاوران امروز چون روز یکشنبه است کل مردم در گردش و جمعیت زیادی در خیابانها
بودند رسیدیم بفواره بزرگی که سی ذرع آب آن میجست مجسمهای مرمر بسیار خوب کار قدیم دور
آنجا و حوضها زیاد بود خلاصه این فواره از عجایب بناست منبعش را با اسباب بخار تعبیه کرده اند
که در بجا آب بالا میرود ازدحام مردم قدری مانع از تماشا بود گل یاس نسترن و الوانی زیاد بود
بلبل هزار دستان در درختان میخواندند خوش عالمی داشت بعد رفتیم بخیابان مقابل این فواره تنها
اینجا هم حوض دیگر بود فواره آنهم بلند ... اما نه باین ارتفاع بعد سوار کالسکه شده رفتیم بعمارت
سانسوسی بدن ملکه قدیم یعنی زن پادشاه سابق پروس که برادر امپراطور حالیه بوده است
... باشی و آیشک آقاسی باشی ملکه و غیره جلو آمدند رفتیم باطاق ملکه برخاسته تا دم اطاق آمد
نسبت سن هفتاد سال بیشتر از عمرش میرود روی صندلی نشستیم صحبت شد بعد برخاسته گشتیم این

المان

عمارت مخصوص فردریک کبیر است اطاقی که همانجا مرده است دیده شد صندلی که در
آن فوت شده میز تحریر ساعت مجلسی سایر اسباب فردریک همه آنجا دیده شد چیزی محض احترام
روی صندلی انداخته بودند و عقربک ساعت بعد از فوت در روی هر دقیقه بوده همان طور
مانده است که دیگر تا بحال کوک نکرده اند پرده های اشکال بسیار خوب داشت که از همان زمان
مانده است گفتند وقتی که ناپلیون اول این شهر را فتح کرده ماهوت روی میز فردریک را
پاره کرده است همان طور پاره را نگاه داشته اند طاقهای خوب داشت از آثار قدیم زیاد
بود بعد پائین آمدیم جلو عمارت مهتابی بلندی است در روی تپه باغچهای بسیار خوب و حوضهای
کوچک دارد از بلندی مجسمها قرار داده اند که از دهن آنها آب بحوض میریزد چشم انداز این
مهتابی و بلندی در عالم نظیر ندارد و آن فواره بزرگ محاذی این چشم انداز است خلاصه
فوارها و باغها و خیابانهای خوب زیاد بود قدری گشتیم بعد سوار کالسکه شده راندیم در محلی آسیاب
خرابه دیده شد از عهد فردریک کبیر مانده است و تاریخی دارد معلوم شد وقتی که فردریک
خواسته بود آنجا را بسازد هر چه کرده بود اسیاب را از صاحبش بخرد که باغ ناقص نباشد راضی نشده
بود بنشانه عدالت این آسیا را همان طور نگاه داشته اند بعد رفتیم بگرمخانه و نارنجستان از آجر و شیشه
وغیره ساخته اند اما میانش نرفتیم همه گلها و درختها را از حالا بیرون آورده بودند جلو نارنجستان
باغچه و حوض و مهتابیست مجسمهای مرمر بسیار خوب و باغچهای خیلی قشنگ دارد از اینجا پله زیاد است
که مرتبه بمرتبه باغ است بسیار خوب ساخته اند قدری گشته بعد سوار کالسکه شده راندیم
برای عمارت و ییلاق زن پرنس شارل که خواهر ملکه پروس یعنی زن امپراطور و مادر فردریک است آن
حیاط بسیار قشنگی داشت از اشکال سنگی و حجاری قدیم مصر و شام و نینوا و موصل وغیره مجسمهای
مختلف مثل پلکها یکسر کتف دست شکل حیوانات و انسان بزرگ و کوچک و ناقص و تمام
نوعی جمع نموده بدیوارها بطرز قشنگی نصب کرده اند معلوم بود که پرنس شارل از نقش عالم و باسلیقه
هستند خلاصه باغچهای خیلی خوب فواره چمن وغیره داشت بالا رفته قدری در اطاق نشستیم

(پروس) زن پرنس شارل خیلی عذرخواهی و اظهار خجالت میکرد از اینکه دیر خبر شده است و میگفت
تلگرافی کرده بودند که شما امروز نمی آئید کتابی آورد اسم خود را در آنجا نوشتیم زن قشنگی است بعد برخاسته
سوار کالسکه شدیم دم منزل زن فردریک شارل هم رفتیم خانه نبود دم خیابان فردریک شارل دو
مجسمه مرال خوابیده بالای حجر بود بسیار خوب ساخته بودند راندیم از جاهای خوب گذشته
رسیدیم بیک قصر کوچک بسیار خوش وضعی که مال امپراطور است با باغچه های قشنگ و چشم انداز
خوبی بود و خانه عظیمی داشت بعد رفتیم بکالسکه بخار نشسته راندیم برای شهر در بین راه مردم
بازی غریبی درآورده بودند چادر پوش قلندری درست کرده و دور چادر را کالسکه و اسب
مقوائی ساخته اطفال مردم سوار آن اسبها و کالسکها شده بودند و چادر متصل بسرعت
چرخ میخورد کالسکها و اسبها و آدمها هم دور میزدند خلاصه وارد منزل شدیم شب را در عمارت
منزل امپراطور شام مخصوصی دادند شاهزادهای ما شاهزادهای پروس صدراعظم پرنس بیز
مارک مارشال ملتک مارشال رون وغیره همه بودند مارشال ورانگل هم بود با او قدری صحبت
کردیم مرد کوتاه بسیار پیری است نود سال دارد اما زرنگ است در جنگهای ناپلیون اول همه جا
بوده است خلاصه بعد از شام رفتیم تماشاخانه تماشاخانه چندان خوب نیست بقدر تماشاخانه
پطر است جمعیت زیادی بود بازی امشب باله بود خوب رقصیدند رقاصها لباسهای غریب داشتند
من و امپراطور بیرون رفته قدری گشته بعد آمدیم باز بازی درآوردند رقصیدند پردهای خوب نشان
دادند پرنس شارل برادر امپراطور هم بودند بعد از اتمام رفتیم منزل

مخبرالدوله روزیکه از پطر آمدیم همانجا مانده است برای آمدن [illegible] پطر خواهد آمد

روز ششم ربیع الثانی

بعد از نهار سفرای خارجه آمدند حضور ایلچی فرانسه نیامده بود چون مسیو طیر استعفا کرده اختیار نامه
نداشته است بعد رفتیم باطاق دیگر سفرا ایلچی انگلیس احوالپرسی کردم بعد پرنس بیزمارک آمد خیلی با او
صحبت شد بعد مارشال رون وزیر جنگ بعد مارشال ملتک آمده قدری صحبت شد برخاسته
تغییر لباس داده سوار کالسکه شده رفتیم بباغ وحش امروز هم روز عید فرنگیان بود جمیع اهل شهر در

در حرکت بودند جمعیت زیاد کالسکه بسیار در راه و طرفین راه بود موزیکان هم در باغ میزدند
دریاچه‌های زیاد و اقسام مرغهای آبی در دریاچه‌ها بود بعد تکتک قفسهای بزرگ خوب دیده شد
که هر نوع حیوانی را در قفس علیحده گذاشته بودند انواع مرغهای شکاری از قراقوش و کوندور که مرغ
شکاری معروف بزرگیست و از ینکی دنیا میآورند یک جفت از آن بود حیوان غریبی است رنگ سیاه
تیره دارد بسیار مرغ مهیبی است اما چنگالش مثل قراقوش تیز نیست از جنس لاشخور است دیگر اقسام
درناهای افریق و هند و ینکی دنیا وغیره بود خیلی درشت تر و خوشگلتر از درناهای متعارفی ایران انواع
طیوری که در عالم بهم میرسد همه در اینجا موجود بود نوشتن نمی‌آید آنچه اشکالی که در کتابها دیده
بودم در اینجا زنده دیدم بعد داخل دالان قفسهای حیوانات درنده شدیم انواع سباع که بتصور
نمی‌آید بود شیر یالدار افریق که جز در کتاب ندیده بودم بسیار عظیم الجثه و مهیب یال سیاه بسیار ضخیم
ریخته سرش بقدر سر فیل بلکه بزرگتر چشمهای دریده خیلی مهیب بدن خوشگل مثل مخمل شیربان گوشت بلند
کرد بلند بشید گوشت بگیر دسته چهار ذرع قدش بود گوشتها را روی عراده گذاشته میکشیدند و میدادند
این محلی که بدالان منظر دارد خانه خانه جای حیوانات است دری دارد از تخته ضخیم که با زنجیر بلند میکنند
آنطرف در محل گردش حیوانات است در را که بلند میکنند حیوان بآن سمت میرود فورا این در را انداخته
اطاق را تمیز میکنند زمین اطاق را با تخته فرش کرده اند بسیار تمیز احدی نمیتواند نزدیک این حیوانات
برود گوشت را هم از سوراخ پنجره‌ها میدهند خلاصه مایل بودم مدتی تماشای این شیر را بکنم ولی از
هجوم مردم تماشاچی ممکن نبود بعد چند ببر بسیار بزرگ دیدم از ببرهای هند و افریق دو پلنگ
سیاه هم دیده شد از افریق که خیلی غریب و مهیب بودند شیرهای دیگر هم بودند یک شیر یال
داری بود خیلی بزرگ اما هنوز یالش مثل آن دو شیر اولی نشده بود شیر ماده هم بود که چند بچه شیر
هم اینجا زاییده و بچه‌هایش بزرگ شده بودند پلنگ زیاد و یوزهای مختلف کفتارهای عجیب الخلقه
افریق که صداهای غریب میکردند خلاصه قفسهای متعدد دیدم که در هر یک انواع حیوانات بود
میمونهای مختلف وغیره دو فیل بود یکی بسیار بزرگ که از هند آورده بودند دیگری از افریقا فیل افریق

افریق بسیار تفاوت با فیل هند داشت گوشهایش خیلی بزرگتر و پهن تر بود دسته زرافه بود زرافه
هم بود که گوراسب است بدنش خط خط و بسیار مقبول است سپرذن بود که گاومیش وحشی افریق و ینگی دنیاست
متعدد بودند بزرگ و کوچک گاومیش تبت بود از اطرافش آنقدر پشم آویخته بود که بزمین کشیده
بسیار عجیب بود لاما که حیوانیست مابین شتر و گاو و ادقالی و غیره و بسیار تند میدوید توی باغچهای
وسیع بود دورش مجر انواع ادقالی و بزکوهی و آهو بود از هند و افریق مثلا ادقالی دیده شد بقدر
اسب با شاخهای بلند ضخیم تیز که هیچ شباهتی با ادقالیهای ایران نداشت انواع خوک و گراز
حیوانات عجیب دیگر هم انقدر در اینجا بود که بحساب نمی آمد هر نوع حیوانی که در هر اقلیم بوده
در اینجا جمع نموده اند در کمال نظافت و پاکیزگی خوراک هر یک را میدهند انواع طوطیها و طاوسها
و قرقاولهای طلائی استرالیا که بسیار قشنگ بود و انواع مرغهای خوش رنگ در قفسی بسیار بزرگ
مشغول پرواز و بازی بودند خلاصه اسم رئیس این باغ وحش که مرد فاضل عالمی است حکیم بودینوس است
Doctor Bodines بعد برگشتیم بمنزل بعد از دقیقه چند کالسکه حاضر کردند در بعضی
کوچهای شهر گردش کردیم یکجائی بنظر آمد که باغ است پیاده شده رفتیم دیدیم که قبرستان است اتابا
صنفا بود و زنهای دایه با اطفال کوچک خیلی بودند دور ما جمع شدند بعد سوار شده رفتیم بمیدانی
ما دور رسیدیم که دور آن عمارت و در وسط باغچهای خوب داشت پیاده شده قدری هم
آنجا گشتیم بعد سوار شده آمدیم منزل مهماندار ما که جنرال بوین است جهان دیده از ناپلیون هم بوده است
در ایام اسیری و حبس و مهماندار سلطان روم در پروس

روز هفتم ربیع الثانی

امروز میخواهیم برویم به اکواریوم یعنی جائی که حیوانات و نباتات دریائی را بجهة تماشا نگاه
میدارند صبح برخاسته رفتیم دیدن امپراطریس اگوستا Augusta که تازه آمده است
امپراطور چون ناخوش شده ملاقات نمیشوند رفتیم اطاق امپراطریس که در همان عمارت امپراطور است
زن مسنه ایست هفتاد سال دارد نشسته صحبت کردیم بعد ما را برده در اطاقها گردانیدند اسبابهای

المان

خوب داشتند بعد رفتیم خانهٔ ولیعهد دیدن زوجهٔ ایشان که دختر اعلیحضرت پادشاه انگلیس است
و اوّل اولاد ایشان است نشستیم قدری صحبت شد سه پسر و دو دختر از ولیعهد دارد پسر بزرگش پانزده
ساله و دختر بزرگ ده ساله است ولیعهد خانه ساده دارند خلاصه بخیال ماهی خانه برخاسته سوار کالسکه
شده راندیم دم در پیاده شده از پله بالا رفتیم ولیعهد و جمعیت زیادی بودند بجاهای عجیب و غریب
رسیدیم دالانها و مغاره‌های تاریک دره تپه آبشار چشمه همه را از سنگ کوه بطوری ساخته اند
که شخص ابتداء نمی‌فهمد اینجا توی شهر است یا فی الحقیقه مغاره و کوه است خیلی صنعت کرده اند
از جاهای دیدنی دنیاست رئیس اینجا که اسمش هرمس Hermess است همه را نشان
میداد انواع ماهیها و حیوانات و نباتات بحریه را توی حوضها که روی آنها بلورها و آئینه‌های
بزرگ است انداخته اند و متصل هم آب را تازه میکنند از اینجائیکه ما ایستاده تماشا میکردیم ته حوض
پیدا بود همه ماهیها و جانورها و نباتات بحالت طبیعی که در دریا دارند پیدا هستند بعضی خوابیده
و بعضی در حرکت هستند یک نوع حیوانیست مثل دسته گل و لاله پرپر بانواع رنگها بسنگی یا علفی چسبیده است
بدون اینکه هیچ حرکت کند و ابدا معلوم نیست که این حیوان و جاندار است تا اینکه از بالا مستحفظ
اینجا کرمی را با آب فرو برده ول میکند کرم می‌افتد توی این دسته گل آنوقت حرکت میکند کرم را
جذب نموده میخورد خلاصه ماهیهای عجیب نوع نوع رنگارنگ بزرگ و کوچک صدفهای بسیار
خرچنگهای مختلف رنگ برنگ و زغ و غیره بسیار عجیب بودند متصل از پله‌ها پائین آمده بجائی دیگر
میرفتیم سقف اینجا همه از سنگ کوه است که هیچ تفاوتی با سقف مغاره ندارد انواع مرغهای
آبی طوطیهای رنگارنگ یک طوطی بزرگ سفیدی بود خیلی شبیه بآدم صدا میکرد یک محوطه بود
قفس مانند که میان آن فواره آب میجست و دورش باز همه خانه خانه قفس بود توی قفسها درخت
مصنوعی ساخته اند و هر نوع مرغی که در دنیا تصور شود از سردسیری و گرمسیری در اینجا موجود است
و بهر شکل مرغی که در کتابها دیده بودم رنگ برنگ اینجا دیدم همه آنها را و بکمال پاکیزگی آب و دانه
میدهند جمیع این مرغها یکدفعه میخوانند گاه بازی میکردند گاه پرواز خیلی از تماشای آنها حیرت

دست میداد یک جفت حیوان دیگر بود نر و ماده بسیار عجیب در گوشه دیگر خانه کوچکی برای آنها
ساخته بودند سوراخ بسیار کوچکی داشت که هر دو با هم توی آن سوراخ میرفتند رنگ زرد داشتند سر و
یال و ترکیب و دمشان مثل شیر یال دار افریق اما دست و پا ها مثل انسان و میمون بود بعلاوه یک
انگشتی مثل خروس داشت که سر آن یک چنگالی بود مثل چنگک قرغوی بسیار صغیر بودند صدای عجیبی داشتند
کرم میخوردند و دو حیوانی دیگر هم بود بسیار غریب اما این دو گویا در باغ وحش هم بودند حیوان ببر
میگویند این هم با انسان مهموم مغموم شبیه است خیلی کم آزار همیشه حیرت میبرند خلاصه عجایب زیاد
دیده شد آمدیم منزل عصر را در مرتبه فوقانی همین عمارت منزل شام مهمان امپراطور بودیم میز چیده
بودند همه زنها و شاهزاده خانمها و شاهزادهای پادشاهزادگان پروس و ولیعهد و پرنس بیزمارک
و مارشال رون و مارشال ملک و غیره همه بودند موزیکان میزدند این عمارت فوقانی عمارت نسبه
خوبیست پرده های اشکال بسیار خوب و طاق ها و تالار عالی دارد بعد از شام پائین آمده شب را رفتیم به
تماشاخانه شهر تماشاخانه کوچکی است چهار مرتبه دارد ولیعهد و صدر اعظم و غیره بودند ما در لژ نزدیک
بسن بودیم بازی خوب درآوردند پرده آخری شبیه عمارت و باغ و رسایل و تاج گذاری همین امپراطور
بود و شبیه امپراطور و همه سرداران و مارشال ملک و پرنس بیزمارک را با همان لباسها درآورده بودند
بسیار خوب پرده بود یعنی تصویر بود اشخاصی بودند که شبیه شده بودند بعد از تمام آمدیم منزل

روز هشتم ربیع الثانی

امروز باید برویم میدان مشق نهار خورده سوار کالسکه شدیم صدر اعظم شاهزادهای ما و غیره همه بودند
رفتیم آخر شهر جمعیت زیادی هم بود میدان مشق چمن خوبی بود از کالسکه درآمده سوار اسب جیاه
السلطنه شدیم امپراطریس و زوجه ولیعهد و غیره هم بودند امپراطور هنوز ناخوش بود افواج و سواره
قریب هیجده هزار نفر بودند باهستگی از صفوف قشون رد شدیم ولیعهد و همه صاحبمنصبان و پرنس
در مشایعت که سردار قشون و مرد بلند قامت پیر بیست فردریک شارل و پرنس شارل و غیره همه بودند
بعد ایستادیم قشون دفیله کرده سواره پیاده توپخانه با لباس و اسلحه خوب از حضور گذشته بعد از آن

سان سوار کالسکه شده رفتیم منزل شب منزل امپراطریس شام موعود بودیم رفتیم آنجا همه بودند
شام خورده رفتیم منزل و از منزل به تماشاخانه امشب تماشاخانه بزرگ کالا بود همه زنها با لباسهای
خوب و مردها با لباس رسمی بودند ما و امپراطریس و سایر زنها و صدر اعظم و شاهزادهای پروس و شاه
زادهای ما در لژ بزرگ مقابل سن نشستیم خیلی گرم بود پردهای خوب در آوردند رقصهای خوب کردند
بعد از دو واکت که قدری در تالار بزرگ گشته و صحبت کردیم بعد رفتیم به لژ نزدیک سن پرده
آخری شبیه پادشاه موصل بود که بعد از مغلوب شدن از دشمن خود را با همه اسباب و عیال آتش زد
بسیار با تماشا پرده بود و بعد از آن آمدیم منزل امروز هنگام مراجعت از میدان مشق بارسنال یعنی جبه خانه
رفتیم در طبقه پائین نمونه توپهائیکه از فرانسه و اطریش گرفته بودند با توپهای قدیم همه را چیده بودند
در وسط حیاط جبه خانه شکل شیر بسیار بزرگی از چدن بود و این شیر را دولت دانمارک بیادگار اینکه
ایالت هولستن را از المان گرفته در هولستن ریخته و گذاشته بود و بعد از آنکه پروسها ایالتین
شلزویک و هولستن را فتح کرده این شیر را آورده اینجا گذاشته اند بقدر کوه هیبت خلاصه رفتیم
طبقه بالا جای بسیار وسیعی بود تفنگ زیادی چیده بودند از هر نمونه اسلحه قدیم و جدید وغیره
آنجا بسیار بود جنرالی که مستحفظ جبه خانه است مرد بلند بالا و اسمش تره Treh است
زبان فرانسه را هم خوب حرف میزند دست چپش را در جنگ گراولت Gravelotte
که همین جنگ آخری بود گلوله فرانسها برده است خلاصه در این شهر صدای کالسکه از شب الی صبح
و از صبح الی شب قطع نمیشود یکشب هم طولومبه چیان با مشعلها آمدند پای عمارت مشق کردند

روز پنجم ربیع الثانی

صبح سوار کالسکه بخار شده رفتیم به پتسدام همه ملتزمین بودند بجز اعتضاد السلطنه که شهر مانده سیم
تلگراف را با طهران وصل نموده حرف میزند نشان اگل نوار Aigle Noire مکلل به
الماس را با حمایل زرد وغیره امپراطور بتوسط جنرال بوین General Boyen مهماندار
برای ما فرستادند خلاصه رفتیم به پتسدام پیاده شده یکسر رفتیم بالای عمارت امپراطریس و حجره و

وغیره بودند قشون ساخلوی اینجا را امروز سان میدهند همه قشون در میدان پای قصر
حاضر بودند بعد از مشق ولیعهد وغیره آمدند بالا نهار حاضر کرده بودند چون من اشتها نداشتم از ولیعهد
عذرخواهی کرده سوار کالسکه شده بجهة گردش رفتیم بنارنجستان تالار بسیار خوب با روحی داشت
خیلی روشن سقفش قدری از مرمر بود مثل طاق ساخته بودند پر بود از اشکال مجسمه های مرمر اطاقهای
با اسباب خیلی خوب داشت از بناهای فردریک است باز سوار کالسکه شده رفتیم گردش دم یک
فواره بزرگ پیاده شده قدری در پله های مرمر نشسته تماشای فواره را کردم بعد باز سوار شده
گردش کردیم در توی باغ عمارت خیلی قشنگی است موسوم بقصر شارلوت که محل نشیمن حکیم همبلت
Humbolt معروف بوده که ده سال قبل ازین مرده است مهتابی سر فواره و حوض آب
و اطاقهای کوچک پر اسباب داشت مثل موزه نگاهداشته بودند رئیسی داشت فرانسه می
دانست در سر پله عمارت شبیه آهوی بسیار معقولی از چدن ریخته بودند خلاصه سوار شده باز
بنارنجستان رفته نماز کردم نزدیک بعصر سوار شده رفتیم برای دعوت شام امپراطور بقصر
بابل بیک *Babelsberg* خیلی راه بود از پل طولانی رودخانه هاول که شهر پتسدام را
ازین عمارت سوا کرده و از جاهای باصفا و جنگلهای خوب گذشته تا رسیدیم بدر قصر امپرا
طریس ولیعهد پرنس بیزمارک مارشال رون شاهزاده های پروس شاهزاده های ما وغیره شاه
زاده خانمها همه بودند عمارت قصر بسیار خوبیست از بناهای امپراطور حالیه است حوضهای
خوب چشم انداز چمن و گلکاریهای بسیار خوب دارد شام خوردیم صحبت شد بعد از شام پیاده رفتیم
در چمن گردش کردیم فواره بسیار بلند بزرگی از توی رودخانه میجهد خیلی تماشا دارد امپراطریس
با ولیعهد سوار کالسکه بودند ولیعهد پائین آمده قدری پیاده گشتیم بعد با امپراطریس بکالسکه
نشسته رفتیم بقصر ولیعهد و سایرین هم پیاده آمدند آنجا پیاده شده من و ولیعهد سوار کالسکه
شده رفتیم برای مقبره فردریک کبیر باز از همان پل رودخانه گذشته داخل شهر پتسدام شدیم
تا رسیدیم بدر مقبره کلیسا مانند جائی بود بیرقهائیکه از فرانسه وغیره گرفته بودند آنجا بود دو

دو صندوق در دخمه بود یکی از پدر فردریک و دیگری از خودش قدری ایستاده مراجعت
کردیم باز رفتیم مهمان خانه بختسان مدتی هم آنجا گذشت ولیعهد رفتند بعمارت خودشان که چراغان
کرده بودند بعد ما هم رفتیم آنجا عمارت خوبیست همه سفرا و زنها و شاهزاده ها و غیره بودند باغ
مقابل را برنکهای مختلف چراغان کرده بودند فواره آب برنک سرخ بیحست خیلی خوب بود
ولی آتشبازی نبود نشانیکه بزوجه ولیعهد داده بودم با حمایل زده بود بعد امپراطریس دست
ما را گرفته بردند پائین قدری نشسته و گشته بعد رفتیم بالا طاق طولانی که بوفه بود یعنی رویش میز
اسباب خوراکی زیادی چیده بودند مهمانها از زن و مرد همه سر میزها نشستند صرف ماکولات
شد بعد با ولیعهد و غیره وداع کرده رفتیم براه آهن پکت تا لار خوبی آنجا دیده شد که از عهد
فردریک ساخته شده و تمام آنرا صدف و گوش ماهی نصب کرده اند بطرز بسیار قشنک بعد
کالسکه را راندند رسیدیم بکار عجب کار بزرکی است چهل چراغ زیادی داشت همه را از آهن و بلور
ساخته اند سوار کالسکه اسبی شده رفتیم منزل

روز دهم ربیع الثانی

صبح بعد از نهار رفتیم به پارلمنت یعنی دار الشورای المان که در آخر شهر بود در حجره نشستیم وکلای
المان بقدر صد نفری بودند باقی صندلیها خالی بود پرنس بیزمارک هم در جای خود دست راست
زیر دست کرسی رئیس دار الشورای نشسته بود اسم رئیس دار الشورای سیمسون [illegible]
است نایب وزیر جنک زیر دست پرنس بیزمارک ایستاده با وکلا حرف میزد از طرف دولت
ایراد وکلا را در نکاهداری اکول وکاده رد میکرد نطق مفصلی میکرد این اکول کاده مدرسه جوانان
نجیب و پسر صاحب منصبان زنده و مرده است که در پتسدام است صاحب منصبان خوب
پروس از این مدرسه بیرون می آیند خود ولیعهد هم درین مدرسه تربیت شده اند دیکر در زیر هم
ولیعهد این شاگردان را در جلو عمارت ما آورده مشق کردند هفتصد نفر شاگرد هستند چون خرج
زیاد دارند ملت راضی نیست اما پرنس بیزمارک پیش خواهد برد خلاصه زود برخاسته
رفتیم خانه پرنس بیزمارک ببازدید او حاضر شده استقبال کرد خانه کوچک ساده دارد زوجه

(۱۱۰) زن و بچه و دختر ایشان در اطاق نشسته بودند حالا همه خیلی صحبت شد بعد برخاسته رفتم موزه که
نقاشی و عمارت قدیم [illegible] موزه که شخص [illegible] و آتش [illegible] [illegible] است
از در و دیوار با این عمارت اشکال و صورتهای بسیار خوب از قدیم روی گچ کشیده اند از پله‌ها بالا
رفتیم [illegible] جاهای دیگر مجسمه‌های کوچک که چلت و بد است که همه از روی کار استادان روم و غیره
ساخته شده اند استخوان زیاد بود اسبابهای دیگر هم از چینی و بلور و عاج و کهربا و چوب و غیره بود
ظهر گذشته رفتیم منزل قدری خوابیدیم بعد تنها [illegible] بدیدن [illegible] امپراطور زن و بچه امپراطور اینجا
بود با امپراطور در کنار رودخانه در پرنس الدبریج سیر عمومی امپراطور که رئیس کل کشتیهای جنگی المان بوده
فوت شده و جد مرحوم امپراطور هم مرده است [illegible] شب عمارت ساز و آواز موقوف
شد خلاصه امپراطور هم آمده نشستند صحبت شد [illegible] زن امپراطور [illegible] بسیار بد بود ما
داد بعد با کوالسکه [illegible] قدری گشتیم و [illegible] دیدیم [illegible] دستها و [illegible]
بلند مثل عقاب [illegible] پا [illegible] همه جا [illegible] است [illegible] رفتیم منزل

روز یازدهم ربیع الثانی

باید برویم بشهر کلون [illegible] صبح زود برخاستم باد شدیدی می‌آمد هوا ابر و سرد بود رخت
پوشیده منتظر آمدن ولیعهد شدیم ایشان آمده سوار کالسکه شده راندیم در آخر شهر بکار رسیدیم
سوار کالسکه بخار شده خدا حافظ کرده راندیم [illegible] شد هر وقت چشمم گرم میشد
بیک استاسیون میرسیدیم [illegible] تا برخاسته رخت پوشیده [illegible] شدم تا حاکم فلان
شهر یا فلان قلعه بتوسط معتمد الملک بحضور آمده میرزا ملکم خان در برلن ماند که قرارنامه
تفنگ را با دولت پروس ببندد [illegible] اینجا [illegible] جنگل کاج و گلها و رودخانه
و آبادیها است و شهرها همه جا همان طور است که در ورود [illegible] دیده بودیم از شهرها [illegible]
[illegible] که بسیار قشنگ است [illegible] گذشتیم بسیار جاهای
قشنگ بود اینجا قدری کوه و تپه‌های بلند دیده شد [illegible] و هم عبور نمودیم که یکی از

از آنها خیلی عظیم بود یکساعت بغروب مانده رسیدیم بکارخانه کروپ پسر کروپ خود
بسر راه آهن آمده بود شخص پیر بلند قد لاغریست تمام این کارخانه‌ها را خودش بزور ساخته است
توپ کل دول را از اینجا میدهند انواع توپها از توپ بزرگ قلعه و توپ کشتی و توپ جنگ صحرائی همه
اینجا ساخته میشود دستگاه و کارخانهای اینجا مثل یک شهر عظیمی است پانزده هزار عمله دارد که
بجهت همه خانه و نشیمن ساخته و مزد و خرج میدهد بعد از وضع مخارج سالی هشتصد هزار تومان نقد مداخل
خود اوست خلاصه بکارخانه چکش بخار رفتیم چکشهای عجیبی است آهن [illegible] و با زور بخار بایکباره
توپ میکوبد بهر ترکیب که بخواهند آنرا درست میکنند و وقتیکه چکش بتوپ میخورد زمین [illegible]
خانه صدا میکند و میلرزد چیز غریبی است همه کارخانه‌ها را گشتیم [illegible]
انداختند بعد رفتیم بجائی که معین کرده بودند شام بخوریم شام خوبی دادند و در حقیقت [illegible]
خانه دیده شد که بزرگ آن دو ذرع و نیم طول و نیم [illegible] چکش بخار بود و فاصله
زیاد با این طاق زمین آنجا را مثل [illegible] حرکت میداد [illegible]
بسیار اعلی میوکرد [illegible] با تمام اسباب بما پیشکش کرد بعد رفتیم [illegible] شب [illegible]
خواب نبرد دو ساعت راه بود تا شهر کلون یکدفعه از غروب گذشته صدای موزیکان و [illegible]
شنیدم معلوم شد که بشهر رسیده‌ایم و حاکم آنجا [illegible] رخت پوشیده پیاده شدیم
حکام آمدند بالا بعد رفتیم پائین نظامشان را دیده [illegible]
جمعیت زیادی بودند شهر قشنگی بنظر آمد کلیسای [illegible] کلیسا
اروپاست رفتیم بمنزل خانه عمارت [illegible]

روز دوازدهم ربیع الثانی

بعد از ظهر [illegible] رفت بشهر [illegible]
[illegible] و حش [illegible] شهر [illegible]
و مردم [illegible] کلیسای [illegible]

، غ (المان) بیشتر است بنا را بنا کرده تا امروز مشغول ساختن هستند و هنوز هم ناتمام و منجنیقها برپاست

در یکضلع آن بنای بسیار عالی است میانش رفتیم اما دورش را دیدم گنبدهای مخروطی زیاد

دارد انقدر خلل و فرج دارد و بلند و بزرگست که کلاغ زیادی آنجا آشیانه ساخته است از آنجا

گذشتیم پل آهنی بسیار طولانی که بر روی رودخانه رن بود دیده شد رودخانه از وسط شهر

میگذرد و بیشتر آبادی شهر طرفی بود که ما منزل کرده بودیم خلاصه رفتیم بباغ نباتات عمارتی

داشت جلو آن باغچهای خوب و حوض فواره دار و چمن بود دو لوله کم الاستیک را گذاشته بودند

توی آب متصل بهم پیچیده و آب از دهنش باطراف چمن میریخت بعضی هم دو لوله بود مثل آتشبازی

چرخ خورده آب میپاشید خلاصه داخل اطاق و تالار نباتات شده بعضی گلها و درختهای

خرما و غیره دیدم از آنجا بگرمخانه کوچکی که هوای هند را داده و نباتات افریق و ینگی دنیا و هند را

در آنجا تربیت داده بودند رفتیم درخت بن داشت که برگهای بزرگ دارد دیگر درختی دیده

شد برگش کم عرض اما پنج ذرع طول داشت بیرون آمده رفتیم بماهی خانه که [...] دیده و مثل برلن

ماهیها را پشت بلور قرار داده بودند تماشا کرده بیرون آمده قدری نشستیم مردم از پشت شیشها

زیاد تماشا میکردند هوا بسیار سرد بود باران هم گاهی میآمد گل سرخ تازه غنچه کرده بود خلاصه

رفتیم بباغ حیوانات بسیار قشنگ و عالی بود آنچه حیوان از شیر یال دار و پلنگ سیاه و غیره

در باغ برلن دیده بودم اینجا هم بود قدری کمتر مرغهای کوچک خوش گل الوان کم داشت اما

مرغهای بزرگ عجیب و غریب خوش رنگ بسیار بود که هیچ در برلن دیده نشده بود کبوتر

بزرگ تاج دار جزایر ملوک که مرغی بسیار قشنگ است انواع بوقلمون که تاجدار و خوشرنگ

عجیب بودند بسیار بود کوندور بود دو شترمرغ بود پاهای شترمرغ دو انگشت خیلی عجیب

داشت خرسهای سیاه بزرگ خرسهای سفید شمال مثل برف اسبهای کوچک شتر سفید

[...] دو کوهه مست شده بود خیلی عجیب است که شتر در تابستان مست شود یک گاو کوهان دار

هندی بود که همه چیزش از شاخ و غیره بگاوهای درشت چاق میماند اما انقدر کوسفند بود و [...]

قوچ ارغالی دیده شد که از ماروک آورده بودند سر و رنگ بدن و شاخش بقوچهای
بد ایران میماند اما یال سینه اش موی زرد خیلی دراز بود و از زانوها پائین دستهایش هم همه یال
موهای بسیار آویخته داشت خلاصه اقسام طیور و وحوش بود که آدم حیرت میکرد برای جای
ارغالی و شکار کوه مصنوعی ساخته بودند با چشمهای آب جاری که چمن و گلها روی تخته سنگها روئیده شده
بود خیلی عجیب خلاصه سوار کالسکه شده رانده از روی پل گذشتیم دو راه داشت یکی بجهت
کالسکه اسبی دیگری کالسکه بخار که میان این دو راه شبکه آهنی حد فاصل است طول این پل پانصد
قدم باشد همه از آهن است رودخانه بسیار عظیم و عریض و صاف و با صفا است کشتیهای
بزرگ در آن کار میکنند محض تماشا با طرف شهر رفته دوباره از روی جسری معاودت بکلون
نموده بازارها و گنبد و کلیسای بزرگ گذشتیم دکاکین خیلی خوب داشت خانهای بسیار عالی
مردمان معمول خلاصه رفتیم بگار بکالسکه نشسته راندیم حکیم الممالک و مسیو جمسون [illegible]
رفتند همه جا از صحراهای خوب آباد پر زراعت و پر درخت و جنگل گذشته تا رسیدیم بشهر بون
Bonn کالسکه ایستاد آمدیم پائین فوج سواره هوسار مخصوص امپراطور پیاده ایستاده بودند
سرکرده این سواره پرنس روس برادر ایلچی آلمان که در پطربورغ بحضور آمد مارشال پیر معتبری
هم بود که از خدمت معاف شده و درین شهر توقف دارد اسمش هروارت بیتن فلد بشهر کوبلنس
Coblence رسیدیم کالسکه ایستاد حاکم آنجا و غیره بحضور آمدند از قلعه آنجا توپ انداختند
شهر بزرگیست از پل رودخانه رن گذشتیم اینجا رودخانه رن کم عرض میشود و طرفین آن کوه است کنار
رودخانه همه ده و قصبه و زراعت انگور و درخت گیلاس و غیره بود گیلاسها هم رسیده بود
پربار بود هر تاک را بیک چوب قطور بسته اند تمام کوه و زمین تاکستان است شراب مشهور
رن از همین انگورها عمل میاید طرفین رودخانه راه آهن و متصل کالسکه بخار در حرکت است ارابه
عراده و پیاده رو هم هست خیلی پاکیزه و تمیز تمام زمین گلستان است همه کوهها و صحراها
انگور و درخت میوه و باغچهای گلکاری و خیابان و باندک مسافت شهر و قصبه است آدم حیرت

(المان)

میکند و از تماشا سیر نمیشود و تک‌تک قصرهای خوب و کوشکهای بزرگ و کوچک از روی سلیقه با کمال قشنگی در کنار رودخانه و بالای کوهها که مشرف برودخانه است ساخته‌اند مثل بهشت بعضی آثار قلعه خرابهای قدیم در کوهها و کنار رودخانه دیده شد تردد کالسکهای تجار و عمارات و سبزه‌ها و گلهای طبیعی و مصنوعی آدم را واله میکرد تا چند فرسنگ راه شبیه بود باول رودخانک گیلان و رودخانه سفیدرود و بعضی اوقات راه کالسکه ما از روی پشت بام خانها و کوچهای دهات میگذشت خلاصه بتعریف نمی‌آید بعد از طی مسافت بسیار دره و کوهها تمام شد و رودخانه طرف دست راست افتاد و ما کم کم از رودخانه دور شده رو بطرف ویسبادن رفتیم تا رسیدیم بشهر جمعیت زیادی از هر قبیل بود چون شهر آب گرم معدنی دارد از غربا هم زیاد از اطراف میآیند ما صدر اعظم و جنرال [illegible] کالسکه نشسته‌ایم تا رسیدیم بمنزل که عمارت دولتی بود و منزل ما در وسط است سایرین در فوق عمارت ما منزل داده‌اند پنجره [illegible] اطاقهای ما بیک میدان کاهیست که یک کلیسای بسیار مرتفعی دارد و سر کلیسا که سر ساعت باشد [illegible] تیر بلند است چهار بنای سر تیز دیگر هم در چهار ضلع کلیساست خلاصه شب موزیکان زدند جمعیت زیادی شد در سوراخهای جلو کلیسا چراغ الکتریسیته و بنگال روشن کردند با ظهور [illegible] بسیار بزرگی جلو کلیسا ایجاد نمودند بسیار بلند مهیب و از رنگهای مختلف شیشه‌ها رنگ خوش [illegible] ذره هم رسید امروز نظر آقا ایلچی ایران مقیم پاریس با میرزا احمد پسر میرزا محمد رئیس که از پاریس آمده بودند اینجا دیده شدند

روز سیزدهم ربیع الثانی

صبح از خواب برخاسته نهار خورده سوار کالسکه شده رفتیم بقصبه بیبرش که نزدیک [illegible] رفتیم آنجا کارخانه شامپین سازی دارد که [illegible] از شهر خارج [illegible] راندیم از خیابانهای [illegible] ساعت راه بود و راه را کالسکه رو ساخته‌اند در کمال خوبی [illegible] بود و از [illegible] گذشتیم جنگلی داشت [illegible] خارج شده اینجا [illegible] هم از کنار رودخانه راندیم از جاهای خوب گذشتیم باغ خوبی بنظر آمد [illegible] آهنی داشت [illegible]

سه

(المان)

پایین آمدیم باغبان را صدا کرده آمد در را باز کرد چند نفر صاحب‌منصب پروسی همراه ایشان بودند
آنها هم داخل باغ شدند باغ بسیار قشنگی بود با خیابانهای خوب و جاهای پاکیزه چمن گل برج و غیره
رودخانه رن و اطراف آن دیده میشد منظر مثل بهشت عمارت عالی قشنگ کرده خانه کوچک بسیار
خوب چفتهای انگور همه مشبک در کمال سلیقه تعبیه کرده بودند توی باغ یک لانه از چوب برای
زنبور عسل ساخته بودند خیلی تازگی داشت حوض و فواره‌های خوب طبیع فواره یک برج بلندی
از سنگ ساخته بودند مثل کوه طبیعی که از آنجا آب از لوله‌ها و غیره داخل فواره میشود گیلاسهای
بسیار خوب با گل داشت در اطاقها بسته بود اما از پشت شیشه‌ها معلوم بود پیدا بود همه جا تخت
میز آیینه فرش اسباب زینت خیلی بود این خانه مال یک نفر مرد معتبری است که اسمش بلوندبرگ است
Blund berg اما خودش در پطرزبورغ در میهمانی بود حیف که ندیدیم بسیار ییلاق
خوبیست سی و پنج هزار تومان خریده است یک میمون خوبی هم که دماغش آبی رنگ بود
توی باغ در قفس بود چند نفر کنیز پیر هم بودند چای نان شیرینی و غیره آوردند خیلی اینجا گشتیم
بعد من سوار اسب صباح الخیر شدم سایرین هم بکالسکه نشسته راندیم برای قصبه بیبریش که
خیلی معتبر است در کنار رود رن عمارت و باغ معتبری که از دوک ناسو که چند سال پیش
والی بالاستقلال این ولایت بوده دیده شد حالا آن والی در وین است برادرش در باغ او
سواره با زن و برادر زنش پیدا شدند اسم برادر والی پرنس نیکلا Prince Nicolas
است عینک گذاشته بود ریش زرد زیادی داشت زنش از اهل روسیه بود لباس سیاهی پوشیده
سوار اسب بود قدری صحبت کردیم من قدری اسب دوانده بعد سوار کالسکه شده برادر والی
با زن و برادر زنش تا نیمساعت با ما اسب دوانده همراه آمدند بعد آنها رفتند ما داخل قصبه مزبوره
شدیم بسیار آباد و دکاکین معتبر و جمعیت و خانهای زیاد دارد و از آنجا گذشته بخیابان بسیار خوبی
رسیده راندیم بطرف شهر ویزبادن خیابان سه معبر داشت وسط برای کالسکه بسیار عریض طرفین
یکی برای سواره دیگری پیاده وقتی که از قصبه و باغ اول بیبریش میخواستیم بیاییم بین راه از دور پل

و شهر بیرش پیدا بود که جای معتبریست و قلعه نظامی دارد خلاصه عصر وارد منزل شدیم
امشب توی شهر در باغی حقه بازی و چراغان بوده است ولی چون جای مناسبی نبوده
بتماشا نرفتیم وجیه الله میرزا رفته بود تعریف زیادی از حقه بازی کرد صدر اعظم و شاهزاده ها
و غیره همه آنجا بوده اند خلاصه شب را بگردش نرفته خوابیدم

روز چهاردهم ربیع الثانی

صبح از خواب برخاسته نهار خورده سوار کالسکه شدیم صدر اعظم و غیره در اینجا ماندند ما رفتیم سر
راه آهن بکالسکه بخار نشسته راندیم بطرف شهر فرانکفورت سور لومن یعنی کنار رودخانه
من Main که است شاهزاده ها و غیره بجز اعتضاد السلطنه و نصرة الدوله و ایلخانی همه
بودند مسافت از اینجا تا فرانکفورت از طهران است الی کرج در یکساعت کمتر رفتیم همه جا
آبادی بود از شهر مایانس Mayence گذشتیم بیشتر آبادی شهر آنطرف رودخانه
رن بود خلاصه بکنار رسیده پیاده شده سوار کالسکه اسبی شدیم احترامات نظامی بعمل آمد
از کوچه های شهر گذشتیم جمعیت زیادی بود شهرهای فرنگستان همه مثل همدیگر است یکشهر که دیده
شد وضع و عمارات و میزان سایر شهرها بدست می آید خلاصه قدری از شهر خارج شده
از آبادی اطراف شهر رسیدیم اینجاها تکتک عمارات بهتر و قشنگ تر از بناهای توی شهر
دیده شد طرف شهر هم همه باغ و خیابان و گلکاریست رسیدیم دم باغ مشهور بباغ خرما
که پایه پلوینه سه سال است این باغ را از پول متمولین شهر برای عیش و تفرج عامه ایجاد
کرده اند جمعیت زیادی از مرد و زن آنجا بودند سرباز نظامی ایستاده موزیکان میزدند پیاده
شده داخل باغ شدیم باغچه بندی خوب کرده انواع گلها داشت حوضی وسط باغ بود که فواره آن
... جمعیت بعضی باغ آمده نطقی کرد از میان زن و مرد گذشته از پلها بالا رفته بعمارت سرپوشیده
که ... رسیده از آنجا بباغ سرپوشیده که همان باغ خرماست رفتیم طاق زده و از شیشه پوشانده
اند که درختان از سرما محفوظ باشند درختهای خرمای بلند خیلی مقبول داشت اما هیچ خرما نمیدهد

بعضی نباتات نیکی دنیای کاشته بودند فواره آب و درجلو آبشاری داشت آب میریخت
بر روی سنکها که مثل کوه طبیعی ساخته بودند زن و مرد متفرقه و صاحبمنصب زیاد بودند رفتیم مرتبه بالا
بالا نباتات این عمارت از الحضر هوز یک زدن و غذا و شراب خوردن ساخته اند موز یک هم
میزدند چشم انداز خوبی بشهر و باغ خرما داشت قدری آنجا نشسته آمدیم پائین سوار کالسکه شده
بباغ حیوانات رفتیم باغ وحش اینجا اگرچه مثل کلون نبود اما بد نیست حیوانات زیاد داشت خرس
سفید و سیاه و بعضی از غالیها و یکنوع میش و قوچ جزیره سیسیل یا سارد ن ایطالیا بود و شبیه بمیش و قوچ
مملکت ایران اما قدری سیاه تر طوطیهای رنگ برنگ توی قفسها بدرختها آویخته بودند یکنوع
طوطی خوشکل کوچک بود شیر یال دار بزرگ شیر ماده پلنگ و دو ببر یک فیل بزرگی داشت
جعبه ساز بزرگی آوردند پیچ کوک جعبه را فیل با خرطوم بسرعت میچرخاند و جعبه ساز میزد و خود
فیل بهوای ساز رقاصی میکرد بعد یک سازی که اطفال و غیره بادهان میزنند فیلبان نزدیک فیل
آورد فوراً با خرطوم گرفته بنا کرد بزدن و رقصیدن بسیار غریب بود بعد رفتیم سوار کالسکه
بنجار شده برگشتیم بویزباد بعد از چند دقیقه کالسکه آوردند سوار شده رفتیم بگردش از شهر خارج
شده بخیابانها و باغات افتادیم که اعیان شهر و غیره تکتک عمارت خوب و باغچهای پر
گل مرغوب ساخته اند زن و مرد زیادی در خیابانها میگشتند خیلی گشته بعد رفتیم سر بالا که
درخت و تپه زیاد و مشرف بشهر است اما همه جا خیابان و راه کالسکه هست مقبره برادر
زاده نیکلا امپراطور روس که زن دوک دناسو بوده آنجا روی کوهی است در نوزده سالگی
مرده است همین جا دفن کرده و از دولت روسیه مقبره از سنگ مرمر در کمال خوبی ساخته اند
گنبدهای مطلا دارد شکل همان زن را هم که با حالت نزع خوابیده است از مرمر بسیار خوب حجاری
کرده روی قبر گذاشته اند این دختر دختر میشل برادر نیکلا بوده است شوهرش که والی سابق
اینجا بوده هنوز زنده و در وین است این ایالت را ناسو میگویند که پای تختش همین ویزباد
و حالا همه مال پروس است شهر فرانکفورت هم که امروز رفتیم سابقاً از او بوده بعد از جنگ

(المان) با اطریش پروس بغلبه گرفته و جریمهٔ زیادی هم از این شهر اخذ کرده است خلاصه از انجا بر
گشته آمدیم منزل شام خورده بعد از شام باز سوار کالسکه شده رفتیم بعمارت بسیار خوبی جلو عمارت میدان
و باغچه و درخت دارد فواره آبی از وسط میجهد اطراف هم همه دکان است انجا آتشبازی چیده و
در ایوان عمارت صندلی گذاشته بودند نشستیم صدر اعظم و شاهزاده ها و غیره بودند جمعیت زیادی
هم از زن و مرد توی ایوان و میدان بود آتشبازی بسیار خوبی کردند بعد رفته اطاقها و تالارهای
عمارت را گشتیم عمارتیست بسیار عالی با چهل چراغ زیاد و سایر اسباب التجمل مال دولت است در
بعضی اطاقها حالا شطرنج بازی میکنند بعضی اطاقها میزهای بزرگ گذاشته بودند روزنامه کل
دنیا را آنجا می آورند که مردم خوانده اطلاع بهم رسانند بعد رفتیم بباغ بیرون قدری لب حوض
نشستیم دختر ملکم ایلچی انگلیس که بحضور خاقان مغفور رفته بود اینجا بود زن پیر فربهی است دختری هم
دارد بسیار خوشگل هر دو حضور آمدند صحبت شد حالا ساکن پروس هستند زن و دختر جنرال بوین
مهماندار را معرفی کردند بعد آمدیم منزل میرزا ملکم خان که بجهة خرید تفنگ در برلن مانده بود
امشب آمد حکیم طولوزان فردا میرود پیش کروپ برای خریدن توپ صبحها زنهای دهاتی میوه
و سبزی و غیره با عراده میآورند جلو عمارت ما دور کلیسا را بازار سبزی فروشی میکنند و بعد از
ساعتی که بفروش رفت میروند اینجا خر سواری بسیار معمول است بخصوص زنها کرایه کرده سوار
میشوند

روز پانزدهم ربیع الثانی

باید انشاء الله برویم بشهر بادن باد یک شب آنجا مهمان دوک هستیم که دختر امپراطور المان زوجه
اوست آزادی و استقلال هم دارد صاحب سکه و خطبه است اسمش فردریک است Frederic
اسم زوجه اش لوئیز خلاصه صبح برخاسته نهار را منزل خورده سوار کالسکه بخار شده راندیم صدر اعظم
و شاهزادگان و سایر ملتزمین هم بودند بجز ایلخانی که با بعضی دیگر در شهر ویزباد ماندند از شهر ماینس
گذشتیم قلعه سختی دارد همین جنرال مهماندار حاکم اینجاست یعنی که حاکم قلعه و حاکم نظامی است اما حاکم
مالیاتی و غیره از جانب دوک دارمشتاد Darmstadt است این شهر مال این دوک است

المان

پرو سها بزور در قلعهٔ آن ساخلو گذاشته اند از انجا گذشته بفرانکفورت و از انجا بشهر دارمستاد
رسیدیم اتفاق عزیبی اینجا افتاد همینکه ما رسیدیم کالسکه بخاری دیدیم رسیده از ما گذشت بعد ایستاد
معلوم شد امپراطور روس هستند که از وین میآیند بروند بآب گرم امس Ems صدراعظم
را فرستادم احوالپرسی بکند خود امپراطور با ولیعهد و زوجه ولیعهد و الدربرق و غیره آمدند امپراطور
و سایرین لباس ساده غیر نظامی پوشیده بودند از کالسکه پائین رفته دست دادیم بسیار با گرمی صحبت شد
بعد برادر امپراطریس روس را که مردی بلند قامت و والی این شهر و شخصاً مستقل است و دختری هم پسر
ندارد و با زوجه اش معرفی کردند دختر پادشاه انگلیس هم زوجه پسر یا نبیره همین والی است که چندی قبل
پسرش از پنجره افتاده مرده و هنوز هم عزادار است تفصیل را سابق نوشته بودم خلاصه وداع کرده
بکالسکه نشسته راندیم بشهر هیدلبرغ Heidelberg که اول خاک گراندوک باد است
رسیدیم اینجا ایستاده چند نفر حاکم و معلمین مدارس باد آمدند یکنفر از معلمین نطقی بزبان فارسی کرد بعد
راندیم بشهر کارلسروه که پای تخت گراندوک باد است رسیدیم خود گراندوک با جمیع بزرگان
مملکت از وزرا و سرداران و غیره همه در کار حاضر بودند پیاده شده تعارف رسمی بعمل آمد موزیکانچی
یک دسته سربازی از دوک صف کشیده بودند ملاحظه کردیم وضع لباس تفنگ کلاه و همه چیز
قشون باد شبیه است بپروس اما کلاهشان نشان دولت باد را دارد در جنگ فرانسه قشون باد خیلی
رشادت کرده است بیست هزار نفر از قشون باد در جنگ بوده اما الحال قشون متعدشان ده
پانزده هزار نفر است شهر کارلسروه پای تخت باد شهر خوب آبادیست سی و هفت هزار نفر جمعیت
دارد کوچهای راست طولانی دارد کل حاصل اینجا ما دیم است خلاصه من و دوک سوار کالسکه شده
راندیم سایرین هم آمدند هوا متصل ابر است زن و مرد زیادی در عین راه کوچه پیاده بودند بسیار
مؤدب و آرام خود دوک هم بسیار آدم نجیب مؤدب خوب بیست ریش زرد بلند انبوهی دارد روی
سرخ و سفید چشمهای بزرگ بنیهٔ قوی مدتی بزبان فرانسه با هم حرف زدیم تا رسیدیم بمیدان جلو عمارت
میدان خوبی بود با باغچه بندی گلکاری حوض فواره سوارهٔ نظام جلو ما میرفت این عمارت قدیم

المان

ع قدیم اجدادی دوک است دم عمارت پیاده شدیم زوجهٔ دوک آمد جلو دست دادیم زن برادر
دوک که از شاهزاده خانمهای معتبر روس و اسمش ماری Marie و برادرزاده یا دختر عموی امپراطور
روس است او هم بود جواهرهای اعلی بر سر زده بود با او هم دست داده رفتیم بالا عمارت خوبی است پر
زینت و اسباب دوک ما را برد باطاق مخصوصی که بجهت ما معین شده بود قدری نشسته تغییر لباس
داده رفتیم باطاق شام همه بودند دست راست ما دوک دست چپ زوجهٔ دوک نشسته بودند شام خوب
خورده شد بعد از شام قدری گشته رفتیم بباغچهٔ پائین عمارت گلهای خوب داشت همه آنجا بودند قدری
گشته باز سوار کالسکه شده با دوک از همان راه که آمده بودیم رفتیم براه آهن سوار کالسکه شده راندیم
برای شهر بادن باد دوک بمنزل برگشت که صبح بیاید از دارمستاد که گذشتیم همه جا دست چپ کوه
و جنگل نزدیک و دست راست جلگه بود اما ابتداء کوههای دست چپ تپه مانند و کم جنگل است
رفته رفته که نزدیک باد میشود جنگلش بیشتر و قدری بلندتر میشود زمین و کوه آنجا چمن و هواش بسیار
ییلاق است خلاصه بعد از غروب بشهر بادن باد رسیدیم شهریست در میان دره اطرافش همه کوه
با سبزه و جنگل و چمن بعضیها کوههای کلاردشت مازندران هوای ابر و مه بسیار سرد و گاهی هم
باران تندی میآید خیلی شبیه بهوای اشرف و صفی آباد مازندران است متمولین فرنگستان در
اینجا املاک خانههای بسیار عالی خوب ساخته که در تابستان اغلب عیاشان اینجا جمع میشوند هوائی مثل
بهشت رودخانه مثل رودخانهٔ شهرستانک از دره میآید از وسط شهر میگذرد و الحق شهری نیست که
آدم از تماشای آن سیر شود برای عشاق و مردم عیاش راحت طلب خوب گوشه ایست زنهای
خوب خانمهای خوشگل متصل در خیابانها و چمنها و کوهها پیاده سواره با کالسکه در گردش هستند در
حقیقه شهر پاریست کلیسای معتبری از کاتولیکی مذهبان دارد و از پروتستانی هم هستند تمام شهر
با چراغ گاز روشن است حمامهای خوب از آب گرم معدنی و غیره دارد تا بالای کوهها همه جا
پیچ و خم راه کالسکه و خیابان است که کالسکه همه جا میرود دیروز پرنس منچیکوف که در روسیه مهماندار
ما بود اینجا خانه خوب و زن و اوضاع زندگی دارد خود او هم بود آمد صحبت شد زن او پرنس هم بخوبی

آمد خلاصه در مهمانخانه بسیار خوبی منزل ما بود پیاده شده رفتیم بالا زن و مرد زیادی تماشاچی
بودند شب را بعد از شام پائین آمده گردش کردیم موزیکان میزدند باران هم کم کم میآمد در نزدیکی
دکانهای بسیار قشنگ و میدانگاهی بسیار خوب بود که همه چمن و درخت گل بود رفتیم توی دکانها بعضی
اسبابهای خوب خریدیم همه جا زن و مرد تماشاچی زیاد بودند خلاصه خرید ما خیلی طول کشید برگشتیم بعمارت
آتشبازی کردند رفتیم بالا قدری نشسته خوابیدم

روز شانزدهم ربیع الثانی

صبح برخاسته رخت پوشیدم پرنس گرچکوف وزیر اول روس هم برای گردش و عیش بیرون باینجا آمده
است حضور آمد صدر اعظم هم بود نشستیم خیلی صحبت شد او رفت منهم رفتم حمام حمام خوبی بود با بخاری
وغیره گرم کرده بودند خزانه کوچک مرمری داشت رفتیم توی آب آمدم بیرون رخت پوشیده رفتیم منزل
قدریکه گذشت دوک آمد باهم سوار کالسکه رو بازی شده رفتیم بگردش جنرال هم با ما بود هوا ابر و بسیار
سرد بود گاهی هم باران میآمد من عرق دار از حمام در آمده بودم بالاپوشی نپوشیده بودم و در بین راه خیلی سردم
شد گردش میکردیم سر بالا سر از یر از جاهای باصفائی گذشتیم تا رسیدیم ببالای بلندی کلیسائی بود پیاده
شده داخل کلیسا شدیم این کلیسا را حکمران سابق افلاق بغدان که پرنس رومانی لقب دارد ساخته است
بیادگار پسر جوانی که از او مرده بود خود پرنس و زنش الآن درین شهر اقامت دارند مجسمه پسرش را
از مرمر خوب ساخته بودند مقبره اش هم در یکضلع کلیسا است روی مقبره مجسمهای مرمر ساخته اند مقابل
آنهم مقبره برای خودش ساخته است که بعد از فوت در انجا دفن کنند مجسمه خود و زوجه اش روی آن مقبره
که خودش بادست اشاره بقبر پسر میکند کلیسا را از سنگهای مرمر الوان ساخته اند بنای عالی است گنبد شان
هم بنظر مطلا آمد از بیرون مثل مقبره دختر میشل برادر نیکلا امپراطور روس است که در روسیه با دیده شد
از انجا بیرون آمده باز سوار کالسکه شده با دوک و جنرال رفتیم از پست و بلندیها و جاهای بسیار خوب
گذشتیم باران شدیدی می آمد آمدیم پائین از دم خانه پرنس گرچکوف گذشته از خیابان بسیار خوبی عبور شد
لب رودخانه فواره خوبی بود که دورش را از سنگ مثل سنگ یکوصل طبیعی ساخته اند آب از فواره مثل آن
سناره توی حوض میریخت دوک عمارتی را که پادشاه انگلیس و ناپلیون فرانسه و پادشاه پروس وغیره در

(المان) در ایام آنجا منزل میکرده اند بما نشان دادند در این راه که باران گرفت من و دوک تنهائی در
کالسکه سرپوشیده نشستیم خلاصه باز رفتیم بمنزل قدری ایستاده باز با دوک بکالسکه نشسته رفتیم بعمارت
و قصر دوک که عمارت بسیار قدیم و در بالای تپه واقع است که اجداد دوک ساخته اند چشم انداز
بسیار خوبی دارد باطراف و شهر و جنگل و کوه وارد رسیدیم بدر قصر زن زیادی بود پیاده شده
بالا رفتیم در مرتبه دوم عمارت نهار حاضر کرده بودند طاقهای عالی با زینت از چهل چراغ و سایر اسباب
و پرده های اشکال خوب دارد بخصوص اشکال اجداد و پدران دوک که بدیوارها نصب کرده اند
قدری گشته بعد رفتیم سر میز صدر اعظم و شاهزاده های ما وغیره بودند هوا بواسطه باران بسیار سرد
و لطیف است بعد از نهار برخاسته قدری از پنجره های عمارت بصحرا و کوه و شهر نگاه کردیم بسیار
خوب چشم اندازی دارد کوهها و سرحدات سابق فرانسه که پیش از این جنگ در جزو دولت
فرانسه بوده پیدا بود اما حالا که مملکت الزاس و لورن پروسها از فرانسه گرفته اند سرحدات
فرانسه از اینجا دور شده است بعد از چند دقیقه گردش دوک ما را بمرتبه بالای عمارت
اشکال شکارها و انواع مرغهائیکه درین مملکت پیدا میشود از قدیم کشیده بدیوارها نصب کرده اند
نشان داد از جمله مرغیست که کوک دوبوا *Coq de bois* یعنی خروس جنگلی میگویند
در همین جنگلها پیدا میشود سر و ترکیبش بقرقاول شبیه است اما بزرگتر لکن دمش مثل قرقاول بلند نیست
مثل دم مرغ چیزیست بسیار حیوان خوبیست هیچ ازین جنس مرغ در ایران پیدا نمیشود این جنگلها مرال
و شوکا و خوک و ازین مرغها وغیره زیاد دارد بعد پائین آمده سوار کالسکه شده رفتیم بگار قدری
معطل شدیم پرنس گرچکوف وزیر روسیه و پرنس منچیکوف و جمعیت زیادی بودند بالاخره رفتیم
بکالسکه بخار نشستیم دوک هم با صدر اعظم پیش من بودند براه افتادیم ما پائین بادن باد و کارلس روه
شهر و قلعه ایست مشهور براستاد که از قلاع سخت معروف فرنگستان است از دور دیده شد
در قصر دوک یک آئینه بسیار بزرگی دیده شد پنج ذرع ارتفاع داشت و دو ذرع متجاوز عرض
یکتخت در کارخانه آئینه سازی همین مملکت باد که شهر مانهیم است ساخته اند خلاصه راندیم تا رسیدیم

بشهر کارلسروه که پای تخت دوکست باهم وداع کرده او رفت و ما از همان راهی که آمده (المان)
بودیم رانده عزم بویزباد رسیدیم از بادن باد تا ویزباد قریب سی وپنج فرسنگ مسافتست که با راه
آهن در پنج ساعت طی میشود دوک از دختر امپراطور المان سه پسر دارد پسر بزرگش که هفده هیجده
ساله است ولیعهد است خود دوک بنظر چهل سال بیشتر داشت

روز هفدهم ربیع الثانی

امروز باید برویم بشهر اسپا که اول خاک دولت بلجیک است صبح زود از خواب برخاسته رخت
پوشیده با صدر اعظم و جنرال مهماندار سوار کالسکه شده از خیابانی که به بیبریش *Bibrich*
میرفت رفتیم تا باسکله رسیدیم قشون ایستاده بودند آنها را دیده بعد رفتیم بکشتی صندلی و کوزهای
گل وغیره در عرشه کشتی چیده بودند نشستیم بسیار سرد بود همراهان ما بارها همه توی این کشتی بودند اطا
قهای کشتی دو مرتبه و بسیار طولانی و خوب بود اطاق مرتبه دوم سفره خانه و جای نهار شاهزادها
وسایرین بود اطاق زیر آنرا برای ما معین کرده بودند اما ما همه وقت بالا بودیم گاه گاه بپائین
میرفتیم هنگام سوار شدن بکشتی امین السلطان و غلامحسین خان عقب مانده همراه نبودند تا ما کشتی را
راه انداختیم آنها باسکله رسیده هر قدر اشاره کرده کلاه برداشته تکان داده بودند کسی ملتفت
نشده بود خلاصه یکی مأمور شد که از راه آهن آنها را بشهر کولون بیاورد و ما رفتیم رودخانه رن
مثل بهشت و طرفین آن همه جا قصر و کوشک و آبادی و زراعت و راه آهن و متصل کالسکه
در تردد است کشتی بخار مثل این کشتی که ما نشسته بودیم زیاد آمد و رفت که حامل سیاح و مسافر و
بار و مال التجاره بود عمق رودخانه تا ده زرع میشود طرفین رودخانه همه جا کوه پست و تپه است
اما کوه مرتفع هیچ ندارد همه کوه جنگل و زراعت انگور است آدم از تماشای اطراف رودخانه
سیر نمیشود هر دقیقه قصر و عمارت تازه بطرح دیگر دیده میشد که مردمان متمول برای ییلاق آمدن
وعیش کردن ساخته اند الحق برای تفرج جائی بهتر از اینجا پیدا نمیشود بعضی عمارات در بالای بلندیها
و توی جنگلها و روی سنگها ساخته و در جلو باغچها و باغات گلکاری خوب احداث نموده اند که

(بلجیک) که از حد تعریف خارج است خلاصه قصبات و دهات و کارخانجات زیاد دیده شد که
مشغول کار بودند تا رسیدیم بشهر کوبلانز Coblenz کشتی ما از زیر پل آهنی بسیار بزرگی گذشت که سه
چشمه دارد و از رویش راه آهن میگذرد در هر دو طرف قلعه بسیار محکمی ساخته اند تا آبادی عمده
شهر در دست چپ است از قلعه دست راست که روی سنگ کوه و تمام آن از سنگ است تو
انداخته‌اند درین شهر سلطان عثمانی در سفر فرنگستان با امپراطور پروس ملاقات کرده سه شب مانده
بودند دور شهر کوبلنس همه قلعجات بسیار محکم است خلاصه از اینجا هم گذشته رسیدیم بشهر بون کشتی
اینجا دم اسکله ایستاد همراهان با بار رفتند بیرون برای راه آهن ما از عقب رفتیم جمعیت زیادی
از مرد و زن بود رسیدیم براه آهن واگون ما عوض شده بود رفتیم توی کالسکه براه افتاده رسیدیم
بشهر کولن از اینجا رو بسرحد بلجیک کرده راندیم همه صحرا سبز و چمن و آبادیست از یک سوراخ کوه
گذشتیم که تقریبا پانصد ذرع راه بود اینجا ها اغلب طرفین راه تپه و راه کالسکه از دره تنگیست
اینست که اغلب راه کالسکه امروز از زیر کوه میگذرد خلاصه تا شهر اسپا از پانزده سوراخ گذشتیم
شش سوراخ طولانی از دویست الی سیصد و چهارصد ذرع سایر از پنجاه الی هفتاد و هشتاد ذرع
بیشتر نبود رسیدیم بشهر دورن Düren که از شهرهای پروس است از اینجا گذشته بشهر اکسلا
شاپل که باز از شهرهای المان است رسیدیم اینجا نظام ایستاده بودند پیاده شده تا آخر صف رفتیم
باز سوار کالسکه شده قدری که رفتیم در یک استاسیون که نزدیک سرحد بلجیک است کالسکه ایستاد
جنرال بوین مهماندار بحضور آمده وداع کرده با اتباع خود مراجعت کرد کرپل مترجم با یک نفر روسی دیگر
که تا اینجا همراه ما بودند از اینجا مرخص شده رفتند باز راندیم قدری که رفتیم برودخانه کوچکی رسیدیم
پل کوچکی هم داشت سرحد بلجیک و المان گویا همین رودخانه است اما خداوند عالم قادر طوایف
و ممالک را چگونه از هم سوا کرده که عقل حیران است در آن واحد یکباره آدم زبان مذهب وضع
خاک آب کوه زمین تغییر کرد که هیچ شباهتی بالمان نداشت کوهها قدری بلندتر و پر جنگل هوا بسیار تر
زبان همه فرانسه مردمانش فقیرتر وضع و لباس قشون و مخلوق بالمره تغییر کرد جمیع اهل بلجیک زبان فرانسه

(بلجیک)

حرف میزنند زبانی هم خودشان علیحده دارند مذهبشان اغلب کاتولیک است اهل این مملکت آزادتر
از المان هستند اسم پادشاهشان لئوپلد Leopold دوم پای تخت بروکسل است از دویز
باد تا اسپا با کشتی و راه آهن در هشت ساعت بیشتر آمدیم خلاصه از دره و تپه جنگل و غیره رانده تا
رسیدیم باسپا اگرچه رسما وارد نشدیم اما باز حاکم شهر و بزرگان آنجا و سواره نظام و جمعیت زیادی از
تماشاچی و غیره آمده سر راه بودند از کالسکه آمدیم بیرون حاکم نطقی کرد جواب دادم مردمان خوبی هستند
اسم حاکم بانه‌ی پلیز است سوار کالسکه شده راندیم شهر کوچک قشنگی است توی دره و کوه واقع است
اطرافش کوه و جنگل است همه جا جمعیت بود رسیدیم به مهمانخانه ارانژ منزل کردیم ما در طبقه زیر
منزل کرده بودیم سایر همراهان و مردم در اطاقهای بالا و پائین بعد از شام با صدر اعظم و سایرین
رفتیم بکوچه برای گردش جمعیت زیادی از مرد و زن دور ما را گرفته همه جا همراه بودند کوچه را چراغان
کرده بودند اسم کوچه ساعت هفت است کوچه خوبی بود توی دکانها رفته بعضی اسبابها از قبیل جعبه
و سنگ و غیره خریدیم اسبابهای خوب داشتند جلو دکانها آئینه سنگی یکپارچه است که تمام اسبابها
از پشت آئینه پیداست رفتیم تا آخر کوچه حوض و فواره ساخته بودند با الکتریسیته روشن میکردند و
با بلور الوان رنگ آب فواره میدادند بالاخانه از چوب ساخته چراغان کرده بودند آنجا موزیکان
میزدند و آواز و تصنیف میخواندند بسیار خوش آیند بعد کم کم برگشتیم بمنزل امین السلطنه و غلامحسین
خان آمدند بعد از با کشتی بخاری نشسته بشهر کلون رفته و از آنجا با کالسکه بخار آمده بودند باسپا
در اینجا یک شخص نمسه از اهل هانوور پیدا شده که زبان فارسی میدانسته بکار آنها خورده است خلاصه
در المان زنها خیلی مشغول کار و زحمت هستند بخصوص در امر زراعت و باغبانی خیلی بیشتر از مردهایشان
کار میکنند گوش اسبهای کالسکه و غیره را در المان با ماهوت قرمز و غیره میپوشانند که از مگس محفوظ
باشد در برلن و سایر شهرها اطفال کوچک کوله بار سربازی بدوش بسته توی کوچها میدویدند و
شیپور میزدند چه قدر خوبست که از طفولیت آنها را عادت بلشکری میدهند سنگ فرش کوچها را
بسیار خوب میکنند سنگها را مربع کوچک بریده کار میگذارند خیلی خوب بهم وصل میکنند اجزای فرنگستان

(بلجیک) مثل آجرهای ایران مربع و بزرگ نیست بلکه ترکیب آجر تراش طهران است اسپا شهر کوچکی است
یک کوچه معتبر بیشتر ندارد باقی همه پس کوچه است

روز هیجدهم ربیع الثانی

صبح در اسپا از خواب برخاسته نهار خورده سوار کالسکه شده رفتیم بگردش حاکم هم در کالسکه نشسته
از جلو میرفت و بلدیت میکرد از کوچه رفتیم سر بالا بجائی رسیدیم گفتند حمام پطر کبیر است وقتی پطر
ناخوش بوده آنجا آب معدنی رفته است بعد راندیم سر بالا بمسافت کمی شهر تمام شد خیابان
و راه کالسکه رو دیدیم ابراهیم خان هم با جلودار دیگر اسبهای ما را همراه می آوردند رسیدیم بجائیکه مهمان
خانه بود دو حوض آب معدنی داشت یعنی چشمه بود از زمین میجوشید پله میخورد پائین یک زنی ایستاده
استکانها داشت که بمردم آب میداد کسانیکه ضعف معده دارند یا لاغر هستند بخصوص زنها
آنجا رفته قبل از نهار از آن آب آشامیده روی صندلیها نشسته از آشپز مهمانخانه غذا گرفته میخورند از
غربا بخصوص از انگلیس خیلی سیاح آنجا می آیند قدری از آبش خوردم بسیار بدمزه بود در بیرون چشمه
اثر پای بزرگی بر روی سنگی بود حاکم میگفت این جای پای سنت مرک است که یکی از مقدسین فرنگیها است
هر زنیکه حامله نمیشود آنجا آمده پای خود را میگذارد توی این اثر حامله میشود خیلی عجیب است در ایران
هم این اعتقادات زیاد است خلاصه از اینجا سوار شده از خیابان دیگر برای مهمانخانه و آب معدنی
دیگر رفتیم چند نفر مرد و زن فرنگی هم توی کالسکه عقب ما بودند من سوار اسب صباح شده قدری
توی جنگل و خیابان اسب دوانیده تا رسیدیم بمهمانخانه و آب چشمه دیگر که از آن بدمزه تر بود
از دور دو نفر فرنگی دیدم اسب دوانده پیش آمدند نهار رفته قدری بزبان فرانسه صحبت کردم
مردی بود نجیب از اهل انگلیس که اغلب در الله آباد هندوستان مسکن داشته و تازه بفرنگستان
آمده است زنش کتاب نقل میخواند کتاب را گرفته قدری نگاه کردم بعد سواره از راه باریکی
رفتیم که بقدر یک سنگ آب هم از نزدیکش جاری بود کالسکه ها را از راه دیگر برده بودند
باران هم می آمد بعد در مهمانخانه دیگری بکالسکه رسیده نشسته رفتیم منزل احوالم بهم خورد از مهمان

همان حمام بادن باد که عرق دار با دوک کشته و سرما خورده بودم حالا بروز کرد یکساعت
لرزیدم سرم درد گرفت دیکسون آمد طولوزان هم که پیش مسیو کروپ رفته بود آمد شب آمد خلاصه شب را
خوابیده الحمدلله احوالم خوب شد

روز نوزدهم ربیع الثانی

صبح برخاستم احوالم خوب بود هوا ابر است و باران میاید آفتاب اینجا هیچ دیده نمیشود امروز روز
عیدی از فرنگیها است جمعی از دختران و زنها از کوچه مقابل هوتل ما گذشته بکلیسا میرفتند در کوچه ها همه
چراغ گذاشته بودند و درختهای متعدد که توی کوزه ها بود آورده زمین کوچه را از علف سبز فرش
کرده کشیش بزرگ را با تشریفات بردند بکلیسا دخترهای قشنگ بقدر دویست نفر همه با لباسهای
سفید خوب طور سفیدی بسر کشیده همه با دسته گل باز دسته دیگر از آنها کوچکتر دویست سیصد نفر
سر چوبها گل بسته در دست گرفته بودند بچههای کوچک از دخترها و پسرهای خوشگل با لباسهای خوب
دستشان چوب سر چوبها شمع علمهای زری و مخمل صورت حضرت مریم را میبردند و با آهنگ خوش
میخواندند ذکر میکردند عقب سر آنها چهارچوبی را زینت کرده صورت عیسی و مریم بالای آن نه
چهارچوب خالی بود کشیش آنمیانه پیاده راه میرفت و این چهارچوب را مثل چتر چهار نفر گرفته بالای سر
کشیش میبردند خلاصه شب را رفتیم تماشاخانه بسیار بعمارت ما نزدیک بود پیاده رفتیم زن و مرد
زیادی بودند تماشاخانه بسیار کوچکی است از تماشاخانه حاجی طرخان هم کوچکتر اما بسیار قشنگ
و سه مرتبه چهل چراغ خوبی داشت از گاز روشن کرده بودند پرده بالا رفت قدری مرد و زن
بزبان فرانسه گفتگو کردند بازی عشق و عاشقی وغیره درآوردند بعد حقه باز غریبی آمد مرد
کوتاه قد زن بسیار خوشگلی هم دارد اسم حقه باز کازنو Kaznow حقه بازیرا در فرانسه
ماسون Prestidigitation میگویند بازیهای غریب درآورد که آدم حیرت میکرد
ساعتهای مردم را از بغلشان درمیآورد بدون اینکه ابداً دستی بکسی بزند با یخه
در همه ساعتها سه از شب رفته بود باز میکرد و مینمود در ساعتی چهار از شب رد
دیگری دو ساعت قفل بزرگی را باز کرده و قفل نموده داد بمعتمد الملک که در حجره نزدیک

بلجیک

بود معتمدالملک خودش قفل کرده زور زد باز نشد قفل را توی چوبی کرده دو سر آنرا داد دست
مردم بعد معتمدالملک گفت تا چند عدد میخواهی بشمارم قفل باز شود معتمدالملک گفت دوازده حقه باز یکی یکی
شمرد و سر دوازده که شد گفت قفل باز شو یکمرتبه قفل باز شد کنجفه بازیهای غریب میکرد معتمدالملک یک
چیزی در کاغذی نوشت حقه باز کاغذ را در حضور مردم سوزانده بعد رفت پاکتی لاک زده خیلی
محکم آورده داد دست معتمدالملک بدر پاکت را باز کرد از توی آن پاکت بسته دیگر در آمد هم
چنین الی بیست پاکت همه بسته و محکم در توی پاکت آخری نوشته که معتمدالملک بخط خود نوشته بود
در آورد چهار عدد پول بزرگ در جعبه کوچکی یکی یکی جا داده بدست یکی سپرد بعد از دور میزی
گذاشته روی میز گلدان خالی بود اشاره میکرد از آنجا یکی این پولها از این قوطی جرنگ صدا
کرده میرفت توی آن گلدان میافتاد بعد که قوطی خالی شد رفت گلدان را از آنجا آورد
پولها همه توی گلدان بود اول هم که گلدان را آنجا گذاشت خالی بود همه دیدند خیلی کارها کرد که
دیگر نمیتوان نوشت بعد زنش را آورد روی صندلی نشاند بسیار زن خوشگل و خوش لباسی بود دوا پارچه را
دست مالیدند میخوابانید پس از خوابیدن زنش غیب میگفت از جمله معتمدالملک نوشت که امشب
شب خوبیست حقه باز از زنش پرسید که چه نوشته است بعینها آنچه نوشته بود بطور بسیار قشنگ گفت

روز بیستم ربیع الثانی

انشاءالله بسلامتی امروز بروکسل پای تخت بلجیک باید رفت هانیکوف روس را در اسپا دیدم
بحضور آمد دوازده سال پیش از این در اردوی سلطانیه دیده بودم حالا جوان تر و چاق تر شده است
از اعضای مجلس علوم روس است در پاریس توقف دارد خلاصه امروز الحمدلله احوالم خوب بود
سوار کالسکه شده با صدر اعظم رفتیم بگار کالسکه‌های پادشاه بلجیک را آورده بودند بسیار خوب
کالسکه‌هائی بود سوار شدیم جمعیت زیادی بود زن حقه باز دیشبی هم دیده شد صدر اعظم حکیم
طولوزان هم در کالسکه ما نشسته بودند راندیم کالسکه بخار بلجیک بسیار راحت و خوبست
کم تکان میدهد و بسیار تند میرود بعد از ساعتی بشهر لیژ Liege رسیدیم که کارخانه‌های

بلجیک

تفنگ سازی دکالسکه بخار سازی معتبر دارد از اسپا تا لیژ همه راه دره و تپه و جنگل است
از سه چهار سوراخ هم گذشتیم که یکی از آنها سیصد ذرع میشد اما از لیژ با نطرف جلگه است در لیژ ایستادیم
جمعیت زیاد از حد جمع شد حاکم و اعیان شهر آمده بودند از کالسکه بیرون آمدیم نظام با لباسهای
ماهوت ایستاده موزیکان هم میزدند ازدحام بطوری بود که راه رفتن نبود بعد از گردش بزور مردم
پس کرده رفتیم توی کالسکه راندیم شهر لیژ بسیار بزرگ و آباد و قشنگ است همه شهر در پست و
بلندی دره و تپه واقع است باغات و گلکاریهای بسیار خوب دارد راههای کالسکه رو تپه
بلژیک را تماماً با سنگ فرش کرده اند تمام صحرا سبز و خرم و زراعت و آبادی است درین راهها
الی لیژ گل زرد بسیار قشنگی که بگل باقلا شبیه است بسیار بود خلاصه چهار ساعت بلکه سه ساعت
که راندیم بشهر بروکسل رسیدیم که پای تخت مملکت بلجیک است در کار اعلیحضرت پادشاه لیوپولد
دوم با برادرشان که کونت دفلاندر است و همه صاحبمنصبان نظامی و ولایتی و غیره حاضر بودند
تعارفات رسمی بعمل آمد پادشاه اتباع خود را معرفی کردند ما هم اتباع خودمان را معرفی کردیم سوار
کالسکه شده من و پادشاه باهم صحبت کنان رفتیم جمعیت زیادی طرفین راه بودند متصل من
و پادشاه با مردم تعارف میکردیم مردم هم هورا میکشیدند و میدویدند رسیدیم بعمارت
دولتی که در وسط شهر است رفتیم بالا در مرتبه دوم اطاقهای ما را پادشاه نشان داده خود
رفتند بمنزلشان که اطاقهای آخر همین عمارت بود و نشان صورت خودم را برای پادشاه فرستادم
بعد رفتم بازدید ایشان زوجه پادشاه استقبال کرد نشستیم بعد از دقیقه برخاسته آمدم منزل پادشاه
مردیست سی و هشت ساله بلند قامت قدری لاغر ریش زرد بلندی دارند در زمان ولیعهدی
سیاحت هندوستان و اسلامبول و مصر و شامات را کرده نوه دختری لوی فلیپ پادشاه سابق
فرانسه و پسر داعی پادشاه حالیه انگلیس است سه دختر دارد و پسر ندارد و برادرش کونت دفلاندر
عجالة ولیعهد است و سنا قدری کوچکتر از پادشاه است زوجه برادر پادشاه از شاهزاده خانمهای
پروس و زوجه پادشاه از شاهزاده خانمهای نمسه و اصلش از اهل مجار است مملکت بلجیک بسیار آباد

(بلجیک) و رتق و فتق امورات با مجلس پارلمنت است که وکلا آنجا جمع شده حکم میکنند مجلس پارلمنت
عمارتی عالی و در شهر است حال هم باز بود وکلا جمع بودند روزنامه نویسان این ولایت بسیار آزاد هستند
به هیچ ملاحظه از هیچکس باک ندارند جمعیت بروکسل قریب یکصد و هفتاد و دو هزار نفر است
جمعیت کل بلژیک ده کرور کسر نیست مالیات قریب سی و هفت کرور قشون در وقت جنگ
صد هزار نفر سابقا تمام این مملکت تابع هولاند بوده است چهل و دو سال قبل ازین دولتین انگلیس و
فرانسه وغیره جمع شده ازان دولت موضوع کرده به لیوپولد اول که داعی پادشاه انگلیس بوده داده
او را پادشاه کردند خلاصه لارنس صاحب کامبل صاحب طمسون صاحب و چند نفر انگلیس دیگر که برای
مهمانداری ما آمده بودند اینجا بحضور آمدند صحبت شد لارنس دوازده سال قبل ازین در طهران ایلچی بود
حالا هم پیر شده است بعد از نهار قدری راحت شدیم باغ کوچکی از کوزهای گل توی عمارت
ساخته بودند سقفش را از شیشه پوشیده بودند چهل چراغهای گاز و فواره و حوض کوچک بسیار قشنگی داشت
به شکل آبشار بود پر از انواع و اقسام گلها داشت آنجا گشتیم جلو عمارت میدانگاه و آنطرف
میدان باغ بسیار خوبیست برای گردش عامه ساخته اند اما من نرفتم یک باغ هم مخصوص همین عمارتست
شهر بروکسل بسیار قشنگ است کوچه ها است و عریض اما شهر در پست و بلندی است کوچها و خانهها اغلب
پست و بلند واقع شده از در و پنجره دارد کلیسای بسیار قدیم معتبری دارد که کمتر از کلیسای کلون نیست
خلاصه شب را با پادشاه و زوجه پادشاه بکالسکه نشسته رفتیم بتماشاخانه رسمی خیلی راه بود مردم هم
ازدحام غریبی کرده بودند رسیدیم بتماشاخانه بالا رفته در لژ مخصوص نشستیم صدراعظم و زوجه برادر
پادشاه هم در همین لژ نشستند شاهزاده ها و همراهان ما همه با لباس رسمی در لژهای دیگر با همه سفرا بودند
بقدر سه هزار نفر مرد و زن بود تماشاخانه شش مرتبه بزرگیست همه با کار زر روشن بود از تماشاخانه
بزرگ پطر کمتر بود خلاصه تماشاخانه اپرا بود دیعی آواز میخواندند موزیک خوب هم میزدند خیلی
خوش آیند میخواندند بعد از خواندن و رقصیدن زیاد باله دادند نهار رقصیدند خیلی طول دادند
بالاخره پرده که پائین آمد من برخاستم پادشاه با زوجه ایشان باز با من بکالسکه نشسته رفتیم منزل وداع

(بلجیک) کرده اینها رفتند منهم خوابیدم اغلب پنجشنبه‌ها در مهمانخانه منزل داریم این عمارت که ما منزل داریم خیلی خوب عمارتیست با زینت پرده‌های اشکال خوب دارد اگرچه کوچک است اما بسیار خوب کشیده اند چهل چراغهای متعدد بزرگ خوب سایر اسباب زینت طلا از میز و صندلی وغیره همه خوب و مهیاست چراغ شهر باگاز روشن و بسیار است

روز بیست یکم ربیع الثانی

درین شهر توقف شد صبح بعد از نهار سفرای خارجه بحضور آمدند از همه دول آنجا ایلچی هست وزرای بلجیک هم بحضور آمدند در رفتند بعد پادشاه آمدند باهم سوار کالسکه شده رفتیم بگردش کوچهای شهر را گشتیم بمیدان کاهی رسیدیم که مجسمهٔ پدر این پادشاه را ساخته بر روی مناری نصب کرده اند که جنیم انداز خوبی بشهر و صحرا داشت شاه زادهای خود ما نیز آنجا دیدم پیاده همیکردند گفتم با ما بیایند راندیم برای کلیسای بزرگ پیاده شده توی کلیسا رفتیم بسیار بنای عالیست پانصد سال است ساخته اند کشیش آمده ما را باطراف کلیسا برده تماشا دادم مقبرهٔ زرژ پادشاه سابق انگلیس همچنین قبر یکی از سلاطین قدیم بلژیک درین کلیساست بنا و عملهٔ [illegible] الضمیر بودند یک بنای عالی مرتفعی منبر و محرابهای عجیب داشت از چوب منبت کاری بسیار خوب بعد از گردش از آنجا بیرون آمده برجی دیدم عمارت مانند که از قدیم در این شهر ساخته و بهمان ترکیب نگاهداشته موزه کرده اند از اسباب و اسلحه ملل حتی قمه و خنجر و کارد ایرانی هم خیلی در آنجا بود و خیلی سلطنه چیده بودند دست اسبهای معروف قدیم را که فلان پهلوان یا فلان پادشاه سوار میشده بصورت همان اسب ساخته آنجا بپا داشته اند کلاه خود زره زره اسب اسلحه تمام از سرتا پا که پهلوانهای قدیم فرنگ وغیره میپوشیده اند آنجا بود قدری گشته آمدیم پایین راندیم برای قصر لاکن Laken که عمارت ییلاق پادشاه و ملکه است از یک خیابان طولانی بسیار خوب میرفتیم طرف دست چپ رودخانه بود که دستی ساخته اند که کشتی تا بندر انورس که از قلاع معتبرهٔ فرنگستان و متعلق بدولت بلژیک است آمد و رفت کند رودخانه که از وسط شهر میگذرد آنجا نسبت آبی خارج برحمت زیاد برای خوردن بشهر آورده بخانها راه داده اند خلاصه بعد از مسافتی در آخر شهر

بود در باغ قصر لاکن رسیدیم بسیار باغها و خیابانهای تمیز داشت این باغ مخصوص پادشاه است
کسی آنجا راه ندارد جنگلهای خوب و درختهای قوی دارد و بعضی جاها آب ایستاده مثل دریاچه شده
چمن و گل خوب دارد آهسته با کالسکه رفتیم تا رسیدیم بعمارت ملکه آنجا بود و استقبال کرد نشان
آفتاب را با حمایل آن بملکه دادیم بخود نصب کرد در تالار گنبد داری نشستیم چشم انداز خوبی بشهر
و باغ داشت چنین بین تالار اطاقها بود و موزیکان میزدند شاهزادها و غیره آمدند در اطاقها گشتیم
فرشهای بافته کار قدیم منقش باشکال خیلی خوب که در خود بروکسل میبافند بدیوارها نصب کرده
بودند ولی کارخانه اش حالا کار نمیکند باغ و چمن عمارت لاکن بسیار خوب است خلاصه بشهر مراجعت
کرده بباغ حیوانات رفتیم اما چون وقت بود درست نگشتیم میان قفسی انواع سگهای عجیب دیدیم
کوچک بزرگ رنگ برنگ ماهیخانه کوچکی هم داشت آنجا را هم تماشا کرده رفتیم منزل قبل از آنکه به
لاکن برویم بهوتل دویل *Hotel de ville* یعنی نشیمن حاکم و کارگذاران ولایتی رفتیم
بسیار عمارت عالی و قدیم است بالای عمارت برج بسیار مرتفعی است تالاری دارد که سقفش
نقاشی بسیار خوبی شده است صورت اسرافیل را که صور میدمد نقاش طوری کشیده است که
آدم هر طرف میرود چشم آن صورت با دست عمل این نقاش بسیار عجیب و معروف دنیا است بدیوارهای
عمارت فرش صورتی نصب کرده اند جلو هوتل هم میدانیست بزرگ جمعیت زیادی آنجا بود طولومبه
چیان آمده بسیار خوب مشق کردند اما طولومبه چیان اینجا سواره نیستند پیاده اند اغلب کوچها
و خانهای شهر را خراب کرده از نو میسازند دیوانخانه عدلیه میساختند بسیار اعلی خلاصه عصری
مراجعت بمنزل شد شام را در همین عمارت مهمان پادشاه هستیم همه با لباس رسمی رفتیم سفرای
خارجه و غیره همه بودند شام خوبی خورده شد برگشتیم بمنزل فردا صبح زود باید از راه بندر اوستاند
با انگلیس برویم از این جهت زود خوابیدیم

روز بیست و دوم ربیع الثانی

صبح زود با کسالت بیخوابی شب برخاسته بتعجیل رخت پوشیدم بسیار سرد بود اهل شهر هم هنوز خواب

بودند یکفوج با موزیکان آمده پای عمارت صف کشیده سواره هم بود پادشاه آمدند بکالسکه
نشسته از کوچها و خیابانها گذشته رسیدیم بکنار همان کالسکههای پر بروزی حاضر بود فوج سرباز با موزیکان
وغیره بودند با پادشاه وداع کرده بکالسکه نشسته راندیم از مملکت فلاندر عبور شد همه جا جلگه آباد آسیا
سبزه چمن باغ وگل است اینجا بزبان فلمنکی که هولاند باشد حرف میزنند خلاصه رسیدیم به بندر اوستاند
تجارتگاه معتبر نیست کشتیهای زیاد بود شهر آباد نیست از برو کسل تا اینجا سه ساعت کمتر راه بود کالسکه
تجار امروز خیلی تند میرفت مامورین بلژیک مرخص شده حاکم وکارگذاران اوستان حضور آمده نطق
زیادی کردند بعد پیاده شده از اسکله داخل کشتی اعلیحضرت پادشاه انگلیس شدیم که موسوم بویکتوریا البرت
است لارسون صاحب و انگلیسهائیکه همراه ما بودند معرفی ورئیسهای
میکردند امیرال معتبر کشتیهای انگلیس که موسوم بماک کلنتوک Mac clintoc است
در سیاحت جزایر قطب شمالی چندین دفعه رفته و مرد معروفیست باستقبال آمده در کشتی بود صاحبمنصبان
دیگر بحری هم زیاد بودند رفتیم باطاق مخصوص خودمان نشستیم کشتی بسیار تند رو خوبیست صدر اعظم
با عمله خلوت و بعضی دیگر در کشتی ما و شاهزادگان و سایرین در دو کشتی دیگر که مثل همین کشتی بود بودند
خیلی منتظر شدیم تا بار ها را آوردند و همراهان جا بجا شدند من بواسطه کسالت باطاق پائین رفته
قدری استراحت کرده بعد آمدم بالا روی میز ما میوهای خوب بود هلوی بسیار اعلی انگور سفید و
سیاه بسیار معطر خوب میوه موز که چیز بسیار خوبیست خربزه کوچکی هم بود بسیار شیرین این میوها اکثر
در گرمخانه عمل میاورند وقیمت آنها بسیار گرانست مثلا یکخوشه انگور را بدو هزار میدهند وقس علی هذا
خلاصه راندیم نهاری خوردیم همراهان را نهار خوبی داده بودند از بندر اوستاند الی دوور که اول
خاک انگلیس است بجهاز سه ساعت راه است و این دریای مانش بطوفان و موج زیاد معروفست اما الحمدلله تعالی
دریا بسیار آرام مثل کف دست بود احوال احدی برهم نخورد مثل سیاحت روی رودخانه بود از عقب
سر ما سه کشتی بردیف میآمد دو کشتی بزرگ جنگی زره پوش هم یکی دست راست ما دیگری دست چپ
برای احترام می آمدند گاهی توپ می انداختند قدری که رفتیم کشتی دیگری آمد که دو برج و در هر برجی دو

دو توپ داشت بر جرا بهر طرف که میخواستند میگردانند این کشتی هم آهن پوش است گفتند
زور پنجهزار اسب دارد دیواره کشتی هم چندان از دریا بلندتر نبود میگفتند گلوله توپهای این کشتی
کشتیهای دیگر را خرد میکند دو سه تیر از توپهای آن انداختند بسیار صدا میکرد کشتیهای تجارتی و غیره
بسیار آمد و رفت میکردند تا نزدیک شدیم بسواحل انگلیس کوههای کنار دریا پیدا شد کشتی جنگی زیادی
باستقبال آمد همه توپ انداختند روی دریا از کشتی و قایق و کشتیهای تجار بزرگ که بزرگان و نجبای
انگلیس در آنها نشسته بتماشا آمده بودند پر بود کوههای ساحل چندان بلند نیست و سنگش سفید رنگ
مثل معدن گچ است خلاصه کشتی رسید به بندر دور سکوی سنگی طولانی ساخته اند تا کشتی در بندر از موج و
طوفان محفوظ باشد خیلی توی دریا آمده است بالای آن زن و مرد و خانمها و نجبا و افواج و سوار
بسیار بودند اینجا ایستادیم پسرهای اعلیحضرت پادشاه انگلستان با وزیر دول خارجه لورد گرانویل و
اعیان و اشراف لندن همه آمده بودند پسر وسطی پادشاه دوک ادمبورغ و پسر سیمی پرنس ارتور در کشتی
ایستادیم پسرهای پادشاه و وزیر خارجه ایشیک آقاسی باشی پادشاه که مردی معتبر و هم پیشخدمت باشی
است آمدند توی کشتی رفتیم توی اطاق نشسته صحبت کردیم تا بارها را از کشتی بردند پسر دومی
ملکه جوان بسیار خوشروی بابنیه ایست چشمهای زاغ و قدری ریش دارد قدش چندان بلند نیست
سنش باید بیست و هفت هشت سال باشد پسر سومی که از او کوچکتر است قدری رویش باریکتر و
جثه اش کمتر است ایشیک آقاسی باشی اسمش لورد سیدنی Lord Sydney مرد پیر
قوی بنیه ایست خلاصه بتجار از اسکله بالا رفتیم ازدحام و جمعیت غریبی بود سوار کالسکه بخار شدیم من و
پسرهای پادشاه و صدر اعظم و وزیر خارجه انگلیس و پیشخدمت باشی در یک کالسکه نشستیم بسیار
کالسکهای خوبی بود هیچ چنین واگونها دیده نشده بود آهسته چند قدمی رفتیم بعمارتیکه غذا حاضر کرده
بودند پیاده شدیم من رفتیم باطاق کوچکی حکیم الممالک که چندی بود اینجا بود دیده شد بعد گفتند حاکم
شهر دوور نطقی حاضر کرده است باید بخواند رفتیم تالار بالای پله بلندی ایستادیم همه شاهزادها و اعیان
انگلیس شاهزادها و سایر نوکرهای ما بودند حاکم نطق را مفصلا خواند بسیار تعریف و تمجید از ما بود ما هم

جوابدادیم لارنسون بانگلیسی بیان کرد مردم دست میزدند بعد برگشته رفتیم سر نهار همراهان همه
بودند غذای گرم پخته و میوه وغیره آورده بودند خوردیم بعد برخواسته باز با همان اشخاص در کالسکه بخار
نشسته راندیم همه جا از بغل کوه و دره میرفتیم از تونلهای متعدد گذشتیم که دو تای از آنها بقدر ربع
فرسنگ و بسیار تاریک وخفه بود در زمین انگلیس هیچ شباهتی بسایر زمینها ندارد جنگل زیاد دارد
درختهای قوی آبادی متصل زراعت زیاد دمول انگلیسها معروف دنیاست ضرور بنوشتن
نیست از نزدیک قصبه و آبادی شیسلهورست گذشتیم که مقر ناپلیون سیوم بوده و هم انجا فوت
شده است قبرش هم انجا است کالسکه بخار بطوری تند میرفت که امکان نداشت کسی جائی را
به بیند از بس تند میرفت از غراد با آتش درآمده یک کالسکه سوخت کم مانده بود که همه بسوزد
کالسکهها را نگاهداشته آمدند پائین خاموش کردند درست شد دوباره براه افتادیم تا رسیدیم باول
شهر لندن دیگر آبادی وجمعیت و بزرگی شهر وکثرت راه آهن که علی الاتصال کالسکه از هر طرف
عبور و مرور میکنند و از دود کارخانها وغیره نمیتوان شرح داد ما از روی پشت بامها میراندیم خلاصه
رسیدم بکار ایستادیم تماشاچی وجمعیتی زیاده از حد نظام انگلیس سواره زره پوش خاصه نواب ولیعهد
انگلیس معروف به پرنس دو گال Prince de Galles همه وزرا و اعیان واشراف حاضر
بودند پیاده شده من و ولیعهد وصدر اعظم ولرد مورلی Lord Morley مهماندار بکالسکه
روبازی نشسته راندیم طرفین راه وبامها وبالاخانها مملو از زن و مرد و بچه بود بسیار اظهار خوشحالی
میکردند هورا میکشیدند دستمال تکان میدادند دست میزدند خلاصه معرکه غریبی بود من متصل با سر و
دست تعارف میکردم جمعیت تماشاچی انتها نداشت جمعیت این شهر را متجاوز از هشت
کرور نفس میگویند زنهای بسیار خوشگل دارد نجابت و بزرگی و وقار و تمکین از روی زن و مرد
میریزد معلومست که ملت بزرگیست ومخصوصاً خداوند عالم قدرت و توانائی وعقل و هوش
وتربیت بآنها داده است اینست که مملکتی مثل هندوستان را مسخر کرده‌اند و در ینگی دنیا و سایر جا
های عالم هم متصرفات معتبره دارند سربازهای بسیار قوی هیکل خوش لباس سوارهای زره پوش

بسیار قوی وجوانهای خوب خوش لباس بودند مثل سوارهای روس اسبهای قوی خوب اما
عددش کم است چهار فوج است هر فوجی چهار صد نفر باین تفصیل نصف راه را که آمدیم باران شدیدی
آمد هر دو ما سرا پا تر کرد من هم خیلی تر شدم اما سر کالسکه را گفتیم پوشیدند صدر اعظم و لورد موتلی سرشان باز
بود و بالمره تر شدند تا رسیدیم بعمارت بوکنگام Buckingham که منزل ماست پیاده شدیم
این عمارت منزل شهری پادشاه است عمارتیست بسیار عالی و بزرگ ولیعهد و سایر شاهزادگان همراهی
کرده ما را بردند بعمارت همه همراهان ما هم در این عمارت منزل دارند باغ بسیار وسیع با صفائی در
جلو عمارتست چمن بسیار خوبی دارد خیلی خوب اصلاح کرده اند اسباب درو کری دارند مثل عرّاده که آب
میکشند و از عقب چمن بیک اندازه بریده شده میریزد توی عرّاده دریاچه طبیعی بسیار خوبی با کشتی
و قایق برای تفرج دارد و چند چادر بسیار خوب زده اند در هر گوشه باغ درختهای جنگلی بسیار قوی
و گلهای بسیار خوب طاوس زیادی آنجا یک درنا هم توی چمن راه میرفت خلاصه بسیار کسل و
خسته بودم شب را زود خوابیدم پادشاه در قصر و نیدزور هستند که شش فرسنگ الی شهر مسافت
دارد اما با راه آهن در نیمساعت میروند در روی پلهها و توی عمارت سربازان پیر انگلیس با لباس
چهار صد سال قبل از این از عهد الیزابت Elizabeth ملکه انگلیس ایستاده بودند لباس عجیبی است

روز بیست و سوم ربیع الثانی

صبح برخاستم امروز بدیدن نوّاب ولیعهد رفتم راهش چندان دور نبود خانه خوبی دارند هفت هشت
طفل بسیار شیرین دارند زوجه ولیعهد دختر پادشاه دانمارک و خواهر زن ولیعهد روس است
ولیعهد روس و زوجه ایشان هم آنجا بودند چند روز است بعزم دیدن آمده و یکماهی هم خواهند
ماند خلاصه قدری نشستیم صحبت شد همه جای عمارت از دیوارهای اطاق و غیره اشکال شکار و پوست
ببر و غیره بود خلاصه برخاسته رفتیم بدیدن پرنس الفرد که ملقب بدوک دمبورغ است خانه او هم بسیار
خوب است سر مرالها و شکارها و سر فیلی که در دماغه افریقیه شکار کرده با انواع مرغهای خوش خط و خال
خشک کرده پشت شیشه‌ها و غیره چیده بود اسباب شکار هم بود پرنس ارتور نبود رفته بود بمشق افواج

از آنجا به خانه دوک دکامبریج پسر عموی پادشاه رفتیم خانه خوبی داشت سپهسالار کل قشون
انگلیس است بخصوص توپخانه و جبه خانه مرد پیریست اما با بنیه و قوی هیکل سرخ و سفید بسیار خوش منظر است
مرد معتبریست اندری صحبت شد رفتیم خانه خواهر همین دوک کامبریج که زوجه دوک دتک است
که یکی از شاهزادگان و نجبای آلمان است جوان بسیار خوبیست سبیل کمی دارد و خوشگل است خانه باغ
خوبی دارد که از دولت داده اند خلاصه چون وقت آمدن سفرای خارجه و وزرای انگلیس بحضور بود
زود برخاسته آمدیم منزل رخت پوشیده رفتیم تالار بالای عمارت همه شاهزاده های ما و صدر اعظم
وغیره بودند ایشیک آقاسی باشی پادشاه با همه سفرا آمده ایستادند یکان یکان احوال پرسی کردیم ایلچی
کبیر روس بارون برنف مردی پیر و حال سی سال است در لندن ایلچی است میسورو س پاشا ایلچی کبیر
عثمانی از اهل یونان و مرد معمریست مسو بست ایلچی اوستریا مرد پیر عاقل و بزرگیست سابقا صدر
اعظم نمسه بود از اهل آلمان است سفیر فرانسه کنت دارکور از نجبای فرانسه است سایرین هم بودند
سفیر دولت ژاپون هم اینجا بود نواب راجه دولپ سنک پسر رنجه سنک معروف هم بود
بیست سال است در لندن است مواجب زیادی دولت باو میدهد جوان خوش چشم و ابرو است
زبان انگلیسی حرف میزند جواهر و مروارید زیادی بخود زده بود شاهزاده هند است بعد از رفتن اینها
کل وزرای انگلیس که حالا از دسته ویک هستند لرد گرانویل وزیر خارجه لرد گلادستون صدر اعظم
دوک دارگیل وزیر هندوستان و سایر وزرا و معتبرین همه بحضور آمدند خیلی با لرد گلادستون و وزیر خارجه
انگلیس حرف زدیم بعد آنها هم رفتند تنها ماندیم عمارات بالا را هم گشتیم عجب عمارتیست اشکال و پرده های
بسیار خوب دارد شب بجهت شام بخانه ولیعهد دعوت شده بودیم که از آنجا هم بخانه دوک دسو
ترلند که از نجبای انگلیس و سالی یک کرور مداخل دارد برویم که مجلس رقص است رفتیم خانه ولیعهد شام
خوردیم شاهزاده های ما صدر اعظم وغیره وزرای انگلیس ولیعهد روس زنهای هر دو ولیعهد بودند بعد از
شام رفتیم خانه دوک دسو ترلند زن نجیب معقوله دارد خانه اش خوبست جمعیت زیادی بود در
تالار طولانی روی صندلی نشستیم زنها و شاهزاده های انگلیس و شاهزاده هندی نواب ناظم بنگاله هم

۸۶ انگلیس با پسرش بودند دو سال است برای امری بلندن آمده همین جا مانده اند نوه تیپو صاحب

معروفست خلاصه رقص تمام شد بمنزل آمده خوابیدم *

روز بیست و چهارم ربیع الثانی

باید برویم بقصر وینزور که مقر اعلیحضرت ویکتوریا پادشاه انگلیس است با کالسکه بخار یکساعت
مسافت است خلاصه رخت پوشیده با صدر اعظم و لرد موری سوار کالسکه شده رفتیم جمعیت زیاد
از حد سر راه و طرفین راه ایستاده بودند انقدر کالسکه بود که حساب نداشت از خیابان هاید پارک
و شهر گذشته رسیدیم بگار سوار کالسکه بخار شدیم کالسکه‌های بسیار اعلی و طرفین کالسکه یکپارچه از بلور بود
از جاهای آباد و صحرا و چمن گذشتیم تا قصر وینزور از دور پیدا شد مثل قلعه چهار برجی بنظر میامد
نزدیک رسیده پیاده شده سوار کالسکه اسبی شدیم جمیع ملتزمین با هم بودند پای پله قصر پیاده شدیم
اعلیحضرت پادشاه تا پای پله استقبال کردند پائین آمده دست ایشان را گرفته بازو داده رفتیم
بالا از اطاقها و دالانهای قشنگ که پرده‌های اشکال خوب داشت گذشته داخل اطاق مخصوص
شده روی صندلی نشستیم پادشاه اولاد و متعلقان و خدام خودشان را معرفی کردند ما هم شاه
زاده‌ها و صدر اعظم وغیره را معرفی کردیم لرد شامبرلاند Lord Chamberland
که وزیر دربار پادشاهیست نشان ژارتیر Jarretiere مکلل بالماس را که بزانو بندند
معروف و از نشانهای بسیار معتبر انگلیس است برای ما آورد پادشاه برخاسته بدست خودشان نشان را
بپا زدند و حمایلش را انداختند جوراب بند بلند را هم دادند و اساس این نشان از قراریست
که در ذیل نوشته میشود مورخین را در باب نشان موسوم به ژارتیر که ادوارد سیوم پادشاه
انگلستان در سنه هزار و سیصد و چهل و نه عیسوی در قصر وینزور اختراع نمود دو عقیده است یکی آنکه
بیادگار فتح کرسی که فیلیپ چهارم پادشاه فرانسه را شکست داد این نشان را اختراع کرد دیگر اینکه
در یکی از مجالس بال جوراب بند کنتس دوسالیسبوری معشوقه ادوارد افتاده اسباب خنده حضار
شده بود پادشاه از کمال غیرت و علاقه که با او داشت جوراب بند را برداشته این عبارت را

اداکرد مفتضح باد کسیکه خیال بد بکند Honni soit qui mal y pense
که همین عبارت الحال در تسمه نشان زانوبند نقش است و گفت همین بند جوراب را بقدری محترم
خواهم کرد که همه برای تحصیل آن منت بکشید این شد که آن نشان اول دولت قرار داد و سوای
پادشاه انگلیس که رئیس اداره این نشانست و شاهزادگان انگلیس و سلاطین خارجه باحدی این نشان
داده نمیشود و عدد حاملین نشان هم از داخله و خارجه زیاده از بیست و شش نفر نباید باشد
خلاصه نشان را با احترام تمام گرفته نشستیم منهم نشان و حمایل آفتاب مکلل بالماس را با نشان بتصویر
خودم بپادشاه انگلیس دادم ایشانهم باکمال احترام قبول کرده بخود زدند بعد برخاسته سر میز رفتیم
سه دختر پادشاه و یک پسر کوچکی که هنوز از پیش ایشان جائی نمیرود و اسمش لیوپولد است نشسته بودند این
پسر امروز الی کالسکه باستقبال آمده بود بسیار جوان خوشگلی است لباس گوسی پوشیده بود وضع لباس گوسی
این است که زانو بالای ران یکشو فست یک دختر شانزده ساله پادشاه هم هست در خانه ایشانست هنوز
شوهر ندارد و دو دختر دیگرشان شوهر دارند شاهزادگان و صدراعظم لرد گرانویل وغیره بودند
نهار خوبی خورده شد میوه های خوب سر نهار بود بعد پادشاه دست مارا گرفته باطاق راحتگاه برد
خودشان رفتند قدری آنجا نشستیم سواره نظام زره پوش خاصه با یکفوج در میدان کوچک جلو
قصر ایستاده بودند بسیار سواره خوب و پیاده ممتاز است قشون انگلیس اگرچه کم است اما بسیار
خوش لباس و با نظم و خوش اسلحه و جوانهای بسیار قوی دارند موزیکانچیان بسیار خوب میزدند خلاصه
خیابان عریضی جلو قصر است که طولش یکفرسنگ است و طرفین آن دو ردیف درخت جنگلی کهن قوی
سبز بسیار بلند است زمین همه چمن است و گل و سبزه آمدیم پائین سواره کالسکه شده با صدراعظم
و لرد جهاندار از خیابان راندیم سایرین هم بکالسکه نشسته عقب ما میآمدند زن و مرد زیادی و زنهای
خوشگل و بچه و بزرگ از اهل خود وینذور در سر راه بودند و در خیابانها سواره پیاده با کالسکه می گشتند
خیلی تماشا داشت تا قدری که رفتیم جمعیت کم شد آهوی زیادی مثل گله گوسفند قریب هزار آهو در
چمنها و خیابانها ول کرده اند دسته دسته میچریدند و از آدم چندان وحشت نداشتند کسی هم نمیتواند آنها

اذیت کنند فی الحقیقه آهو نیست بلکه مانند مرال و آهو و شوکا حیوانیست بسیار خوب خلاصه خیابان
و درخت و چمن انتها ندارد دو فرسنگ رفتیم از خیابانی دیگر گذشتیم مثل بهشت طرفین خیابان درختهای
انبوه بلند همه گلهای بزرگ آبی رنگ و قرمز وغیره داده بود و از جنس خرزه انقدر با صفا بود که فوق
آن تصور نمیشد رسیدیم بدریاچه آبی بزرگ زن و دختر زیادی دور دریاچه بودند از دریاچه گذشته
بعمارتی کوچک بسیار با صفا رسیدیم که مال پادشاه هست انجا پیاده شده قدری میوه خوردیم شاه
زاده ها وغیره همه آمده رفتند سر راه آهن ما سوار قایق شده رفتیم آنطرف آب جمعیتی از زن و مرد
بودند قدری توی آب ایستاده رفتیم نمونه کوچکی از کشتی جنگی ساخته بودند بیست و چهار توپ
بقدر نیوزک داشت توی آنرا تماشا کرده آمده بیرون با قایق باز رفتیم بعمارت سوار کالسکه
شده از راه دیگر که باز همه چمن و خیابان و آهوی زیاد بود رفتیم به وینذزور و از انجا بکالسکه
بخار نشسته راندیم برای شهر جمعیت مثل صبح ایستاده بودند تعارف زیاد بعمل آمد تا رسیدیم
بمنزل عمارت وینذزور بسیار قدیم است و از خارج چندان زینت ندارد شبیه با بنیه قدیمه است
که از سنگ ساخته اند و سنگهایش همه بقدر آجر است یک برج بزرگی دارد و چند برج کوچک بلند اما
میان عمارت بسیار با زینت و قشنگ و پر اسباب اطاقها تالارها و دالانهای بسیار خوب موزه
اسلحه دارد سن پادشاه پنجاه سال است اما بنظر چهل سال مینماید بسیار بشاش و خوش صورت هستند
امشب را در خانه لرد مر Lord Maire حاکم شهر قدیم لندن مهمان شب نشینی و سوپه هستیم
شب را سوار کالسکه شده راندیم از عمارت ما تا منزل لورد مر یکفرسنگ تمام بود همه طرفین راه و
کوچه انقدر زن و مرد بود که حساب نداشت همه هورا میکشیدند منهم متصل با همه تعارف میکردم همه
کوچه ها از چراغ گاز روشن است علاوه بر آن از بامها و پنجره خانها روشنی الکتریسیته کوچه را مثل روز
روشن کرده بود و بعضی چراغهای گاز بشکلهای مختلف بالای خانها و کوچه وغیره درست کرده بودند شهر
و کوچه را آیین بسته بودند از عمارات عالی و دکاکین زیاد مرغوب و میدانها گذشته تا داخل دروازه
سیتی شدیم یعنی شهر قدیم لندن که لورد مر حاکم همین سیتی است دیگر اختیار بسایر شهر و محلات ندارد یعنی

سایر شهر حاکم ندارد و هر محله مشورتخانه دارد و اگر امری اتفاق افتاد که پلیس با سایر کرمه باشی آن
محله است رجوع میشود و هم بوزیر داخله رجوع میکنند پلیس این شهر هشت هزار نفر است همه جوانهای
خوب با لباس معین اهالی شهر زیاد از پلیس حساب میبرند هر کس به پلیس بی احترامی کند قتلش واجب است
خلاصه وارد و روانه لورد مر شده از پله بالا رفتیم تالاری بود ولیعهد انگلیس و روس با زنهایشان و همه
سفرای خارجه و شاهزادهای ما و غیره و شاهزادگان و شاهزاده خانمها و خانمهای معتبر و نجبا
و وزرای انگلیس بودند با هر دو ولیعهد دست داده تعارف کردیم این عمارت دولتی است
که حاکم لندن می نشیند اسم عمارت گیلدهال Guild Hall است سالی یک مرتبه حاکم را
با انتخاب اهل شهر باید عوض بشود اجزای حکومتی لباسهای عجیب داشتند کلاههای سمور بزرگ
خرقه و کاپهای زیر سمور و غیره در دست هر یک چوب باریک بلندی دست یکی شمشیر
و قداره بسبک قدیم جلو ما راه میرفتند خلاصه در همان اطاق ایستادیم لورد مر نطقی کرد جوابی دادیم
بعد با این تشریفات بتالار بسیار بزرگی که چهل چراغ و چراغهای گاز داشت رفتیم بزوجه ولیعهد
انگلیس بازو داده بودم زن و مرد زیادی بودند امشب سه هزار نفر دعوت شده بودند لورد
مر جبه که دامن پشتش خیلی دراز بود و بر زمین کشیده میشد پوشیده بود رفتیم صدر مجلس چند پله میخورد بالا
رفته روی صندلی نشستیم زنهای هر دو ولیعهد طرفین ما نشسته سایرین همه ایستاده بودند لورد مر بزبان
انگلیسی خطبه از روی نوشته در تهنیت ورود ما و دوستی و اتحاد دولتین انگلیس و ایران خواند همانرا
بزبان فارسی چاپ زده ورقی از آنرا بدست فارسی دانها داده بودند بعد از اتمام تقریر لورد مر
صدراعظم همان فارسی را با فصاحت تمام خواند ما هم جوابی دادیم لارنس صاحب بزبان انگلیسی
ترجمه کرد بعد از آن مجلس سلام منقضی شد بدست هر کس قلمی از مطلا که مداد داشت با ورقی که در آن
اسم نوشته بودند داده بودند که هر کس با هر کس میل دارد برقصد آنجا بنویسد جعبه طلائی هم پیشکش کردند
بعد مجلس رقص شد من در همان جا نشسته تماشا میکردم هر دو ولیعهد با زنها و غیره [illegible]
بعد از اتمام رقص بازو داده بزوجه ولیعهد انگلیس رفتیم برای سوپه که شام [illegible]

از تالارهای بزرگ دالانها و راهروهای زیاد که همه مملو از مرد و زنهای خوشگل بود و انواع
گلها و درختها که در گلدانها کاشته در دالانها و اطاقها گذاشته بودند گذشته رفتیم بتالار بزرگی که میز سوپه
چیده بودند قریب چهارصد نفر سر سفره بودند شخصی از اهل سیتی که نایب لرد مر بود عقب سر
من ایستاده بود و هر دفعه بصدای بلند اعلام باهل مجلس میکرد که حاضر باشند برای توست نمودن
یعنی که صاحبخانه بسلامتی بزرگان شراب میخورد و همه باید برخیزند و بخورند اول لورد مر
بسلامتی ما خورد و بعد ولیعهد انگلیس توست کرد بعد بار دیگر لرد مر توست کرد و هر دفعه آن شخص اهل مجلس را
قبل از وقت خبر میکرد خلاصه بعد از اتمام سوپه برخاسته رفتیم منزلهای خود خوابیدیم و در یک
کشتی هم که نصف شب بود و [illegible] جمعیت بود امشب در کالسکه با من ایشیک آقاسی
باشی و صدر اعظم بودند پادشاه انگلیس کتابی دارند که هر کس در قصر وندزور به دیدن
ایشان رفته اسم خود را در آن کتاب نوشته است من امروز نوشتم

روز بیست و پنجم ربیع الثانی

امروز رفتیم بکارخانجات ولویچ Woolwich که جبه خانه و توپخانه و آهنگرخانه دولت
انگلیس است از عمارات ما تا آنجا با کالسکه بیش دو ساعت راه است که همه را از توی شهر و
آبادی میرود و ولویچ که هم که شهریست در حقیقت محله از لندن و متصل به آبادی شهر است صبح سوار
شده رفتیم شاهزادگان وغیره هم با پیشخدمتان کشیک بودند از محلهای آباد شهر و از پل رودخانه
تامیز گذشته باز از کوچهای آخر شهر که اغلب صاحب کارخانه بود و کثیف و محله که همه از دود ذغال رویش
سیاه شده بود گذشته تا رسیدیم بقصبه و شهر ولویچ که جای بسیار معتبریست و سربازخانهای
سواره و پیاده دولت انگلیس همه در آنجاست کنار رودخانه تامیز واقع است دوک
دکامبریج و پرنس الفرد و پرنس ارتور جنرال ... و امیر توپخانه و حاکم نظامی ولویچ و سایر سر
کردهای توپخانه و پیاده وغیره همه باستقبال آمده و جلو ما افتادند ما با کالسکه راندیم برای
تماشای کارخانجات خیلی راه از کوچه و بازار عبور شد جمعیت زیادی بود طرفین راه هورا

(انگلیس ۹۱) میکشیدند منهم تعارف میکردم تا رسیدیم بکارخانها پیاده شده توی کارخانجات رفتیم
حالا رسم است توپها را با قالب نمیریزند آهن تخته را با اسبابی که دارند لوله میکنند بهر اندازه
که توپ بخواهند بعد از آن بکارخانه دیگر برده زیر چکش بخار گذارده فشار داده میکوبند و جوش
میدهند توپ میشود گفتند این طور اعتبارش بیشتر است یکیک کارخانها را دیدیم جائی توپ
خان دار میکنند جائی دیگر میپرند جائی سوراخ میکنند جائی چکش میزنند توپهای زیادی مصرف
قدیم در جلو کارخانها گذاشته و گلوله و اسباب زیادی چیده بودند جبه خانه همه انگلیس اینجاست
بعد از گردشها و رفتن نزدیک کورهای آتش که خیلی گرم بود سوار کالسکه شده راندیم بعمارت
اول که از پهلویش گذشته بودیم نهار آنجا حاضر کرده بودند تالاریست که صاحب منصبان
بری و بحری و توپخانه آنجا نهار میخورند جای خوبی بود نهار خوردیم بعد از نهار سوار اسب صباح
الخیر شده با پسرهای پادشاه و دوک کامبریج و سایر صاحب منصبان رفتیم بصحرائی که
چمن بود برای مشق توپخانه چندان هم وسیع نبود متجاوز از بیست هزار زن و مرد دور صحرا و چمن
برای تماشا ایستاده بودند هفتاد عراده توپ بزرگ و کوچک بود از قراریکه گفتند این
توپخانه تازه از هندوستان آمده است و باز خواهد رفت توپچیها و صاحب منصبان خوش
لباس بودند توپهای انگلیس مثل قدیم است از دهن پر میشود مشق توپ کردند اول عقب
بر میگشتند توپخانه سواره پیاده از حضور گذشته بعد دوباره یورتمه آمده گذشتند بعد یورتمه آمدند
بعد دوان دوان آمدند بعد مشق مثلیات کردند یکی از توپهای نوچه را هم بما پیشکش کردند
بعد سوار کالسکه شده از همان راهی که آمده بودیم برگشتیم بمنزل شب را باید بتماشاخانه برویم رخت
پوشیده با امیر آخور پادشاه که مرد عاقلی است و لورد شامبرلان بکالسکه نشسته راندیم جمعیت
زیادی بود در راه با همه تعارف کرده رسیدیم بتماشاخانه ولیعهد انگلیس و روس و زوجه هر دو
و شاهزاده خانمها و بزرگان همه بودند تماشاخانه بسیار بزرگ شش مرتبه خوب بیست پردهای
خوب نشان دادند جمعیت زیاد بود ... Patti را که از خوانندهای معروف

فرنگستان است مخصوصاً فرستاده از پاریس آورده بودند بسیار خوب خواند بسیار زن
خوشگلی است مبلغ گزافی گرفته بلندن آمده بود دیگری هم بود البانی نام Albani
از اهل کانادای ینگی دنیا بسیار خوب خواند کارهای خوب کرد بالاخره برخاسته رفتیم منزل

روز بیست و ششم

امروز بعد از نهار رفتیم بباغ وحش حسام السلطنه و نصرة الدوله با من در کالسکه نشسته پیش
خدمتها و غیره هم همراه بودند چون روز یکشنبه بود کوچها خلوت بود همه مردم توی چمنها و باغها
بگردش رفته بودند چندین هزار نفر دیده شد که توی چمنها خوابیده بودند باز کالسکه مارا که میدیدند
از اطراف دویده می آمدند هورا میکشیدند خلاصه راه دوری بود از کوچها و میدانها و غیره
عبور کرده تا رسیدیم بباغ وحش پیاده شدیم کالسکه زیادی در باغ و کوچه بود معلوم شد جمعیت
زیادی بواسطه روز یکشنبه بباغ وحش آمده اند رئیس باغ که مردی پیر و گوشش هم سنگین بود
آمد [illegible] هم فرانسه میدانست صحبت کردم زن و مرد زیادی بود ما از میان کوچه تنگ مرد
و زن عبور میکردیم و متصل هورا میکشیدند انصافاً نیست که قلباً بما میل دارند و زیاده
از حد احترامات و ادب حرکت میکنند خلاصه وحوش اینجا از قفس بقفس علیحده از هم جدا ساخته
اند چند حیوان عجیب اینجا بود که جای دیگر دیده نشده بود اول Hippopotame
ایپوپوتام است که اسب دریائیست چیز غریبی است سه عدد بود یعنی یک جفت نر و ماده و یک
بچه هم همانجا زائیده بودند بچه هم خیلی بزرگ بود در بیرون آب ایستاده و بزرگها توی آب
بودند غذا بدهنش می انداختند دهنش هم مثل یک دروازه باز میکردند انیابهای بسیار درشت
داشت بسیار عظیم الجثه بود آنچه من فهمیدم کرگدن دریائیست ثانیاً میمونی بود بسیار بزرگ
کریه المنظر بعینه انسان بخصوص دست و پایش خیلی شبیه بانسان است صاحبش میرقصاند پا
بزمین میزد و میایستاد حرف میزد انگلیسی بلد بود بعد جلو جلو ما راه افتاد میل داشت دستهایش
را گرفته راه میبرند بعد بقفسش هم نهادند اخلاق حسنه و چیز غریبی داشت بند بازی میکرد ثالثاً شیر

و رو باه بحریست که هر دو توی حوض آبی بودند دو حیوان عجیب بود شخصی بزبان فرانسه با آنها حرف میزد بسیار تیز هوش بودند جثه شیر خیلی بزرگ است مثل پشم نازکی دارد دست و پایش ببال ماهی و پر شب پره شبیه است اما با همانها بسیار تند راه میرفت در کنار و وسط حوض سکوئی بود و صندلی گذاشته بودند روی صندلی هم میرفتند می نشست روباهش هم شبیه بشیر بود اما کوچکتر میرفتند زیر آب مستحفظ صورت میزد همان آن از آب بیرون میآمدند روی سکوی حوض نشسته مستحفظ را ماچ میکردند میگفت یک ماچ دو ماچ هرچه میخواست او را ماچ میکردند بسیار تماشا داشت زرافه میمونهای خیلی کوچک بقدر موش سلطانیه دیده شد بسیار غریب فیل و کرگدن و شیر یال دار پلنگ سیاه ببر وغیره مرغ و طوطیهای الوان بود غیر ازین هم بسیار جاها بود خسته بودم نتوانستم بگردم جمعیت زیاد هم بود معاودت بمنزل شد

روز بیست و هفتم

امروز برای سان کشتیهای جنگی باید برویم به بندر پورتسموت [illegible] که یکی از بنادر معتبره جنگی انگلیس است صبح زود برخاسته کسالت هیچ اپی داشتم رخت پوشیده سوار کالسکه شده با صدر اعظم و شاهزادها وغیره رفتیم سر راه آهن پورتسموت جمعیت زیادی بود رفتیم توی کالسکه قدری معطل شدیم تا ولیعهد انگلیس و ولیعهد روس بازنهایشان وغیره آمدند آنها هم در کالسکه دیگر یعنی در ردیف کالسکه ما نشسته راندیم همه راه آباد و سبز و خرم و جنگل کاج بود دو ساعت کمتر راه طی شد تا رسیدیم به پورتسموت شهری معتبر و بندر جنگی عظیمی است قلاع و باستیانهای سخت دارد در اسکله پیاده شدیم حاکم شهر با اجزای خودش آمده نطقی کردند تعارف رسمی بعمل آمده توپ زیاد از خشکی و دریا انداختند داخل کشتی ویکتوریا البرت که کشتی مخصوص پادشاه و تند رو و بزرگ و خوبیست شدیم با ما ولیعهد و شاهزادها و سردارهای انگلیس وغیره کپتان این کشتی سیمس پرنس لینارست نهاری حاضر کرده بودند ما و سایرین رفته در اطاق کشتی سر نهار نشستیم بعد ولیعهد انگلیس گفت برخیزید برویم بالای کشتی باید کشتیها سلام بدهند

برخواسته رفتیم بالا همه آمدند دو پسر کوچک ولیعهد انگلیس هم با لباس ملاحی آمده بودند
ایستادیم کشتیهای جنگی قریب پنجاه فروند مثل کوچه در دریا از دو طرف ایستاده لنگر انداخته بودند
شلیک کردند ملاحان رفته بودند روی دکلها داد میزدند هورا میکشیدند سایر تماشاچیان هم
که از لندن و بنادر وغیره آمده بودند در کشتیهای تجار و قایقهای بزرگ و کوچک از حد بودند
روی دریا از تماشاچی سیاه شده بود همه هورا میکشیدند بیرقهای نشان ایران را در همه کشتیها
زده بودند یک هنگامه بود رفتیم تا نزدیک جزیره ویت Wight که در همین دریای
مانش و جزیره بسیار قشنگی است شهری در همین جزیره بغل کوه نمودار شد موسوم به راید که خانهای
بسیار قشنگ مرتبه بمرتبه داشت در این جزیره پادشاه قصری دارند که با شوهرشان ساخته اند
موسوم به اسبورن Osborne از دور پیدا بود علی الظاهر خوب عمارتی مینمود روی تپه
واقع و دورش جنگل و چمن بود از آنجا گذشته از میان کوچه کشتیهای جنگی عبور شد همه توپ
انداختند سلام دادند بعد از اتمام گردش باسوار قایق شده بجهت ملاحظه دو کشتی اول بکشتی آژنکور
Agincourt رفتیم که بزرگترین کشتیهای جنگی دولت انگلیس است کپتان این کشتی موسوم
به فیلیپس هورنبی با صاحب منصب زیاد اینجا بود طول کشتی صد و پنجاه قدم بیشتر بود در روز یازده
هزار اسب بخار داشت توپهای بسیار بزرگ داشت بعضی توپها در طبقه بالا و اکثر در مرتبه پائین
بود رفتیم پائین همه جاهای آتشخانه و جای خوراک ملاحان وغیره را دیدیم شیپور کشیدند که حاضر
جنگ شوند در یکدقیقه کل ملاحان از طبقه بالا پائین آمده بجا یکی تمام مشق جنگ کردند توپهای
باین عظمت را با اسبابیکه داشت میگرداندند بسیار تعجب داشت بقدر سی عراده توپهای بسیار
بزرگ بود کشتی هم زره پوش است از این کشتی با قایق رفتیم بکشتی دیگر موسوم بسلطان این کشتی
هم بسیار بزرگ و از هر دو رو زره پوش هم ناخدایش وزیارت توپهای این کشتی کمتر اما بسیار
بزرگتر بود بعد از ملاحظه پائین توی قایق نشسته رفتیم بکشتی خودمان در قایق ما ولیعهد
روس و انگلیس و زنهایشان و معتمد الملک و دوک دکامبریدج وغیره بودند یک کشتی تجار

کوچکی قایق ما را میکشید همینکه بپای پله کشتی ما رسید از آنجا گذشته رفت زیر چرخ بخار کشتی
همان آن چرخ بخار هم بحرکت آمد کم مانده بود دنده چرخ بخورد بقایق ما اگر خدا نکرده یک پره میخورد
همه غرق میشدیم الحمد لله چرخ ایستاده ما بخیر گذشته آمدیم بالای کشتی برگشتیم به بندر پورتسموت
آنجا در اطاقی ناهار حاضر کرده بودند خوردیم بعد سوار کالسکه شده رفتیم کارخانجاتی را
که اسباب کشتی بخار و از هر قبیل میساختند گشتیم بسیار تماشا داشت از آنجا پله را گرفته بالا
رفتیم کشتی بسیار بزرگ جنگی میساختند توی کشتی رفتیم عمله جات کار میکردند اسم کشتی را ناصرالدین
شاه گذاشته بودند پائین آمده سوار کالسکه بخار شده راندیم برای شهر غروبی رسیدیم شب را
به مجلس کنسرت یعنی ساز و آواز که در عمارت البرال است Albert Hall باید
برویم شب را بعد از شام سوار کالسکه شده با صدراعظم وغیره رفتیم از هاید پارک گذشته
داخل عمارت شدیم ولیعهد انگلیس و روس با همه صاحبمنصبان انگلیس وغیره بودند اول داخل
دالانی شدیم که عرضش تجاوز از شش هفت ذرع و سرش با شیشه پوشیده بود گویا آهن هم بود
طرفین دالان همه اسباب کارخانجات دیده شد شیرینی سازی سیگار سازی و توتون
سازی رشته آش که فرنگیان ماکارونی Macaroni میگویند شربت
آب لیمو سازی او و سلس سازی که بطرها را در آن واحد پر نموده سرش را محکم میکردند قوطی حلبی
سازی ابریشم کشی پارچه بافی چاپ روزنامه و همچنین انواع و اقسام کارخانجات صنایع که بود
می آید در حال ساختن این اسبابها و کارها درست میکردند خیلی مفصل بود ریاست این اکسپوزیسیون
با بزرگان انگلیس مثل لرد گرانویل وزیر دول خارجه وغیره است آنها هم پیش پیش راه میرفتند
ولیعهد انگلیس و روس وغیره همه بودند خیلی تماشا کرده از پله زیادی بالا رفته رسیدیم بتالار با
صفا که همه با پرده های اشکال و رنگها وغیره بود پرده های روغنی اشکال بسیار خوب که در هیچ
جا پرده باین خوبی ندیده بودم رئیس این پرده ها پرنس الفرد پسر پادشاه انگلیس است که رئیس
بحریست و این پرده ها را صاحبمنصبان و اجزای بحریه هر یک بخیال خود نقاشی کرده باینجا

فرستاده اند خلاصه از این تالارها گذشته باز بالاها افتادیم که امتعه که در کارخانها
زیر میسازند اینجا آورده برای فروش می چینند زنها و دخترهای خوب چه در کارخانهای پایین مشغول
کار چه در بالا مشغول فروش امتعه بودند از آنجا گذشته رسیدیم بجائی مثل بهشت همه این بالاها
و عمارات و کارخانها از چراغ گاز بطورهای مختلف عجیب روشن بود اصل کونسرت در محوطه
ایست بسیار بزرگ که سقفش بطور گنبد بسیار وسیع بلند است و دور این گنبد هفت مرتبه
دارد که همه جای نشستن مردم است همه مملو از زنهای خوشگل با زینت جمعیت زیاد همه از نجبا
و بزرگان سطح زمین هم از مرد و زن پر بود چراغهای زیاد از گاز روشن بود ما هم رفتیم پایین
توی آنهمه جمعیت صندلیها چیده بودند با ولیعهد انگلیس و روس و بزرگان ایران و وزرا و اعیان
انگلیس همه به ترتیب روی صندلیها نشستیم جلو ما ارغنون بسیار بزرگی که بقدر یک عمارت است
ستونهای آهنی و لولهها دارد که صدای ساز از آنها در می آید بقدر چنار متصل بیک ضلع دیوار
عمارت بود در چپ و راست ارغنون هشتصد نفر دختر و زن بسیار خوشگل چهار صد اینطرف چهار
صد نفر آنطرف بمراتب نشسته بودند همه سفیدپوش چهار صد نفر حمایل آبی داشتند چهار صد نفر
حمایل قرمز بالای سر این زنها پسرها با لباسهای خوب آنها هم هشتصد نفر میشدند همه اینها به
آهنگ بسیار خوش بنوای موزیکان و ارغنون میخواندند ارغنون را یکنفر میزد صدایش خیلی دور
میرفت بسیار خوب زد اما بادش را بنجار میدهند و الا یکنفر چطور میتواند با پا یا با دست
باد بدهد موزیکانچی زیادی هم در مراتب پایین بود چنین مجلس تا حال کسی ندیده است
دوازده هزار نفر بودند از احدی صدا در نمی آمد همه آسوده گوش میدادند و تماشا میکردند
خلاصه یکساعت بیشتر طول کشید بعد از اتمام رفتیم به منزل خوابیدم

روز بیست و هشتم

امروز باید دو ساعت بعد از ظهر برویم بقصر وینزور برای قشونیکه پادشاه میخواهد هندستان
صبح از خواب برخاستم وزیر هند و وزیر دول خارجه و صدر اعظم انگلیس بحضور آمدند خیلی

صحبت شد یکساعت و نیم طول کشید صدر اعظم هم بود مجلس خوبی گذشت بعد رفتیم سر نهار صدر
اعظم آمده عرض کرد که وزیر هند معطل است میخواهد اجزای خود را معرفی کند و اهالی شهرهای انگلیس
ادرس یعنی عریضه تهنیت ورود آورده میخواهند بخوانند رفتیم توی تالار از شهرهای بزرگ
انگلیس وکلا آمده بودند تهنیت ورود عرض کردند اجزای سفارت ایران معرفی شدند یهودیهای
لندن مجوسها ارامنهٔ منچستر وغیره همه ادرس و نطق داشتند عرض کردند بعد وزیر هند اجزای
خود را معرفی کرد زیاد بودند از جمله گولد سمیت که سرحد سیستان و بلوچستان رفته بود اسمیت
تلگرافچیهای طهران وغیره بودند بعد سوار کالسکه شده رفتیم براه آهن ولیعهد انگلیس و روس و
زنهایشان وغیره و ملتزمین ما اکثری بودند سوار شده رفتیم به وندزور قصر وندزور در حقیقه
قلعهٔ محکمی است از قدیم با سنگ ساخته اند روی تپه واقع است دم پله قصر پیاده شدیم پاد
شاه بانو تا پای پله بپذیرائی آمده بودند با ایشان دست داده رفتیم بالا همه آمدند قدری
ایستادیم بعد من با هر دو ولیعهد و سایرین پائین آمده سوار اسب شدیم من سوار اسب
یمین الدوله شدم جنرالها و صاحبمنصبان انگلیس با یکدسته سوارهٔ نظام همه جلو افتادند از
خیابان طویل جلو عمارت راندیم برای آخر خیابان که آنجا وسعت کاه میدان مشق است یکفرسنگ
درست راه بود طرفین راه زن و مرد بطوری ایستاده بودند که مجال عبور نمیدادند و متصل هورا
می کشیدند بطوریکه از صدای آنها اسبهای همراهان رم میکردند و دیوانگی مینمودند اما اسب
من بواسطهٔ طول سفر و صدمه که در دریا و راه آهن دیده بود هیچ چیز رم نمیکرد و آرام بود خلاصه
همان طور رفتیم الی آخر خیابان نزدیک میدان مشق آنجا ایستادیم تا پادشاه و زنهای هر دو
ولیعهد که با ایشان در یک کالسکه نشسته بودند برسند آنها که نزدیک شدند ما هم راندیم
پادشاه عقب ما بودند رفتیم میدان مشق چمن وسیعی بود دورش درخت و جنگل زیاد یکطرف بطور
نیم دایره زن و مرد تماشاچی آنقدر ایستاده بودند که حساب نداشت ده دوازده اطاق
چوبی وغیره خوب مثل چادر بقطار ساخته بودند که مردها و زنهای اعاظم و اشراف بردیف طبقه

به طبقه نشسته بودند بیرقهای شیر و خورشید و بیرق انگلیس را همه جا جلو این صف دایره
زده بودند دو بیرق بزرگ هم یکی علامت ایران دیگری انگلیس در مرکز دایره بپا کرده بودند
کرناها با سلیقه تمام خلاصه رسیدیم بزیر بیرق ایستادیم پادشاه هم آمده ایستادند توی کالسکه
تعارف بعمل آمد بعد من و ولیعهدها و دوک کامبریج و غیره رفتیم از جلو صفوف قشون گذشته
باز آمدیم دم کالسکه پادشاه ایستادیم امروز هوا ابر و مستعد باران بود خدا را شکر کردیم که باران
نیامد صفت هشت فوج بودند سه چهار فوج خاصه که با لباسهای بسیار خوب و کلاههای پشم بسیار
بزرگ از پوست خرس و غیره داشتند بسیار کلاه مهیبی بود این افواج بسیار خوب بودند دو
فوج با لباس اکوس بودند یکفوج دیگر هم باسم ولیعهد انگلیس است که فوج روی هم رفته قریب هشت
هزار نفر میشدند بسیار خوب مشق کردند چند دفعه میدان را دور کردند بعد دور رفته مشق شلیک
کردند شمشیر مرصعی بدست خودم بدوک دکامبریج سپهسالار انگلیس دادم با پادشاه بسیار
صحبت شد خلاصه بعد از تمام مشق که نزدیک بغروب بود من با همه ولیعهد و دوک دکامبر
یدج و غیره تا قصر وینزور که یکفرسنگ راه بود همه را از توی جمعیت دوانده تا رسیدیم بقصر
پیاده شده رفتیم [illegible] در اطاق خلوتی راحت شدیم بعد از نیم ساعت باز رفتیم پیش پادشاه وداع
کرده رفتیم براه آهن امشب درخانه لرد گرانویل وزیر دول خارجه بشام و بال موعود بودیم چون ولیعهد
انگلیس و زنها ایشان خسته بودند از وینزور تلگراف کرده بودند که امشب مهمانی موقوف باشد
بواسطه این تلگراف شام را منزل خوردم اما چون وعده داده بودم برای شب نشینی و بال رفتیم
خانه وزیر خارجه اما بال در فورن افیس Foreign Office یعنی در وزارتخانه خارجه
دولتی بود ولیعهدها و غیره بودند رفتیم آنجا عمارت عالی بسیار خوبیست زن وزیر خارجه آمد
جلو دست باو داده از پلها بالا رفتیم گل و درخت زیادی در پلها و راهروها چیده بودند همه
نجبای انگلیس از زن و مرد سفرای خارجه همه با زنهایشان موعود بودند رفتیم در اطاقی نشستیم میزی
بود دورش صندلی بعد برخاسته دست زن وزیر خارجه را گرفته در اطاقها و پلها راه رفتیم

بعد با همه تعارف کرده بمنزل رفته خوابیدم

روز بیست و پنجم

امروز به گرینویچ باید برویم نه متصل بشهر است نه خارج کنار رودخانه تایمز واقع است و در حقیقت از محلات
دور دست شهر حساب میشود صبح زود از خواب برخاستم صدر اعظم بود با معتمد الملک و لرد مهماندار
در کالسکه نشسته راندیم از کوچهای شهر گذشته داخل سیتی یعنی شهر قدیم لندن شدیم از کوچه معروف
به رژان استریت Regent Street که همه دکاکین مرغوب بود گذشتیم همه خرید و فروش
اینجا میشود کوچه بسیار مشهوریست آنقدر جمعیت و ازدحام و کالسکه بود که آدم حیران و مبهوت
میشد باز از کوچها عبور نموده داخل قلعه قدیم لندن شدیم حاکم قلعه که جنرالیست با همه اعیان و اشراف
سیتی آمدند دیوار و بروج قلعه همه از سنگ و جواهر و اسلحه و غیره سلاطین قدیم در اینجا ضبط است
میخواستم امروز تماشا کنم فرصت نشد رسیدیم بلب رودخانه تایمز یکفوج سرباز موزیکان و غیره
ایستاده بودند جمعیت هم بطوری بود که آدم حیرت میکرد همه لب رودخانه را فرش کرده بیرق
زده بودند صاحبمنصبان و بزرگان انگلیس همه بودند کشتی بخار بزرگ خوبی برای ما حاضر کرده بودند
ولیعهد انگلیس و ولیعهد روس باز نهایشان و غیره همه قبل از ما آمده در کشتی دیگر نشسته بودند ما که رسیدیم
همه همراهان و شاهزادگان ما هم سوای عماد الدوله حاضر شدند رفتیم بکشتی هوا بسیار سرد بود و باد
بدی می‌آمد دود کشتیها و کارخانها را توی کشتی می‌آورد این رودخانه جزر و مد دارد و صبح الی ظهر
آب زیاد است از عصر آب کم میشود بطوریکه یکذرع دو ذرع تفاوت میکند از انگلیسها دیوک مولن
طامسون لاردینسون و غیره بودند کشتی ما جلو و کشتی ولیعهد ما عقب افتاده راندیم آنقدر تماشاچی
روی کشتیهای بخاری و شراعی بودند که حساب نداشت قایق کوچک و بزرگ بسیار بود و
همه همراه می‌آمدند از وسط لندن گذشتیم طرفین رودخانه همه عمارت و کارخانه و بناهای عالیست
داخل دوک Dock شدیم دوک یعنی حوضهائیست که برای کشتیها ساخته‌اند کشتیهای
تجارتی و غیره را در اینجا تعمیر میکنند و لنگر انداخته بارگیری متاع تجارتی مینمایند یا از متاع خالی
میکنند انبارهای مال التجاره هم در لب دوک ساخته شده است اسباب جراثقالی دارند

(انگلیس) بسیار بزرگ که بارهای تجارتی را از کشتی به خشکی یا از خشکی بکشتی بآسانی حمل میکنند و برای
این دو کهادری از آهن ساخته اند برودخانه که وقت عبور و مرور کشتی بآسانی باز و بسته میشود عرضش
کم است کشتی بزرگ بصعوبت داخل میشود اینقدر کشتی و تماشاچی دیده شد که انسان تعجب میکرد
که این همه مخلوق کجا بوده اند و همه با بیرقها و زنهای خوشگل زیاد بودند خلاصه باز از دوک خارج شده
برودخانه تایمز افتاده راندیم همین طور جمعیت توی کشتیها چه همراه ما می آمدند چه در طرفین راه
ایستاده تماشا میکردند همه جا توپ می انداختند راه زیادی رانده وارد گرینویچ شدیم اینجا
مدرسه بحری انگلیس است و عمارات عالیه دارد از کشتی درآمده رفتیم بعمارت وزیر بحری که بسیار
عمارت بزرگ کهنه ایست دویست سال است ساخته شده است ولیعهد با زنهایشان
وغیره بودند در این تالار اشکال سرداران قدیم و بعضی جنگهای بحری بیست شاه نشینی داشت پله
میخورد رفتیم بالا میز نهاری آنجا برای ما چیده بودند با شاهزادگان وغیره نشستیم میز نهار سایرین
خیلی طولانی جمعیت زیادی از مرد و زن نهار خوردند بعد از نهار رختهای خونی لورد نلسن را
Lord Nelson که در جنگ بود بما نشان دادند گلوله به اپولیت او خورده بشانه
اش فرو رفته بود جلیقه سفید او که خونی بود دیده شد این جنگ معروف به ترافالگار است
که کشتیهای انگلیس با فرانسه و اسپانیول جنگ کردند و با وجودیکه لورد نلسن کشته شد باز فتح را
انگلیسها کردند خلاصه بعد رفتیم ولیعهد با زنهایشان وداع کرده رفتند من خواستم برصد
خانه بروم رفتیم بمیدان مدرسه بحریه کشتی جنگی بزرگی با تمام اسباب وسط میدان بود برای تعلیم اطفال
بحری که در آنجا مشق عمل بحری میکنند بقدر پانصد شاگرد بحری هم صف کشیده بودند ایستادیم
قدری مشق کردند بعد سوار کالسکه شده رفتیم برای برج رصدخانه روی تپه بلندی ساخته اند
پلهای سنگی دارد و دوربین های بزرگ توی برج مانندی قرار داده اند که آن برج را با اسباب میگردانند
و بهر طرف که بخواهند دوربین حرکت میکند منجم باشی معروفی دارد که چندین دفعه با بالون بهوا رفته است
چشم انداز بسیار خوبی شهر لندن و اطراف رودخانه تایمز داشت بعد آمدیم پائین سوار شده رفتیم

باسکله سوار همان کشتی شده راندیم آب رودخانه طرف عصر بواسطه جزر و مد کم میشود این
دفعه چون از دوکها برنگشته از راه راست رودخانه رفتیم از زیر چندین پل معظم آهنی و سنگی گذشتیم
جمعیتی پیاده زیاد ایستاده بودند تا رسیدیم بجای پارلمنت عجب بنای عالیست بروج بلند دارد گفتند دوازده
کرور خرج بنای اینجا شده است پارلمنت طرف راست رودخانه است و مقابل آن طرف
چپ مریضخانه سنت توماس Saint Thomas که بسیار عالی است از کشتی درآمده
سوار کالسکه شده راندیم برای منزل شب را در مرتبه بالای همین عمارت ما مجلس بال است
شب رفتیم بالا همه بودند دست زوجه ولیعهد را گرفته رفتیم نشستیم همه رقصیدند رقص متعارف
بال بعد مردا کوسی بالباس اکوس آمده نی انبان زدند مثل سورنای ایران صدا میداد پرنس الفرد
پرنس ارتور و دیگران رقص اکوسی کردند خلاصه بعد از این رقص مجلس بهم خورده رفتیم اطاق دیگر
برای سوپه غذا و میوه وغیره سرمیز چیده بودند همه خوردند شاهزاده هندی هم بود بعد پایین
آمده خوابیدیم فردا باید برویم شهر لیورپول و منچستر و قصر ترنتام که مال دوک دوسوترلاند است

روز پنجشنبه سلخ ربیع الثانی

صبح زود از خواب برخاستم سوار کالسکه شده راندیم معتمد الملک و لرد مورلی توی کالسکه
نشستند صدر اعظم و شاهزادها و اعلی در لندن ماندند خلاصه از کوچه رژان استریت گذشتیم
که دکاکین بسیار خوب پر اسباب دارد از همه چیز دنیا مهمانخانه بسیار عالی هم که اغلب ینگی
دنیائیها اینجا منزل میکنند در همین کوچه دیده شد اسمش مهمانخانه امریکائیست رفتیم بگار
رسیدیم سوار کالسکه بخار شده راندیم از لندن تا لیورپول پنج ساعت راه است و پنجاه
فرسنگ مسافت امروز کالسکه بخار خیلی از سوراخهای کوه گذشت زمین پست و بلند داشت
همه جا جنگل و سبزه و زراعت و آبادیست از شهرهای بزرگ و کوچک که سر راه بود گذشتیم
شهر استوک که کارخانه چینی سازی بسیار معروف دارد سر راه بود چینی انگلیس را اینجا میسازند
نزدیک شهر لیورپول از سوراخ بسیار طولانی عبور شد که پنج دقیقه طول کشید بعد از گذشتن

۱۰۲ (لیورپول) بلافاصله کارلیورپول پیدا شد جمعیت زیاد از حدی حاضر بودند امروز وسط راه از پل
بسیار بزرگ بلندی عبور شد که بر روی رودخانه مرسی Mersey ساخته اند که همین رودخانه
از وسط شهر لیورپول گذشته داخل دریا میشود طول رودخانه زیاد نیست اما عریض و عظیم است
خلاصه از کار در آمده سوار کالسکه شدیم حاکم و صاحبمنصبان و بزرگان شهر دم کار حاضر بودند
حاکم سوار کالسکه شده جلو افتاد ما هم از عقب معتمد الملک و لورد پیش ما بودند شهر لیورپول
شهر و بندر تجارتگاه بزرگ انگلیس است که اغلب با ینگی دنیا مراوده دارد از ینگی دنیا تجارت
گندم و پنبه زیاد میکنند گندم انگلیس کفایت خوراک خودشان را نمی کند مهاجرین زیاد از
انگلیس و المان وغیره ازین بندر به ینگی دنیا میروند از قراریکه معلوم شد سالی زیاده از دویست هزار
نفر مهاجر ازین بندر به ینگی دنیا میروند که هیچیک از آنها دیگر بر نمیگردند خاک فرنگستان یک کمپانی
معتبری برای فرستادن مهاجرین دارد دو کشتی بزرگ هم از مهاجرین روی رودخانه جلو شهر لنگر
انداخته بود امروز صبح بنا بوده است بروند محض تماشای ما مانده بودند امشب خواهند رفت
اسم یکی از آن دو کشتی اوسیانی و خیلی بزرگ و هزار نفر مهاجر در آن بود خلاصه انقدر جمعیت در
طرفین راه بود که حساب نداشت و راه را تنگ کرده بودند کالسکه نمیتوانست عبور کند از بالای
پنجره ها با مهاکوچها انقدر هورا میکشیدند که گوش آدم کر میشد یکنفر پیره زن با طفل در شهر بود که تماشا
نیامده باشد شهر تجارت و صنعت است مردمان کارگر بسیار دارد بالنسبه با اهالی لندن اینجا فقیر
بسیار دیده شد که از صورتشان معلوم بود که بصعوبت امر معاش میکنند رانند بمیدان کاهی رسیده
پیاده شده داخل عمارت سن ژورژ Saint-George شدیم تالار و ایوان بزرگی
بود تختی بالای سکوی تالار گذاشته بودند آنجا نشستیم زن و مرد زیادی در تالار بودند حاکم خطبه
خواند نطقی از دوستی و اتحاد دولتین ایران و انگلیس کرد ما هم جوابی دادیم لارینسون ترجمه کرد طمسون
و دیکسون هم بودند بعد برخواسته باز سوار شده راندیم برای عمارت حاکم نشین عمارت خوبی بود
در اطاق قدری معطل شدیم باران کمی هم آمد بعد از انجا رفتیم در تالار بزرگی میز نهار گذاشته بودند

انگلیس ۱۰۳

نشستیم میوه وغیره خوردیم حاکم بسلامتی ما توس کرد بعد نهار تمام شد جمعیت زیادی در بیرون
وتوی حیاط عمارت جمع شده بودند رفتیم جلو پنجره قدری با آنها تعارف کرده بعد رفتیم باز باطاق خلوت
قدری ایستاده رفتیم پائین سوار کالسکه شده راندیم برای لب رودخانه نشستیم بکشتی سایرین هم
همه آمدند الی دهنه دریا رفته مراجعت کردیم رودخانه بسیار عریض و از دو طرف شهر است
هوای شهر سرد بود بعد برگشته بکالسکه نشسته از میان جمعیت گذشته رفتیم بگار سوار کالسکه شده
از راهی که آمده بودیم برگشته بفاصله سه ساعت بقصر ترنتام که ملک دوک دوسترلاند است
رفتیم کالسکه بخار دم در باغ ایستاده دوک و اتباعش حاضر بودند سوار کالسکه شده راندیم چمن
خیابان گل و سبزه هائیکه در وینزور دیده شد اینجا هم بود توی چمن میچریدند خانهای تکتک
دوک برای باغبانها و سرایدارها وغیره ساخته است مهمانخانه هم ساخته معبد کوچکی دارند
رسیدیم در قصر پیاده شده وارد اطاقها شدیم رفتیم بگرمخانه مخصوص که توی عمارت بود تمام
گلها و درختهای خرما وغیره در آنجا دیده شد که کمتر جائی بود حوضی در وسط بود کوچک بدو
زن لخت نشسته از مرمر روی فواره ساخته بودند از زیر آن آبی جاری بود بسیار صاف عطر
گلها در آنجا پیچیده بود بخصوص عطر یکنوع زنبق سفید بزرگ و ابلق تخم ژاپونی که زیاده از حد
خوشگل و معطر بود آنجا قدری نشسته غلیانی کشیدیم بعد رفتیم بجلوخان عمارت که باغ بزرگیست
اما درختهای کوچک سرو و کاج و درختهای شبیه بنارنج که توی چلیک کاشته در باغچها گذاشته و سرشا
گرد کرده بودند باغچهای بسیار وسیع قشنگ پرگل بانواع اقسام باقی زمین و خیابان چمن مثل مخمل
فوارهای زیاد در حرکت جلو این باغ و باغچه دریاچه طبیعی است طولانی کج و معوج که توی آن چند
جزیره کوچک است همه با جنگل و گلکاری و خیابان که با قایق آنجا میروند دور این دریاچه تپه‌ها است
همه جنگل سبز و خرم و اطراف این باغ و باغچها همه خیابانهای سرپوشیده از درخت گل و تاک چفتهای
مو را از آهن ساخته اند آنطرف چفتها و خیابانها گرمخانهای دوکست که بسیار تمیز و انواع گلها
و برگهای رنگارنگ یکی دنیا وغیره دارد میوه بانن که چیز باکول خوبیست مثل کدوی کوچک تازه دارند

(انگلیس ۱۴۰) انار نک پوستش که زرد شد آنوقت میرسد مزه خربزه میدهد درست همین طور با انگشت
میتوان خورد قدری ثقیل است بزبان هندی موز میگویند و در بلوچستان متصرفی ایران و مکران
بسیار هست شلیل هلو انگور سفید و سیاه انجیر آلو چیالاک خیار و غیره دارد و جمیع این میوه‌ها از نارس
و نیم رس و رسیده در گرمخانه بمراتب یافت میشود با اسباب و پیچی که تعبیه کرده اند باغبانها می
پیچانند پنجره‌ها باز و سقفهای شیشه بلند شده باز بسته میشود خلاصه آمدیم با طاق عمارت طاقهای
عالی پر اسباب باروح و پرده‌های اسکال خوب دارد و قونسول جنرال انگریز که در مصر بود تازه اینجا
آمده است لرد شهرلی اشامتن که از اینجاست و در همین نزدیکی عمارت و باغی بطرح سویسی دارد
او هم بود شخص انگلیسی که قبل از جنگ انگلیس و فرانسه بدست مردم چین اسیر شده بود اسمش لگ
Loch ریش بلند بزرگی دارد آنجا بود از احوالات اسیری او پرسیدم میگفت چینیها در
اسیری ما را بسیار اذیت کردند بعضی از اجزای انگلیس آنجا بودند که سالها از رفقا و مصاحبهای
دوک بوده اند برادر و پسر برادر و پسر دوک هم بودند اسم پسر دوک مرکی دوستافرت
اسم برادر بزرگ دوک لرد البرکا و اد برادر کوچک لرد رنلد خلاصه شب غذائی خوبی خورده شد
چراغان خوبی هم کرده بودند گردش کردم یک جائی برای گلوله بازی ساخته اند در وسط تخته دراز بیست
میانش خالی دو مرتبه گلوله چوبی بزرگ و کوچک زیادی توی آنها گذاشته اند طرفین این خط در
زمین از تخته مفروش است بطور پشت ماهی در هر دو طرف آن نهر است گلوله را باید بقوت
انداخت که برود به نشانهائی که در آخر چیده اند بخورد هر گلوله که بنشانه خورد میبرند و هر کدام
نخورد بآن نهرها افتد اشخاص بازی کن دو قسمت میشوند قسمی اینطرف خط چوبی قسمی آنطرف
بازی میکنند چند نفر هم در آخر ایستاده اند گلولهها را توی خط انداخته خودش می آید نزد اشخاص
بازی کن و نشانهائی هم که خورده و افتاده است دوباره بلند میکنند رفتیم آنجا در بین دوک
و سایرین آمدند به دوک گفتم خودتان بازی کنید یکبار دوک و سایر انگلیسها لخت شده کلاه
از سر برداشته بازی کردند خیلی بازی با تماشای خوبی بود ناظر خانه دوک که چند روز قبل در صحرا

تپانچکی از دست آدمش رها شده بپایش خورده بود می‌لنگید همش را اهلت بود

روز جمعه غرّهٔ جمادی الاولی

نهار را منزل خورده سوار کالسکه بخار شده رفتیم برای شهر منچستر کالسکه بخار بسیار تند حرکت کرد اغلب پیشخدمتها وغیره در منزل ماندند امروز هم از بعضی سوراخهای تاریک کالسکه عبور نمود از شهرها و جاهای آباد گذشته اول بکارخانه کرو رفتیم از راه آهن بزرگ پیاده شده سوار کالسکه بخار بسیار کوچکی شدیم که اندرون کارخانه میرفت بسیار چیز قشنگی تازه بود اما زود پیاده شده تماشای کارخانها رفتیم در آنجا با اسباب چه چه آلات لوکوموتیو و کالسکه بخار میسازند بطوری آسان آهنهای بسیار بزرگ را گرم کرده زیر چرخ میدادند و زیر منگنه برده نرم و تخته میکردند که مایه تعجب بود همچنین آهنهای گرم را به پیچ پیچ ساختن دراز و باریک میکردند مثل مار سرخی بود که روی زمین راه میرفت و برای ترکیب آوردن تختهای آهن کوبیدن و جمع کردن آنها اسبابی داشتند مثل دو قیچی که با هم کار میکنند آهنها را [illegible] بهم متصل [illegible] ابتدا تا انتها بیرون آمده بکار خانه دیگر آنجا که [illegible] میکردند رفته تماشا کردیم از آنجا سوار کالسکه بخار شده بمنچستر رفتیم دو ساعت و نیم از قصر ترنتام تا منچستر راه است رسیدیم بکار جمعیت آنجا و تماشاچی بیشتر از لیورپول بود شهر منچستر بواسطه کارخانجات زیاد دود زیاد در و دیوارش مثل ذغال سیاه است رنگ رو و لباس آدمها هم همه سیاه است و تمام خانهای آنجا اغلب اوقات رخت سیاه میپوشند عجب اینکه تا رخت سفید با رنگ دیگر پوشیده اند فورا سیاه میشود حاکم و بزرگان و نجبا و حکام اطراف در کار حاضر بودند سوار کالسکه شده رفتیم تا بدر حکومت رسیدیم بالا رفتیم روی یک صندلی گذاشته بودند نشستم حاکم نطقی کرد من هم جواب مختصری دادم اظهار دوستی بدولت انگلیس و خوشوقتی و رضایت از اینکه از اول ورود بخاک انگلستان از دولت و ملت کمال احترام بعمل آمد دست الیسون صاحب بزبان انگلیسی ترجمه کرد همه تحسین کردند بعد رفتیم باطاق دیگر نهار چیده بودند غذای خوردیم بعد سوار کالسکه شده رفتیم برای تماشای کارخانه پنبه ریسی کوچه بسیار طولانی طی شد

۱۰ع

(انگلیس ۱۶) طرفین راه بطوری ازدحام بود و هورا میکشیدند که گوشها نزدیک بود کر شود بسیار اظهار
میل بملاقات ما میکردند رسیدیم بکارخانه پنج مرتبه داشت در هر مرتبه کاری میکردند اغلب
زنها مشغول کار بودند ریسمان وغیره درست میکردند در مرتبه پائین پارچه پنبه میبافند که این
پارچه را بجای دیگر برده نقش چیت زده تمام دنیا حمل میکنند کارخانه پائین بسیار تماشا داشت
بقدر یک میدان بزرگ بود والبته بقدر دو هزار دستگاه بافندگی داشت در هر دستگاه چهار نفر
زن کار میکردند همه را گشتیم یکباره کارخانه از صدا افتاد دخترها و زنها و مردها آواز خوبی خواندند
بعد از تمام خواندن بیرون آمده سوار کالسکه شده رفتیم راه آهن سوار کالسکه بخار شده راندیم
برای قصر ترنتام یکساعت و نیم بغروب مانده رسیدیم دوک وغیره همه بودند پیاده رفتیم سکارهای
باغ را تماشا کرده بعد رفتیم توی قایق نشستیم خود دوک زحمت کشیده پارو میزدند رفتیم در جزایر گشتیم
بعد یازدهش گذشت شب را بعد از شام بازی گلوله بازی کردند همه بودند پسر دوک از همه بهتر بازی کرد

روز شنبه دوم باید برویم لندن وعصر را در چزیک Chezike

برای گردش وصحبت وعصرانه مهمان ولیعهد انگلیس هستیم صبح برخاسته سوار کالسکه شده با دوک
وداع کرده راندیم سه ساعت بیشتر راه بود از بعضی شهرها و تونلهای متعدد گذشتیم دو سه دانه اش
چنین راه بود که هرکدام پنج دقیقه طول کشید از دو دره تنگ وطولانی هم عبور شد ارتفاع دره هم
زیاد نبود اما مثل دیوار بود یکی از درها همه سنگ بود دیگری سنگ وخاک بهم آمیخته معلوم میشود
که بچه زحمت وچه قدر مخارج این راههای آهن را ساخته اند خلاصه وارد کار شهر لندن شدیم
جمعیت زیادی بود رسیدیم بمنزل بعد از یکساعت رفتیم به چیزیک این عمارت وباغ مال دوک دو دونشیر
Duc de Devonshire است که از متمولین انگلیس با دوک دو سوترلاند خویش است
و او امانت بولیعهد انگلیس داده است که ییلاق او باشد جمعیت زیاده از حدی در کوچها و پنجرهها
بودند صدراعظم و لرد موری با ما در کالسکه بودند بقدر یکساعت راه بود کالسکه زیادی هم که حامل
موعودین بود به چیزیک میرفت داخل خیابان باغ شده راندیم تا رسیدیم دم باغ مخصوص پیاده شدیم

داخل باغ شدیم شاهزادگان وغیره بودند چند چادر توی چمن باغ زده بودند عمارت مختصری
داشت رفتیم بچادر ولیعهد روس و انگلیس زنهای ایشان با خانمهای زیاد و سفرای خارجه و وزرای انگلیس
وغیره بودند قدری ایستادیم پادشاه هم آمدند رفتیم پیش ایشان در چادر قدری نشسته صحبت کردیم
بعد من با ولیعهد انگلیس رفتیم بگردش باغ گلکاری خوبی بود گرمخانه هم داشت همه مرد با زنهای گشتند
در چادر بزرگ خوراکی زیاد چیده بودند مردم سرپا ایستاده هر کسی چیزی میخورد بعد در باغچه در جنت
کاجی با بیلی حاضر کردند که من بیادگار خود بکارم کاشتم این عمل در فرنگستان یکنوع احترام بزرگی نسبت
باشخاص بزرگست بعد بچادر پادشاه رفته وداع کرده ایشان رفتند به وندزور و ما هم قدری
معطل شده بعد از همان راهی که آمده بودیم رفتیم بمنزل شب را فراغت بود خوابیدیم برادر زنهای
ولیعهد روس و انگلیس که پسر پادشاه دانمارک باشد امروز تازه وارد شده بود جوانیست چهارده
سال در بحریه منصب دارد اسمش والدیمر *Valdemir* با او هم تعارف کردیم بعد بدیدن خواهرانش
آمده دو سه روز دیگر باز میرود

روز یکشنبه سیوم

امروز هوا ابر شدید
وهواست و باران شدیدی هم میآید بعد از نهار با معتمد الملک [illegible] بکالسکه نشسته قدری
در هاید پارک گشتیم با اینکه روز یکشنبه بود و کسی [illegible] هوا بود باران هم بشدت میآمد باز مرد
و زن خیلی دیده میشد بعد افتادیم براه چیزیک که دیروز رفتیم از چیزیک گذشته براه ریشمون
Richemond افتاده از پهلوی باغ نباتات گذشتیم مردم زیادی آنجا سیر میکردند
باغ بسیار بزرگیست اما میانش نرفتیم اما برج باریک بلندی بترکیب چین میان باغ ساخته اند
چندین مرتبه دارد بسیار جای قشنگی است از دور دیدم خلاصه رفتیم بریشمون در بالای تپه
واقع است ریشمون جای علیحده نیست در حقیقت یکی از محلات آخر لندن است خیابانها و چشم
انداز بسیار خوبی باطراف دارد خصوصا برودخانه تیمز از نوع سبزه زارهای وندزور و درختهای
اینجا بسیار بود چون باران میآمد نشد گردش بکنیم گفتند خانه لرد روسل که از وزرای قدیم معتبر
انگلیس است باینجا نزدیکست میل کردم بدیدنش بروم رفتم پیاده شده داخل شدم زن و بچه

(انگلیس را) استقبال کرده‌اند. دربی سیت قریب هشتاد سال دارد قدش کوتاه است با وجود پیری باز
هوش و عقل خوبی دارد از فرقه ویگ Whig است لازم شد تفصیل یک نوشته شود کل وزرای
دولت انگلیس دو فرقه هستند فرقه که حالا وزارت دارند از ویگ هستند که رئیس آنها لرد گلادستون
صدراعظم حالیه و لرد گرانویل وزیر دول خارجه و سایر وزرا هستند فرقه دیگر را که برضد خیالات
این دسته هستند توری میگویند که رئیس آنها دیسرائیلی Disraeli و لرد دربی و غیره است
هر وقت فرقه اولی معزول شوند کل وزرا و غیره باید تغییر کرده از فرقه ثانی نصب شوند خلاصه قدری نشستیم
دوبست سفیر اسپانیا و سایر صاحب منصبان پولیتیک آنجا بودند بعد از چند دقیقه سوار شده رفتیم
بمهمانخانه سیتمون که بسیار مهمانخانه خوبیست چند سال قبل آتش گرفته بود تازه ساخته‌اند
اندازه خوبی دارد آنامه و ابر مانع از دیدن بود باران متصل میبارید قدری اینجا نشسته چای و میوه
خورده رفتیم منزل

روز دوشنبه چهارم

صبح برخاستم امروز بعد از نهار کل
وزرای توری بحضور آمدند ناظم بنگاله و پسرش هم بودند لرد روسل هم که دیروز خانه‌اش رفتیم آمده بود
نمود که در عهد نیکلا امپراطور سابق روس و قبل از آنکه جنگ سواستاپول قطع مراوده با دولت
روس کنند وزیر مختار پطربورغ بوده دیده شد و همچنین لرد دربی و لرد مامزبری که هر یک سابقا وزیر
امور خارجه بوده‌اند از معارف وزرای توری همه بحضور آمدند خلاصه بعد بعضی تجار هند و غیره
آمدند ترکیب و لباس عجیب داشتند رؤسای ارامنه و یهود و نصاری و بعد بعضی مردم دیگر از
اهل پنجاب هند و غیره آمدند در میان آنها اسکندر احمد پسر مرحوم سلطان احمد خان افغان را
دیدم که مدتی با پدرش در طهران بود جوان زرنگ و سوار خوبی است میگفت چند سال در روم
بوده است مدتی هم در انگلیس است لباس و عمامه افغانی را مبدل بلباس انگلیسی کرده ولی کلاه آمد
بود رنگ رویش زرد و پریده بود خلاصه بعد لرد راد کلیف معروف بحضور آمده نشست با صحبت
کردیم این شخص از دیپلوماتهای بزرگ فرنگستان است بیست سال بیشتر در اسلامبول وزیر مختار
انگلیس بوده و بسیار با اقتدار در آنجا حرکت میکرده است در جنگ سواستاپول محرک خیالات انگلیسها

نوبر ضد روسها بوده است و از ایام ناپلیون اول که [illegible] خان ایلچی فرانسه از ایران [illegible] انگلیس را
رفته و انگلیسها از خاقان مغفور فتحعلی شاه قبول کرده بود و داخل خدمت بوده است اما نه در ایران
و بخاطر داشت آن ایام را قریب هشتاد و پنج سال دارد حالا هم با کمال عقل و شعور صحبت میکرد
ناخوشی نقرس دارد اگر این ناخوشی نداشت باعتقاد من حالا هم آن عقل و هوش و بنیه را دارد که
دولت انگلیس مأموریتهای بزرگ باو بدهد بعد او هم رفت برخاسته نماز کردیم امشب باید بعمارت
بلور که خارج شهر لندن است برویم آنجا آتشبازی و مهمانیست امروز قبل از ظهر [illegible] از شهر تلمبه
چیان انگلیس آمده در باغ جلو عمارت مشق کردند نردبانها گذاشته بخیال اینکه عمارت [illegible] را آتش
گرفته است بچابکی و چلدی تمام از نردبان بالا رفته مردم سوخته و نیم سوخته و سالم [illegible] را
کشیده پائین آوردند بعضی دیگر را طناب بکمرشان بسته بزمین فرود آوردند برای [illegible] اختراع
خوبی کرده اند اما تعجب در اینست که از یکطرف این نوع اختراعات [illegible] برای [illegible]
انسان از مرگ میکنند از طرف دیگر در [illegible] [illegible]
انگلیس و کروپ آلمان اختراعات تازه از توپ و تفنگ و گلوله [illegible] برای زود زود کشتن
جنس انسان میکنند و هر کس اختراعش بهتر و زودتر انسان را تلف میکند افتخار [illegible] میگیرد
خلاصه در این چند نفر پهلوان انگلیسی آمده بوکس کردند بوکس مشت زدن بهمدیگر است که خیلی
اوستادی و چابکی میخواهد اما دستکش بزرگی که میانش از ابریشم و پنبه بود در دست داشتند اگر این
دستکش نبود همدیگر را میکشتند بسیار مضحک و با تماشا بود عصری سوار کالسکه شده راندیم برای عمارت
بلور که اول اکسپوزیسیون فرنگستان در هیجده نوزده سال قبل در این عمارت واقع شده هنوز هم این
عمارت برپاست یکساعت طول کشید تا رسیدیم بدر عمارت اما باران [illegible] بسیار [illegible]
مردم را تلخ کرده بود با وجود این بار جمعیت زیادی از زن و مرد [illegible] ایستاده [illegible]
رسیدیم دم عمارت پیاده شدیم صدراعظم و شاهزاده های [illegible]
چادری زده پرنس [illegible] آنجا [illegible] میوه [illegible] حاضر کرده بودند

(انگلیس ۱۱) دقیقه آنجا مکث شد [...]ها انگلیس و ولیعهد روس و زنهای ایشان و غیره رسیدند دست
زن ولیعهد انگلیس را گرفته وا[رد] عمارت شدیم عجب مجلسی بنظر آمد طرفین راه همه صندلی گذاشته
زنهای خوشگل با زینت و مرد[...]تب نشسته و کوچه برای رفتن ما داده بودند که باید از میان
آنها بگذریم عمارت از آهن و بل[ور ا]ست و بطوری مرتفع و وسیع که امشب چهل هزار نفر با بلیت
باین عمارت آمده بودند خلاصه رفتیم بوسط عمارت که گنبد بزرگ مرتفعی دارد وسط گنبد
حوضی است که بطور سنگ طبیعی و کوه ساخته اند فواره بسیار خوبی داشت آب زیادی میریخت
طرف دست چپ ایوانی بود پله داشت در بالا شاه نشینی داشت صندلی زیادی گذاشته بودند
من و ولیعهد با زنهایشان و شاهزاده خانمها و شاهزادها همه آنجا نشستیم دوک کامبریج
نبود گفتند ناخوشی نقرس گرفته است روبروی ما ارگ بزرگی بود مثل ارگ البرت هال موزیکان
چی زیاد با خوانندها بودند میزدند میخواندند و آنقدر جمعیت در آنجا از بالا و پائین و جوانب
و اطراف روی صندلیها نشسته بودند که چشم انسان خیره میشد دوربین و چشمی آوردند تماشا
کردیم از پشت شیشهای پشت سر ما فوارهای آب بسیار خوب میریخت زوجه دوک دوسوترلند
با دخترش عقب سر ما نشسته بودند دختر دوک بسیار خوشگل است در جلو ما انگلیسها بازی ژیمناستیک
Gymnastique کردند بسیار کارهای عجیب از جستن و خیز و معلق شدن روی طناب
و غیره نمودند که کار کمتر کسی است بعد میلهای پهلوانی ایرانرا آورده میل بازی کردند بعد دسته
از اهالی مملکت ژاپون آمدند از طفل کوچک الی مرد و زن بزرگ بلباس ژاپونی کارها و بازیهای
عجیب کردند که عقل متحیر میشد اغلب کارها را با پا ایشان میکردند میخوابیدند یک صندوق بزرگ
چوبیرا مثل پر کاه هر طور میخواستند میچرخاندند و بهوا می انداختند باز بروی پا می افتاد شخصی با چشم
بسته میخوابید نردبان بسیار بلندیرا روی پای خود راست نگاه میداشت بچه ده ساله میرفت
روی نردبان بازیها درمی آورد گلولهای عجیب بهوا می انداخت جعبه سوراخ داری هم در دست
داشت که گلولها هر دفعه توی سوراخ جعبه می افتاد یک لنگه در را هم همین طور خوابیده روی پایش

میچرخاند بطوریکه نمیتوان نوشت طناب قطور بلندی از سقف گنبد که تا زمین چهل ذرع میشد
آویخته بودند دو سه نفر انگلیسی که کارشان بندبازیست بمیل خودشان بازی میکردند طناب را گرفته بجائی
مانند و یک گنبد رفته بعد آنجا بیک پا ایستاده کج میشدند یکی از آنها از بالا سرازیر با کله پائین آمد
خیلی عجیب بود بعد از اطراف طاق طنابها آویخته بودند زیر آنها بسته شخص انگلیسی بندبازی کرد
که الی امروز ندیده نشنیده بودیم همین قدر مینویسیم که بندبازی بود سحر میکرد و پرواز مینمود مثلا ده ذرع
بیشتر از این بند به بند دیگر که در هوا معلق بود میجست در آخر از بالای بند خودش را پرت کرده توی تور
افتاد بازی تمام شد مجلس هم خورد رفتیم بالای عمارت شام را در سر میزی که همه اعیان و اشراف
بودند خوردیم باغ عمارت بلور که بهترین باغهای انگلیس است از بالا پیدا بود فوارهای متعدده
که هر یک متجاوز از بیست ذرع میجست توی باغ بود و منبع این فواره با برج بلندی است که دم
در عمارت بلور ساخته اند خلاصه مردم زیادی چتر بر سر گرفته با وجود باران شدید توی باغ
پای عمارت ایستاده هورا میکشیدند بعد از شام در باغ آتشبازی شد آتشبازیهای قشنگ و
خمپاره هائیکه ستاره های رنگارنگ از میان آنها بیرون میآمد زیاد در کردند بعد از اتمام آتش
بازی آمدیم پائین از الکتریسیته سیمی تلگراف مانند ساخته بودند همینکه من دست بآن زدم
فشنگهای آتشبازی زیاد از توی باغ بهوا رفت تماشا داشت باز در مراجعت دست
زوجه ولیعهد را گرفته رفتیم منزل

گداهای فرنگستان عوض گدائی ساز میزنند

کمانچه میکشند هیچ سؤال نمیکنند اگر کسی پول داد میگیرند والا متصل ساز میزنند در باغ جلو عمارت
ما قرقاول نر و ماده زیاد توی درختها دیده شد کبوتر در فرنگستان زیاد است و مثل ایران کبوتر
باز با هوا میکنند خصوصا در خاک بلژیک خیلی دیدم اطفال کوچک شیرخواره وغیره را در کا
لسکه های کوچک می نشانند و روزها در خیابانهای باغ و چمنها با دست میگردانند بوضع بسیار
قشنگ و اطفال در کالسکه بخواب میروند چهار عدد از شکارهائیکه در چمن میچریدند و از جنس آ
قالی بودند اما شبیه بمرال از دوک دوسوترلاند گرفته با ابراهیم خان سپردیم که انشاءالله بطهران ببریم را

انگلیس [۱۲] زاد و ولد کرده زیاد شوند **روز سه شنبه پنجم** امروز بتماشای بانک و برج
قلعه لندن و کلیسای سنت پول و وست منستر و پارلمنت باید برویم صبح نهار خورده سوار کالسکه
شده رفتیم [illegible] داخل قلعه و برج شدیم رؤسای آنجا بحضور آمدند رفتیم بالای برجی بسیار کهنه
و قدیم [illegible] آن جعبه بزرگی از آئینه بود دورش محجری از آهن داشت چند تاج از سلاطین قدیم
[illegible] آنجا [illegible] نفیسه داشت بخصوص در یک تاجی یاقوت سرخ بزرگی بود بسیار خوشنما
[illegible] ظروف طلا هم قدری بود شبیه الماس کوه نور [illegible] درست کرده
[illegible] الماس را در لندن تراشیده برلیان کرده پادشاه [illegible] کرده
[illegible] بود [illegible] بسیار الماس [illegible] حلقه
[illegible] اسلحه خانه که در همین قلعه است رفتیم رفتیم بکلیسای سنت پول کشیش اول آنجا
[illegible] کلیسا گردش کردیم بسیار [illegible] تعریف [illegible]
[illegible] هستند از این قرار است لرد نلسون و دوک دو
[illegible] آمده بانک دولتی رفتیم از بورس Bourse که تجارتخانه است گذشتیم
[illegible] جمعیت زیاد آنجا بودند بدر عمارت بانک رسیدیم پیش [illegible] و همه
[illegible] این کارخانه بودند از پله ها بالا رفتیم عمارت عالیست دفترخانه و اطاقها
[illegible] برای چاپ کردن کاغذهای بانک از قبض اسکناس و برای سنجیدن
[illegible] کردن پولهای سکه اسباب و آلات خوب و کارخانهای بجا دارد همه [illegible]
[illegible] را در کتاب آنها ثبت کرده اند از آنجا پائین آمده رفتیم زیر زمین شمش طلا و نقره بود
[illegible] ایران بود بعد [illegible] چهار کرور پول در آنجا موجود بود [illegible]
[illegible] چیز بسیار عجیب در آنجا دیده شد اولا در هر ماشینی که کاغذ بانک را چاپ میکرد
[illegible] که هر یک مثل ساعت عقربکها داشت نصب کرده بودند که هر عدد یکه چاپ میشد
[illegible] از گردش عقربک [illegible] نگاه میداشت [illegible] حرکت که با ماشین [illegible] یک [illegible]

چاپ در می آید و عقربک از خطی بخطی میرفت و این برای آنست که عدد کاغذهای بانک کسی
نتواند دزدی کند ثانیاً اسبابی بود بجهت میزان کردن و سنجیدن وزن پولها که پول زیادی از طلا از جای
مثل ناودان پائین میریخت و طرفین آن جعبه مانند جائی بود که هر پولی که وزن تا سبک بود بواسطه
اسباب بیک جعبه می افتاد و پولی که سنگین و تمام بود بجعبه دیگر ثالثاً اسبابی بود که پولهای سبک را قیچی
میکرد و از اعتبار می انداخت که دوباره سکه بزنند خلاصه رفتیم منزل ساعتی استراحت کرده سوار
کالسکه شده رفتیم خانه گلادستون صدر اعظم زن متشخص داشت هر دو استقبال کردند دست بزوجه
اش داده از پله بالا رفتیم اطاقهای خوب داشت یک حوض بسیار کوچکی در بالاخانه با فوارهای
آب بسیار خوب بود چشم انداز خوبی داشت بپارلمنت و شهر ایلچی کبیر مسیه و عثمانی و المان و لرد
اعاظم انگلیس گرانویل وزیر امور خارجه و زوجه دوک سوترلاند وغیره بودند قدری نشسته رفتیم به پارلمنت
از تعریف این عمارت و تعدد اطاقها و بالاخانها و دالانها شخص عاجز است میگویند مبلغ گزافی
بمرور ایام خرج این عمارت شده است و بنای آن از هشتصد سال قبل از این است اما ده سال
قبل از این خیلی بر بنای آن افزوده اند ناظم مجلس لردها که مرد پیری بود اسمش کلیفورد جلو ما افتاده اطاق
باطاق گردش کردیم بسیار بنای عالی و محکم و مهیب است و واقعاً پارلمنت انگلیس را چنین عمارت
عظیمی شایسته و لایق است از تالار بزرگی گذشتیم که تالار واترلو Waterloo بنامیده دو
پرده بزرگی که بسیار خوب کشیده اند در جنبین تالار نصب است یکی جنگ معروف ترافالگار است
که تفصیل آن در سابق نوشته شد دیگر پرده ملاقات ولینگتون با مرشال بلوکر Blucher ژنرال
سردار سپاه پروس که شریک جنگ واترلو بود بعد از شکست ناپلیون در صحرای واترلو در
اسب بهمدیگر دست داده تهنیت میگویند خلاصه رفتیم باطاق لردها همه بودند مجلس لردها

روی صندلی نشسته بودیم مسئله طرح کردند اختلاف آرا شد رئیس مجلس حکم بطرف اغلب کرد
که ماژوریته Majorite میگویند وطرف اقل را مینوریته Minorite میگویند کل وکلا رفتند بیرون
که در بیرون بشمارند مجلس خالی شد بجز رئیس کسی نماند بعد از دقیقه آمدند طرف غالب و یکها بودند که
حال وزارت دارند بعد لرد گلادستون صدر اعظم آمد پیش ما قدری صحبت شد برخاسته رفتیم بکلیسای
وست مینستر که نزدیک پارلمنت است بسیار کلیسای عالی خوش طرح خوبیست بنایش قدیم و همه از
سنگست سقف مرتفع طولانی دارد هانری هفتم پادشاه انگلیس معبدی ساخته است بسیار عالی متصل
بکلیسای بزرگ است مثل شاه نشین واقع شده حجاری بسیار در سقف و دیوارها شده است مقبره
خود هانری هم در آنجاست در وسط محجر آهنی بزرگی دارد از پادشاهان دیگر و سرداران معروف
و شعرا هم درین کلیسا بسیار مدفون هستند طول این معبد پانصد و سی پای انگلیس است ارتفاع ۲۲۵
پا اسم سلاطین دیگر که اینجا مدفون هستند ادوارد کونفسور هانری سوم هانری پنجم هانری هفتم الیزابت
ستوارت تمام خانواده سلاطین ستوارد و خانواده هانور از وزرا پیت فکس روبرت پیل لورد
پالمرستون از سرداران اوترام لورد کلاید تخت بسیار کهنه آنجا بود که سلاطین انگلیس باید در این کلیسا
روی این تخت تاج گذاری کنند سنگ حضرت یعقوب علیه السلام هم درین تخت نصب است
سنگی است بزرگ که حضرت یعقوب روی آن میخوابیده است از اسکاتلند بانگلستان افتاده یعنی
بدست گشته بسلاطین انگلیس رسیده است خلاصه برگشتیم منزل در عمارت پارلمنت کتابخانه بسیار
معتبریست که گفتگوهای قدیم و جدید پارلمنت و قوانین انگلیس وغیره در آنها نوشته شده است و
با نسخهای دیگر

روز چهارشنبه ششم

باید بویندزور بجهت وداع با پادشاه برویم
نهار را منزل خوردیم ولیعهد روس آمد با ایشان صحبت شد چون ما میرویم و خود ایشان هم فردا
میخواهند بروند بندری از بنادر انگلیس بروند یعنی فرمایش کشتی سواری بجهت خود داده حال تمام شده میخواهند
به آب بیندازند بعد از رفتن ایشان روانه وندزور شدیم همه شاهزادها و صدر اعظم وغیره در رکاب
بودند رسیدیم به ویندزور پادشاه تا دم پله استقبال کردند دست هم را گرفته رفتیم بالا ما را بردند

(انگلیس ۱۱)

در جمیع اطاقهای عمارت کرده‌اند اطاقها و تالارهای بسیار عالی و چشم انداز بسیار خوب بطرف
شهر لندن و صحرا دارد باغ گلکاری خوبی در پای عمارت طرف صحرا بود کتابخانه معتبری داشت
بعضی کتابها بخط و زبان فارسی دیده شد از جمله تاریخ سند بود مثل روزنامه نوشته بودند مصور
بنقاشی هند بسیار خوب کتابی بود اسلحه خانه خوبی هم بود همه سلاحهای قدیم که از هندوستان
و غیره بدست آورده پشت آئینها چیده اند بعضی اسباب جواهر و طلا که از جمله تخت سلطنتی
و زین اسب مرصع تیپو صاحب هندی بود که جواهر زیاد داشت و همچنین از اسلحه طرز قدیم
اروپ و از هدایای سلاطین و چیزهای دیگر در اطاقها زیاد بود و گلدان بسیار بزرگی از سنگ
ملخیت بود که نیکلا امپراطور روس فرستاده بود گلوله تفنگی که در جنگ ترافالگار بلرد نلسون زده
کشته بود از بدن او درآورده در قوطی نگاهداشته اند دکل همان کشتی که نلسون دران بوده که
گلوله توپ سوراخش کرده است با چند عدد از گلولهای آن توپها در اطاق بود و دورش محجر
بود بعضی گلولهای توپهای روس هم که در جنگ سواستاپول گرفته اند با دو قبضه تفنگ دولکی
سربازی از سالدات روسیه برای نمونه آنجا گذاشته بودند مجسمه نصف تنه نلسون را هم از
سنگ تراشیده روی یک صفحه دکل کشتی گلوله خورده نصب کرده بودند دو توپ هم که رنجیت سنگ
بهدیه فرستاده آنجا بود در تالارها اشکال پادشاهان و وزرای معروف عهد ناپلیون اول را
که سنت الیانس Sainte Alliance میگفتند کشیده بودند خیلی گشته بعد رفتیم در اطاقی
سر میز نشستیم من بودم و پادشاه و دختر کوچک ایشان و پرنس لیوپولد که امروز هم تا دم کالسکه باستقبال
آمده بود باز لباس اکوسی پوشیده پادشاه زاده بسیار خوبیست بعد از آنکه قدری میوه خوردیم
برخاستیم با پادشاه تا دم اطاقی که برای ما معین کرده بودند آمده رفتند عکس خودمرا بپادشاه
دادم بیادگار ایشان هم عکس خود و پرنس لیوپولد را بمن دادند الحق کمال مهربانی و دوستی از پادشاه
از اول ورود بخاک انگلیس الی امروز نسبت بما بعمل آورده اند بعد آمدیم پائین دست پادشاه
را گرفته رفتیم تا دم کالسکه وداع کرده توی کالسکه نشستیم پادشاه خواهش کردند که عکاس مخصوص

ایشان توی کالسکه عکس ما را بیندازد عکاس چند شیشه عکس ما را انداخت بعد براه افتاده
قدری که از خیابان رفتیم راه را کج کرده رفتیم بخانه پرنس هلنا دختر پادشاه زوجه پرنس کریستیان
Prince Christian که از شاهزادهای هولستین المان است که دولت پروس حالا
ولایتش را متصرف است و شاهزاده هیچ ادعائی باین ولایت ندارد که یکوقتی بلکه صاحب شود علاقه
وارد خانه شاهزاده شده قدری نشستیم خانه و باغچه گلکاری خوبی داشت بعد از صرف میوه برخاسته
با کالسکه رفتیم بمقبره پرنس البرت شوهر پادشاه خیلی راه بود از پهلوی مقبره دوشس دو کنت
مادر پادشاه گذشته تا رسیدیم بمقبره البرت پیاده شده رفتیم سر مقبره بسیار عالی و باروح است
از سنگهای رنگین ساخته اند صندوق مقبره از سنگ است مجسمه خود البرت را خوابیده با حالت
موت از مرمر بسیار خوب روی صندوق ساخته اند دسته گلی که در دست داشتم بالای قبر گذاشتم
بسیار افسرده و مهموم شدم بیرون آمده سوار کالسکه شده رفتیم همه جا پرنس لئوپولد همراه بود
اینجا باغ گرمخانهای گل و میوه جات و سبزی کاری و باغات و جای گاو و یاد گرفتن شیر و کره برای
پادشاه است پیاده شده درخت سرو کوهی بیادگار کاشتم سوار شده رفتیم سر راه آهن با
شاهزاده لئوپولد وداع کرده رفتیم بشهر وارد منزل شده قدری نشستیم بعد سوار شده بتماشاخانه
مدم توسه رفتیم مدم توسه زنی بوده و حالا بیست سال است مرده نبیره نبیره‌هایش دارند باطاقی ساخته
که مجسمه سلاطین و مردمان معروف و شعرای بزرگ قدیم و جدید را از موم ساخته اند و رخت
همان شخص و همان عهد را بعینه چه مرد چه زن حتی از جواهرات مصنوعی مثل تاج گردن بند انگشتر و
غیره با آنها پوشانده و نصب کرده و همه آنها را در اطاقها و تالارها ایستاده و نشسته
قرار داده اند بطوریکه امکان ندارد شخص بتواند تشخیص بدهد که این آدم یا موم است خلاصه نبیره
مدم توسه ناخوش بود نوه اش معرفی میکرد صورت ناپلیون سیوم را با همان لباس توی رخت خواب
با حالت نزع ساخته اند بعینه آدم جاندار است که مشرف بموت باشد بعضی نبیرهای جاندار میان
آنها نشسته بودند هر قدر خواستم فرق بدهم که آدم حقیقی کدام و آدم مومی کدام است نتوانستم تا اینکه

رهنما برخواسته راه رفتند و خنده کردند آنوقت معلوم شد که آدم جاندار نیستند اشکال پادشاه
حالیه انگلیس و اولادشان و وزرا همه بود و همچنین تصویر لوئی فلیپ و ولیعهد فرانسه و مادرش اشکال [illegible]
صورت بود علاوه بر اشکال پادشاهان و بزرگان بعضی اشخاص [illegible] نفر را که در شیطنت و شقاوت
از معارف دنیا بوده اند کشیده اند خیلی شبیه مثل ارسینی که میخواست ناپلئون سوم را بکشد و مزینی
ایطالیائی یکدار یک آدم را با آن آویخته بقتل میرسانند از فرانسه ها خریده بودند آنجا بود که طرز آدم
کشتن را نشان میداد میگفتند با این چوبه دار قریب بیست هزار نفر را کشته اند علاوه بر اینها از زیاد
کارهای قدیم در اطاقی بسیار بود اغلب اسباب ناپلئون اول از [illegible] مثل کالسکه ها که در جنگ واترلو
بدست انگلیسها افتاده بود همان کالسکه که خود ناپلئون [illegible] شده نقشه که ناپلئون
خودش طرح جنگ کشیده بود و همچنین کالسکه چی روز واترلو [illegible] ناپلئون دیده شد و همچنین از
بعضی پادشاهان و بزرگان قدیم و جدید انگلیس و غیره بعضی [illegible] بعد از آنجا بیرون زیر اینجا بازار
وسیعی است که از هر قبیل اسباب که تصور شود میفروشند [illegible] بعضی [illegible] آلات و غیره خریدم
از اینجا بمنزل برگشته خوابیدم

روز پنجشنبه هفتم شهر ربیع الثانی

امروز نهار را
منزل خورده بعمارت بلور رفتیم سوار شده رفتیم بگار ویکتوریا [illegible] رسیده [illegible] راه آهن
مشرف ببام خانه ها بود نه یک جا نه دو جا متصل کالسکه یا از بالای خانه ها یا از سوراخ کوه میگذشت
بیست دقیقه کشید که رسیدیم بگار عمارت بلور پیاده شده از پله ها بالا رفتیم زن و مرد زیاده از حد
بودند قدری صورت عکس و غیره خریدیم فروشنده گان این بازار همه زن هستند از هر جور اسباب بود
تفصیل این عمارت از این قرار است بیست سال قبل از این که دولت انگلیس بازار اکسپوزیسیون را
در هاید پارک که توی شهر لندن واقع است ساخت بعد از اتمام بعضی از اجزای آنرا آورده
در اینجا که بیرون شهر است بهمان ترکیب عمارت ساخته اکسپوزیسیون دایمی قرار داده مهمان
خانه ها ساختند جای تعیش برای اهالی لندن بنا کردند فواره ها حوضها باغچه ها باغها و هر جور چیزیکه آدم را
مشغول کند اینجا [illegible] کرده اند الحال بهترین تماشاگاههای لندن است همه روزه بسبیل استمرار

(انگلیس ۱۸) هشت هزار نفر برای گردش و تماشا آنجا میروند و آن اشخاصی که اینجا را ساخته اند مبالغی منفعت
میبرند خلاصه بعد از خرید بعضی اسبابها از میان زن و مرد گذشته چند زن سیاه دیدم از اهل جزایر
ژامائیک Jamaique که بسیار خوش‌گل بودند شوهرهم داشتند با وجود چهرهای سیاه که
در میان زنهای سرخ و سفید انگلیسی نشسته بودند باز از آن ملاحتی که داشتند بسیار باجلوه بودند گیسشان
برنگ قهوه پخته بود و زلفهای خوب داشتند خلاصه عبور کرده بجائی رسیدیم که یک شیر یال دار از قرار
با یک ببر هندوستان که باهم جنگ میکردند و مرال مرده زیر آنها افتاده بود و هرسه این حیوانات
که اصل پوست همان جانورها بود بطوری ساخته و برپا داشته بودند که هیچ از شیر و ببر زنده و مرال
مرده نمیشد فرق داد بنحوی که بهم زده و خونی که جاری شده بود مثل این بود که حالا گوشت بدن
پاره شده و خون میریزد آنقدر خوب درست کرده اند که ده روز تمام شخص از تماشای آنها سیر
نمیشود بعد رفتیم عمارتی را که از روی قصر الحمرا که اعراب هنگام تسلط خودشان در اندلس و قولهٔ در
اسپانیول بنا کرده و ساخته اند تماشا کردم بسیار قشنگ و خوب است گچ بری و کاشی کاری خوب کرده اند
این عمارات چند سال قبل آتش گرفته سوخته بود دوباره بوضع اول ساخته اند هنوز هم تمام نشده است
گچ بری و غیره میکردند اما گچ بری اینجا مثل ایران نیست در ایران همه گچ بریها بزحمت تمام با
دست میشود اینجا قالبها از سریشم ساخته اند که انواع نقشها دارد و هر نقشی که میخواهند همان قالب را
بر روی تخته گچ گذارده فوراً نقش میشود و فوراً هم خشک میشود آنوقت مثل آجر بدیوار با کار میگذارند
حوض و فواره و خوب وضع اعراب داشت بعد از اینجا رفتیم با اینجا که چند پله میخورد و زیر زمین
دالان طولانی مسقفی بود هوای خنک خوبی داشت اما تمام حیوانات و نباتات بحری در آنجا
بود مثل برلن اما در برلن نوع ماهیها و بعضی چیزهای دیگر بیشتر از اینجا بود بعد آمدیم بالا باز از میان مردم
گذشته از پلهائیکه شب آتش بازی بالا رفته بودیم رفتیم بالا باغ و فواره ها را تماشا کرده بعد باز نشستیم
از توی باغ برای تماشای دو بالونی که میخواست با آدم هوا برود خیلی راه پیاده رفتیم زن و مرد
و محله احتساب زیادی هم بود تا رسیدیم بآخر باغ دو بالون بسیار بزرگ از سیخ پر کرده مستعد

بالا رفتن بودند بطوری که هیچ مجال نمیدادند پارچه ابریشمی مخصوصی دارد که روی آنرا مثل مشمع
چیزی میکشند که مستحکم تر شود و چند طناب برهم بافته مثل تور ماهی گیری بر روی بالون است در زیر
بالون سبدی ساخته شده است که آدم در آن می نشیند سبد بقدر جای دو سه نفر بود و بالون اول که
بهوا رفت اسمیت Smithe نام با یکنفر دیگر اونو Evenau نام در بالون نشسته بهوا رفتند
و بالون از چشم گم شد بالون دیگر را هم با بخار پر کرده پسر اسمیت که جوانی بود و میگفت تا بحال صد و
هفتاد مرتبه با پدرم به بالون نشسته ایم او هم رفت بهوا فردا خبر آمد بالون اولی در ده فرسنگی لندن
و دومی در یکفرسنگی فرود آمده بود بعد باز پیاده آمدیم سر حوضها و فوارها مردم بطوری ازدحام
کرده بودند که مانع از تماشا بودند اما ما هم هر طور بود همه حوضها را تماشا کردیم در مراجعت کالسکه
حاضر کرده بودند بکالسکه نشستیم با اینکه راه سربالا بود و خیلی تند هم میرفتیم باز خانمها و دخترها و پسرها
همه جا با کالسکه همراهی کرده هیچ عقب نمی ماندند باز رفتیم بالای عمارت قدری میوه خورده یک عکس
هم از ما انداختند بعد رفتیم پائین سوار کالسکه بخار شده رفتیم منزل قدری در منزل مانده به البرت
هال رفتیم کارخانه آنجا را گردش بعد رفتیم بتالارهائیکه اقسام چیزها و انواع غلیانها و ظروف آبخوری
هر ملتی را با اقسام پارچهای حریر چینی و ژاپونی و فرنگی وغیره از قدیم و جدید همه را آنجا با چیده اند
تماشا کردیم و از آنجا بالا رفتیم بتماشای پردهای صورتی که مردم در سه ماهی که اکسپوزیسیون باز است
بعضی را برای فروش و بعضی را محض تماشا آنجا آورده میآویزند همه را تماشا کردیم اما اغلبی از پردهای
بسیار خوب را پیش فروخته یا مطلقا نمی فروختند بقدر ده پانزده پرده خوب منتخب کردیم اسمیت
صاحب برای ما ترجمه میکرد صورت خری دیده شد پرسیدیم قیمتش چند است رئیس اکسپوزیسیون که
مرد فربه ریش سفیدی بود قیمتها را میخواند گفت صد لیره انگلیسی که معادل دویست و پنجاه تومان است
گفتم قیمت خر زنده منتها پنج لیره است اینکه شکل خر است چرا باید باین گرانی باشد رئیس گفت چون
خرجی ندارد جو و کاه نمیخورد گفتم اگر خرج ندارد بار هم نمیکشد و سواری هم نمیدهد بسیار خندیدیم بعد وقت
تنگ شده بسیار هم خسته بودیم رفتیم منزل البرت هال باغ مخصوص بسیار خوبی هم دارد روز جمعه هشتم

انگلیس ۱۲

امروز بعد از نهار دیدن ولیعهد انگلیس رفتم زنهای ولیعهد روس و انگلیس و پرنس الفرد هم بودند
قدری نشسته بعد برخاسته آمدیم منزل قدری مکث کرده رفتیم مریضخانه سنت توماس که در مقابل پارلمنت
واقع است این مریضخانه را ملت ساخته است از زمان ادوارد چهارم بنا شده و حال دویست و سه سال است
تمام کرده اند موقوفات دارد و از آن زمان تا حال هم مردم همه ساله بمیل خود پول جمع کرده بجهة
مصارف مریضخانه میدهند که دوا و غذای همه مرضی مفت است بسیار بنای خوبیست همیشه
بقدر چهارصد یا پانصد مریض از مرد و زن و بچه و بزرگ در آنجا هستند حکیم طولوزان هم حضور داشت
رئیس حفظ الصحه لندن که اسمش سیمن Simon است با سایر اطبا و جراحان معروف
لندن آنجا بودند اطفال کوچک هر یک تخت خواب و رختخواب علیحده و رخت تمیز داشتند همه
بجهة مشغول داشتن اسباب بازی و چیزهای قشنگ فراهم آورده بودند خدمتکاران زن بسیار
بودند رفتیم باطاقهای دیگر که مردها بودند با وجود ناخوشی هورا و بلندی کشیدند در مراتب بالا
اسبابی دارند که ناخوش را بروی تخت گذاشته بمرتبه بالا می کشند بدون اینکه خود مریض
حرکت کند اول سنگ بنای مریضخانه را پادشاه گذاشته اند بعد رفتیم خانه لرد دارکبل وزیر هند
خانه اش دور بود از هاید پارک و غیره گذشته رسیدیم زوجه وزیر هند که خواهر دوک سوترلاند
و زن متشخصی است با دختر پادشاه که زن پسر وزیر هند است جلو آمدند دست داده قدری
در باغ گردش کرده رفتیم باطاق سر میز نشسته قدری میوه خوردیم دوک سوترلاند هم بود بعد رفتیم
پائین توی باغچه چادری زده بودند نشستیم شخص اکوسی با لباس اکوس آمده قدری نی و سرنا زد شخص
دیگر با لباس اکوس رقص اکوسی کرد روی تخته مدوری چهار شمشیر گذاشته قدری رقص دور شمشیرها
کرد شخص معروفی که اسمش ویتسن است اختراع تلگرافی کرده است که مثلا از لندن بطهران که بواسطه این
تلگراف مکالمه میکنند همان عبارت بطور کاغذ چاپ شده بکمال آسانی خوانده میشود توی باغ
گردش قدری کردیم بعد برخاستیم در هاید پارک پیاده شده به بنائی که پادشاه بیاد
کار البرت شوهر خود ساخته است رفته تماشا کردیم همه از سنگ است و حجارهای بسیار خوب دارد

که صورت معارف و شعرا و نقاشان عالم و غیره را از سنگ در آورده اند بمناسبت اینکه خود دولت
از اهل علم و صنعت بوده است اما ازدحام مانع از تماشا بود برگشتیم کالسکه نشسته رفتیم منزل شب را بتماشاخانه
درون لام رفتیم جمعیت زیادی توی کوچه بود رسیدیم بتماشاخانه ولیعهد انگلیس هم آنجا بود استقبال کرد
دست داده رفتیم بالا در حجره نزدیک سن نشستیم پرنس الفرد هم آمد اوپرا و باله بود خوب خواندند و
رقصیدند رقاصان خوشگل خوش لباس بودند تماشاخانه پنج مرتبه است قدری کوچک اما خوب
زن جوان خواننده معروفیست نلسن Nelson نام از اهل سوئد ولیعهد آوردش بالا قدری صحبت کرد
بسیار حراف و زرنگ است همه ساله بتماشاخانهای پطر و ینگی دنیا و غیره رفته مداخل زیاد میکند حالا به شخص کوبو
نام فرانسوی شوهر کرده است بعد از اتمام در مراجعت از عمارت سن ژام گذشتیم این عمارت از قدیم
ساخته شده است حالا هم باولیای دولت انگلیس اولیای سن ژام مینویسند پادشاه سابقا آنجا
سلام می نشسته بعد از مردن شوهرشان دیگر باین عمارت نرفته اند حالا گویا مادر دوک دکامبریج آنجا
می نشیند آمدیم منزل صنیع الدوله دیروز برای تعیین منازل و غیره بپاریس رفته است خلاصه اگر احوالات
شهر لندن و کلیه انگلیس میخواستم کما هو حقه بنویسیم باید یک تاریخ بزرگی از انگلیس بنویسیم در مدت توقف
هیجده روزه لندن فی الحقیقه بیش ازین نمیشد نوشت انصافاً وضع انگلیس همه چیزش خیلی بقاعده و منظم
و خوبست از آبادی و مول مردم و تجارت و صنعت و کار کردن و پی کار رفتن مردم سرآمد ملل است

روز شنبه نهم امروز باید برویم به بندر شربورغ فرانسه صبح زود از خواب برخاستیم در
این هیجده روز توقف لندن همه روز ابر بود خرید زیادی هم در لندن شد خلاصه ولیعهد انگلیس
لرد گرانویل وزیر خارجه لرد سدنی پرنس الفرد پرنس ارتور و غیره همه آمدند سوار کالسکه شده راندیم
برای کار جمعیت زیادی باجمال تاسف حاضر بودند معلوم بود که اهالی انگلیس همه از رفتن ما قلباً ملول و
متاسف بودند رسیدیم بگار ویکتوریا ولیعهد وداع کرده رفتند اما پرنس الفرد و ارتور با صدر اعظم
در کالسکه با ما نشستند پسر حکیم الممالک در لندن ماند که درس بخواند راندیم برای بندر پورتسموث سه
ساعت کمتر راه بود اما وقت آمدن از این راه نیامده بودیم در نزدیکی بندر ملحق براه اولی میشود از آنجا

فرانسه ۱۲۲

و شهرهای معتبری که گذشتیم تشام اپسوم دورکنگ هورشام اروندل شیشستر بود و وارد بندر شدیم جمعیت زیادی بود از قلعجات و کشتیها توپ انداختند امیرال بزرگ مقیم آنجا روشام سیمور پذیرائی کرد بعد داخل کشتی فرانسه شدیم این کشتی اسمش اگل و از ناپلیون سوم بوده است که برای سواری خودش ساخته بوده است حالا که جمهوری شده اسمش را عوض کرده اید گذاشته اند کشتی بسیار خوبیست نهار خوردیم میسیو نیکلای مترجم فرانسه با میسیو بیرستن مترجم و میسیو ملینه وزیر مختار فرانسه که تازه مأمور باقامت در طهران است میسیو بلشار ژدفر سابق فرانسه که در طهران بود با میسیو بلی کپیتان کشتی و سایر صاحب‌منصبان بحری بحضور آمدند بعد از چند دقیقه کشتی براه افتاد در راه راست خوب نزدیک بندر دوور از انگلیس است بکاله بندر فرانسه که از دریا یکساعت و نیم راهست اما از این راه پورتسموت بشربورغ هشت ساعت راه دریاست خلاصه کشتی دیگر هم عقب ما بود که سایر نوکرهای ما وغیره آنجا بودند چهار کشتی بزرگ جنگی انگلیس هم طرفین کشتی ما بجهة احترام میآمدند داخل دریا که شدیم امواج بحرکت آمد هوا هم ابر و مه بود بطوری احوال همه را منقلب کرد که هیچیک را قدرت راه رفتن و نشستن نبود همه افتادند من هم بسیار بداحوال شده رفتم خوابیدم تا نزدیک بندر شربورغ رسیدیم تا نیمه راه هشت فروند کشتی جنگی فرانسه باستقبال آمده توپ زیادی انداختند کشتیهای انگلیس هم توپ انداختند ما را بفرانسویها سپرده مراجعت کردند وقت غروب آفتاب به بندر رسیدیم کشتی لنگر انداخت آسوده شده شام خوردیم صاحب‌منصبان فرانسه از اینقرار آمدند بکشتی وییس امیرال ژنهوا حاکم بحری شربورغ وییس امیرال ربنو سردار کشتیهای جنگی ژنرال دومولن سردار قشون فرانسه در شربورغ میسیو ویته حاکم کل ایالت مانش میسیو لارناک حاکم شهر شربورغ با سایر صاحب‌منصبان و اجزای اینهای بری و بحری بحضور آمده رفتند در کشتیهای جنگی آتشبازی و چراغان خوبی کردند

روز یکشنبه دهم امروز باید برویم پاریس صبح زود از خواب برخاسته سوار قایق شده راندیم برای ساحل بسیار هوا سرد بود رسیدیم باسکله بله بسیار خوب طاق نصرت خیلی قشنگ ساخته بودند از گل و بوته و دسته‌های گل و چهل چراغ وغیره و انواع نقشها با اسلحه از قبیل طپانچه و تفنگ و نیزه ساخته بودند الحق صنعت کرده بودند رفتیم بالا جمعیت زیادی از صاحب‌منصبان نظامی بری و بحری و

(فرانسه ۱۲۳)

وحکومتی و ارباب قلم و غیره صف کشیده بودند حاکم نش همه را معرفی نمود و منهم احوال پرسی
میکردم تا رسیدیم بکالسکهای راه آهن سوار شده قدری ایستادیم اکثری از زن و مرد فرانسه کم جثه
و لاغر اندام هستند مثل اهالی روس و المان و انگلیس نیستند شباهتشان باهالی مشرق زمین بیشتر است قلعهٔ
شربورغ خیلی مستحکم است از طرف دریا بروج و باستیانهای محکم و از سمت خشکی هم قلعه و خندق عریض
دارد که همیشه پر آبست گرفتن این شهر بغلبه بسیار مشکل است شهرش چندان بزرگ نیست [illegible]
سی و هفت هزار نفر جمعیت دارد بندرگاه خوبیست ابتدای این قلعه از عهد ناپلیون اول است و در زمان
ناپلیون سوم تمام شده است و حالا هم کار میکنند خلاصه کالسکهها براه افتاد امروز از مملکت نور
ماندی عبور شد بسیار مملکت خوب پر حاصلی است چمنهای بسیار وسیع و درخت و گل و گیاه زیاد دارد
گاوهای خوب مادیان گوسفند زیاد نگاه میدارند بواسطه مرتع زیادی که دارند بوته و درخت گز زیاد
دیده شد مثل ایران است اغلب گلها و درختهای ایران امروز در اینجا دیدم مثل درخت بید و تبریزی
و گز و غیره زمینهای اینجا همه پست و بلند است تپه زیاد دارد سیب این مملکت بخوبی مشهور است
درخت سیب زیاد دیده شد خلاصه بشهر کان رسیدیم پایتخت نورماندی است نیم ساعت آنجا
ماندیم نهار خورده شد شهر بسیار خوبیست بعد از این شهر از چند سوراخ کوه گذشتیم که یکی از آنها بقدر
یکفرسنگ میشد قلب آدم در وقت عبور خیلی خفه میشود از شربورغ تا پاریس با راه آهن هشت ساعت
راه و نود فرسنگ مسافتست یکساعت بغروب مانده بحوالی پاریس رسیدیم از پل رودخانه سن که در خارج
شهر واقع است گذشته داخل شهر پاریس شدیم از خط راه آهن که از کنار قلعه در داخل شهر بدور شهر
میگردد رفته بمحلی رسیدیم موسوم بپاسی Passy که همه رجال و اعیان حالیه دولت فرانسه
و سایر مردم تماشاچی در آنجا حاضر بودند صنیع الدوله و مرشال ماکماهون که رئیس دولت است با دوک
دو بروگلی که تازه وزیر خارجه شده و صاحبمنصبان دیگر و وزرا و غیره دم گار حاضر بودند آمدیم پائین
با مرشال و وزیر خارجه تعارف شد خیابانی بود که فرش کرده و زینت زیادی داده بودند مسافتی را
پیاده رفتیم مرشال امرا و صاحبمنصبان عسکریه و غیره را معرفی میکرد تا رسیدیم بکالسکه اسبی من و صدر

(فرانسه ۱۲۱) و صدراعظم و مارشال و وزیر خارجه در کالسکه نشسته سایر همراهان هم در کالسکه‌های دیگر سوار
شده براه افتادیم شلیک توپ شد و از همین محل در طرفین راه سرباز پیاده و سواره نظام
و ژاندارم با لباسهای خوب ایستاده بودند الی کرلژیسلاتیف که منزل ما را معین کرده بودند خلاصه
عقب سر صفوف نظامی تماشایی زیادی ایستاده بودند از بوا دو بولن عبور شد که خارج قلعه است
دوباره داخل قلعهٔ شهر شده از خیابان وسیعی که موسوم است به بو دو لاگراند ارمه عبور کرده بارک
دو تریومف رسیدم که از بناهای بزرگ ناپلیون اول است از سنگ ساخته‌اند صورت جنگهای
ناپلیون را در داخل و خارج و اطراف آن حجاری کرده‌اند بسیار بنای عالی است امّا در این جنگ
آخر پاره‌ای از سنگهاش از گلولهٔ توپ زیاده خرابی در آن بهم رسیده است و میان آنرا هم فرش کرده صندلیها
چیده خیلی زینت داده بودند از کالسکه پیاده شده آنجا قدری نشستیم حاکم شهر که مردی فربه و خوشرو است
و اسمش مسیو دوال Mr Duval است با کلانتر آمده نطقی کردند ما هم جوابی دادیم از جانب
وکلای شهر پاریس هم مأموری چند آمده نطقی کردند جواب دادم بعد برخاسته سوار کالسکه شده داخل
خیابان شانزالیزه شدیم بسیار باصفا و وسیع است از همه این خیابانها که عبور شد طرفین درختهای
خوب کاشته‌اند و خانه‌های قشنگ باشکوه ساخته‌اند تا رسیدیم به پلاس دولاکونکرد که میل بلندی از
مصر آورده آنجا نصب کرده‌اند میدان با روحی است دو حوض با فواره داشت امّا فواره‌ها همیشه
نمی‌جهد هر وقت که بخواهند جاری میکنند از پل رودخانه سن گذشته داخل عمارتیکه بجهت ما معین کرده
بودند شدیم دم پله عمارت مسیو بوفه که حالا رئیس دارالشورای ملتی است با بعضی وکلا نطقی مبنی بر تهنیت
ورود ما کردند جوابی دادیم بعد رفتیم بالا اطاقها و تالارهای وسیع بسیار خوب دارد تخت خوابی که
بجهت ما زده بودند تخت خواب ناپلیون اول بوده است در زمانیکه ماری لوئیز دختر پادشاه اطریش
را عروسی کرده بود امروز حالت غریبی از فرانسه‌ها دیدم اولاً آن حالت عزای بعد از جنگ آلمان را
هنوز دارند و عموماً از کوچک و بزرگ مهموم و غمناک هستند رخت زنها و خانمها و مردم همه
رخت عزاست کم زینت بسیار ساده و گاهی بعضی از مردم آواز زنده باد مارشال زنده باد پادشاه ایران

میکردند ایکی دیگر هم شنیدم در گردش شب با آواز بلند میگفت سلطنت و قواعد محکم و باقی باد
ازینها همه معلوم میشود که فرق زیادی حالا در فرانسه میباشند که طالب سلطنت هستند یعنی آنها هم سه
فرقه هستند فرقه اولاد ناپلیون را میخواهند فرقه اولاد لوی فلیپ را فرقه هانری پنجم را میخواهند که از
مافوق [illegible] جمهوری طلبان هم قوت
زیادی دارند [illegible] آنها هم [illegible] عقیده [illegible] بعضی جمهوری روژ Rouge یعنی جمهوری سرخ را
[illegible] بعضی جمهوری سفید بعضی جمهوری سطر را طالبند که هم قواعد سلطنت در آن باشد
هم [illegible] بعضی یک جور دیگر را طالبند در میان این فرق مختلفه حالا حکمرانی کردن بسیار
کار مشکلی است و عواقب این امور البته بسیار اشکال خواهد پیدا کرد مگر اینکه همه متفق الرای شده با
پادشاهی مستقل یا جمهوری مستقل برقرار شود در آنوقت دولت فرانسه قوی ترین دول است و همه
کس باید از او حساب ببرند اما با این اختلاف آرا بسیار مشکل است که منتظم شود خلاصه قشونی که امروز
ایستاده بودند قریب بیست هزار نفر میشدند این عمارتیکه منزل ماست سابقا دار الشوری یعنی
مجلس اجتماع وکلای ملتی بوده است بعد از خلع ناپلیون سیوم از پادشاهی و جمهوری شدن دولت
فرانسه وکلا و اولیای دولت همه بورسایل رفته شهر پاریس را بالمره از ادارات دولتی خالی گذاشتند
شهر پاریس فی الحقیقه حالا مخصوص رعیت و عامه مردم است هر طور میخواهند حرکت کنند دولت
چندان قدرت ممانعت ندارد عمارت تویلری که بهترین عمارات دنیا بوده است بالمره خراب شده است
کمونها آتش زده اند از عمارت همان دیوارها باقی مانده خیلی تاسف خوردم اما بحمد الله عمارت
لوور که متصل بعمارت تویلریست محفوظ مانده و خراب نشده است هوتل دو ویل را که از عمارات
خوب دنیا بوده است و عمارت نشان لژیون دونور را بالمره آتش زده اند مناره وندوم
که ناپلیون اول از مصالح توپهای دشمن ریخته و شکل خودش را هم بالای آن نصب نموده و جمیع
جنگهائیکه کرده بود در آن نقش بوده کمونها شکسته و برده اند حالا هیچ باقی نمانده مگر همان سکوی
پایه مناره پاریس شهریست بسیار قشنگ و خوش شکل و خوش هوا غالبا آفتاب بسیار شبیه است بهوای

ایران شب را سوار کالسکه شده با معتمد الملک و جنرال آرتور General: Arture
در شهر گردش کردیم از کوچه ریولی و از خیابان سباستپول که از کوچهای معروفست و از میدان اوپرا آمدیم
و عمارت تویلری عبور کرده از بعضی بازارها و غیره گذشتیم چراغ شهر همه از گاز است بسیار روشن
و خوب شهر باصفائیست مردم زیادی در کالسکه نشسته میگشتند و در قهوه خانها و غیره مشغول عیش
بودند رودخانه سن مثل رودخانه تبریز نیست کم عرض و کم آبست کشتی بزرگ هیچ نمیتواند سیر کند توی
عمارت باغ کوچک خوبیست حوضی دارد با فواره سنگ سماق سه مرتبه چادری هم زده بودند
از آنجا میرود بعمارت وزارت خارجه که شاهزادگان را منزل داده اند عمارت بسیار عالی خوبیست
سابقا اینجا وزارتخانه خارجه بوده است باغ گلکاری خوبی هم دارد فواره کوچکی میجهد مرتبه فوقانی
عمارت حمام خوبی دارد بسیار پسندیدیم آب گرم و سرد هر دو دارد هر طور شخص بخواهد ممکن است

روز دوشنبه یازدهم بعد از نهار سوار کالسکه شده بتماشای شهر رفتیم از کوچه پارک
مونسو که بسیار خوب کوچه ایست و از باغ گلکاری خیلی خوبی گذشته بارک ترمویف رسیده رفتیم
رو به بوا دبولون اول رفتیم به ژاردن دکلیماتاسیون پیاده شده داخل باغ شدیم بعضی کوهها داشت
و جائی از سنگ ساخته بودند که بعینه کوه طبیعی بود از آنجا در آمده رفتیم بباغات وحوش و طیور دور
اطاقها را با سیم شبکه کرده و توی آنها آب و درخت برای طیور و حیوانات قرار داده بودند اقسام
مرغها و طوطیهای ینگی دنیا و افریق و هند و استرالی دیده شد میمون و غیره هم بود حیوانی است مسمی
بکانگورو که در استرالیا پیدا میشود خیلی شبیه است به موش دو پا چیز عجیبی است تند میجهد راه نمیتواند
برود دستهایش کوتاه است پاها بلند متصل باید بجهد بقدر شغال بزرگست ماده اش هم در زیر شکم
کیسه دارد که بعد از زائیدن بچهایش را توی آن کیسه گذاشته میجهد و میدود بسیار پررو میشود قرقا
ولهای بسیار عجیب خوشرنگ با نواع اقسام دیده شد دو فیل هم بود که تخت بر روی آنها گذاشته
زنها و بچها سوار شده راه میرفتند یک درشکه را هم که آدم در آن نشسته بود به یک شترمرغ بزرگی
بسته بودند در کمال سهولت میکشید بقدر یک اسب کوچک قوه داشت بعد از گردش زیاد رفتیم

بماهیخانه مثل ماهیخانههای سایر ممالک بود اما بسیار مختصر و محقر رئیس این باغات و نباتات در
دولوبیس است که سابقا در عهد ناپلیون وزیر دول خارجه بوده خودش حاضر بود نایبش که اسمش فرواستیلر
حاضر بود معرفی نباتات و غیره را میکرد بعد سوار کالسکه شده رفتیم بگردش بوا دو بولون جزیره میان
آب بود سوار قایق شده رفتیم آنجا یکی از صاحبمنصبان قشون در آنجا پیدا شد از حالات جنگ تعریف
میکرد گلولههای توپ و تفنگی که بدرختها خورده بود نشان میداد اغلب درختها داغ و نشان گلوله
داشت معلوم شد که در آنجاها جنگهای سخت شده است هم با پروس و هم با کمونها در آخر جزیره
کلاه فرنگی چوبی کوچکی بود موسوم به پاویلون دلمپراطریس Pavillon de l'Imperatrice
یعنی کلاه فرنگی زن ناپلیون از چوب ساخته اند بسیار قشنگ و کوچک قدری تماشا کرده مراجعت
باین طرف آب نموده سوار کالسکه شده گردش کنان رفتیم رو بمنزل شب را هم رفتیم بگردش بازار سر
پوشیده دیده شد مثل دالان قدری هم اسباب خریده آمدیم منزل روزنامه پاریس را روز بروز به
تفصیل نوشتن بسیار مشکل است تماشای گردشگاههای خوب در شب و روز مجال روزنامه نوشتن
نمیدهد ولی آنچه لازم است نوشته میشود بطور اختصار   سفرای خارجه یکروز همه بحضور آمدند از هر
دولتی اینجا ایلچی کبیر و وزیر مختار و شارژدافر هست حتی از ژاپون و جمهور جزیره هائیتی ایلچیان کبیر
شیرهی نونس پاپ یعنی فرستاده پاپ لرد لیون ایلچی کبیر انگلیس لوزاکا ایلچی کبیر اسپانیول پرنس
ارلوف ایلچی کبیر روس که چشم چپش در جنگ کریمه در محاصره قلعه سیلستری گلوله خورده معیوب شده است
بعضی زخمهای دیگر هم از شمشیر و غیره خورده است دستمال سیاهی محکم برروی چشم معیوب بسته بود
ایوبی ایلچی کبیر اطریش سرور پاشا ایلچی کبیر عثمانی میسو نیکرا وزیر مختار ایطالیا میسو واشبرن وزیر مختار
دولت ینکی دنیا نا اوبین سام شیما وزیر مختار ژاپون پرنس منچیکوف مهماندار روس و میرزا عبدالرحیم خان
ساعدالملک وزیر مختار مقیم پطر هم اینجا دیده شدند میسو پیشون میسو مینیاک میسو سرتیز وزرای مختار
سابق فرانسه در طهران و موسیو موبی شارژدافر فرانسه که مقیم طهران بود همه دیده شدند همه فربه
تر و جوان تر بوده اند   یکروز بعد از نهار رفتیم بعمارت و باغ ورسایل هوا بسیار گرم بود رسما رفتیم جمعیت

(۱۲۸) زیادی در طرفین راه بودند از شانزالیزه و ارک تریومف و بوا دو بولون و رود خانه سن گذشتیم

حاکم و مأمورین سن و اوآز که آنطرف رودخانه و ایالتی است علیحده همه بحضور آمده نطقی کردند جوابی
دادیم از قصبه سور که معروفست بکارخانه چینی سازی و ده شاویل و ده ویلداوری گذشته داخل ور
سایل شدیم از دو طرف قشون سواره و پیاده صف کشیده ایستاده بودند جمعیت زیادی بودند رفتیم بعمارتیکه منزل
مسیو بوفه رئیس وکلای ملت و از عمارات لوئی چهاردهم است یعنی کل ورسایل را از عمارت و باغ
او ساخته است پرده ها و اشکال خوب در این چند اطاق دیدیم همه عمارت از سنگ و بسیار محکم
و در حجاری و نقاشی و علم معماری اول بناهای فرنگست مسیو بوفه دم کالسکه استقبال کرد وکلای دیگر
دولت هم بودند رفتیم بالا در اطاق روی صندلی نشستیم زن مسیو بوفه آمد حضور بعد برخاسته از
همان راهیکه آمده بودیم رفته تا نیمه راه بعمارتیکه مارشال ماکماهون منزل دارند رسیدیم پیاده شده
مارشال و سرداران دیگر استقبال کردند رفتیم بالا در اطاق نشستیم اینجا هم عمارت عالی خوب بسیار با
زینتی است جزء عمارات ورسایل است زوجه مارشال بحضور آمد بسیار زن نجیبی است مارشال یک
پسر بزرگ که بنظر هفده هیجده ساله آمد و دو دختر دارند آمدند توی اطاق وزیر خارجه دوک دبروی
هم آنجا بود بعد رفتیم پائین ما و مارشال بکالسکه نشسته رفتیم بباغ ورسایل گردش کردیم حوضها و فواره‌ها
زیاد دارد که منبعش مثل فواره های عمارت بلور لندن از چرخ بخار است منبعها را باز کرده آب بفواره‌ها
انداخته بودند دریاچه طولانی پائین حوض و فواره ها داشت خیابانهای وسیع بسیار خوب درختهای جنگلی
همه سرهای درختها را بهم بسته مثل سقف کرده اند و گاه گاه یک میدان مدوری از درخت
و سبزه پیدا میشود که در میان آن حوض عظیم و فواره مرتفعی سفید بسیار با صفا جا بجا بعضی محلی را مثل کوه
ساخته اند آبشار از کوه میریزد چند مجسمه بزرگ مرمر در زیر آبشار گذاشته اند یکی از آن مجسمها موسوم
به اپولون Appollone که رب النوع حسن مردانه و روشنی و شعر است آرایش میکند سایرین
دور او آئینه و کل اسباب آرایش نگاه داشته اند خیلی خوب حجاری شده است که [illegible]
خواستم بروم بالا نزدیک آن مجسمها زیر آبشار مارشال و جنرال اربوتن گفتند رفتن باینجا بسیار اشکال دارد

بجهة آنکه راهش همه پرتگاه و سنگ و سربالاست من گفتم میروم و از کالسکه پائین آمده رفتم بالا
اگرچه راهش بد بود اما برای ما که خیلی بدتر از این راهها را در شکارگاه های ایران رفته و دیده بودیم هیچ
اشکال نداشت تا رسیدیم نزدیک مجسمها جنرال ارتون آمد اما زمین خورده همه رختهایش گلی و شمشیرش
کج شد بلکه شکست مرشال هم آمد اما خیلی زحمت و با امداد چند نفر دیگر لکن این طور آمدن مرشال و
جنرال فرانسه باینجا منافاتی با رشادت و شجاعت آنها ندارد خلاصه این مجسمها بسیار خوب بود قدری
چرک شده و تار عنکبوت همه آنها را گرفته بود آمدیم پائین جای دیگر بود که مدور ساخته بودند میانش
حوض و فواره دور تا دور همه ستون سنگ دو قطار مابین ستونها حوض بلند سنگی با پایه داری ساخته اند که
از میان آن فواره بلندی میجهید قریب هشتاد و نود حوض داشت که از میان هریک فواره میجست این ستونها
و فوارها و سطح زمین وغیره همه از سنگست و همچنین در سایر جاهای باغ فواره و مجسمه مرمر وغیره بسیار است
خیابانها زیاد و وسیع با صفا تعریف آنها کماهوحقه بنوشتن ممکن نمیشود مگر اینکه خود شخص همه را ببیند زن
و مرد تماشاچی ازدحام غریبی کرده فریاد میزدند و هورا میکشیدند برگشته رفتیم بالای عمارت قدری
در اطاقها گردش کردم مارشال کانروبر و پالیکاهو Palikao که سردار قشون مامور چین بوده است
بحضور آمد صحبت شد پالیکاهو حالا بیکار است میگفت از بیکاری مشغول نوشتن روزنامه چین هستم کانروبر هم
حالا شغلی ندارد اما بسیار سرکرده قابلی است باهوش و رشید در جنگ سواستاپول سردار بوده و در محاصره
قلعه متز در تحت حکم مارشال بازن که در تسلیم شدن قلعه بالمانها او هم جزء اسرا اسیر شده است
و کمال افسوس را داشت که چرا در تحت حکم بازن بوده است خلاصه بعد پسرهای لوی فلیپ را
دیدم در عهد ناپلیون از مملکت فرانسه اخراج و در انگلیس بوده و بعد از جمهوری بخاک فرانسه آمده
اند دو نفرشان را که یکی دوک دمال و دیگری پرنس ژوانویل باشد امروز دیدم شاهزاده دمال بسیار
آدم قابلی است ژوانویل هم شاهزاده خوبیست قدری گوشش سنگین است کونت دپاری که
نوه لوی فلیپ است و حالا سلطنت طایفه اورلیان باو میرسد آنجا نبود یعنی رفته بود بخانه که در ییلاق
حوالی پاریس دارد باشاهزادها صحبت شد رفتند اینها حالا از جانب ملت در دارالشوری وکالت

دارند چون در عهد پدرشان در نظام هم منصب داشته حالا هم در روزهای رسمی رخت
نظامی میپوشند داعیهٔ سلطنت فرانسه را دارند تا خدا چه خواهد اسامی و ترتیب شاهزادها از این
قرار است پسر بزرگ لوی فلیپ دوک دنمور است بعد از آن ژوانویل بعد از آن دوک دُمال
بعد از آن دوک دومون پانسیه که حالا در اسپانیول است ادعای سلطنت اسپانیول را دارد
کونت دوپاری نوهٔ لوی فلیپ است و پسر دوک و پسر دوک دورلهان که پسر لوی فلیپ و ولیعهد
بود بعد از آنکه از کالسکه افتاده مرده بود این ولیعهد شده خلاصه بعد از ساعتی مارشال ماکماهون
آمدند رفتیم باطاقی که تخت خواب لوی چهاردهم با اسباب خوابش آنجا بود تماشا کرده بعد آمدیم سر میز
شام نشستیم میز طولانی و شام خوبی بود اغلبی از سرکردگان و صاحب منصبان نظامی و وکلا وغیره بودند
دست راست ما میو بوفه رئیس دار الشوری نشسته بود و دست چپ وزیر دول خارجه روبرو مارشال
دست راست ایشان صدر اعظم همین طور شاهزادهای ایران وغیره هم در دو طرف نشسته بودند صنیع
الدوله عقب صندلی ما ایستاده ترجمه میکرد بسیار خوش گذشت این تالار تالار طولانی بسیار خوب مزینی
است چهل چراغهای متعدد دارد بعد از شام پائین آمده من و مرشال در کالسکه نشسته چراغان عمارت و باغ را
تماشا کردیم سوارهٔ زره پوش که دو دست هر یک مشعلی بود جلو بودند جمعیت زیادی بود بالاخره
رفتیم بطرف دیگری از باغ که دریاچه بود و آنطرف دریاچه چند مرتبه داشت که از مراتب آب میریخت
مثل آبشار و از حوض فوارها میجست اغلب بزرگان و سرداران و سفرای خارجه و نجبا و اعیان
و وکلای ملت وغیره حضور داشتند صندلی گذاشته بودند نشستیم همه نشستند آتشبازی بسیار خوبی
شد مهتاب بود هوا هم خیلی خوب و خوش بود بعد از اتمام آتشبازی سوار کالسکه شده از راه سنت
کلو Saint Clou که عمارت عالی دولتی بوده و در جنگ المان همه آتش گرفته و سوخته
اما خیابان و باغش بر جا مانده است رفتیم بوا دبولون و از آنجا بشهر و منزل رفتیم در این راه با
جنرال اریتون همه جا تا منزل صحبت کردیم   روزی رفتیم بانوالید که مقبره ناپلیون اول و سایر
سرداران و برادران ناپلیون و سرداران قدیم ایام لوی چهاردهم وغیره در آنجاست بمنزل ما که دا

دارالشوری قدیم است یعنی بعمارت پالهٔ بوربن در جلو انوالید میدان وسیعی است خیابانها
پر درخت هم دارد وارد شدیم سربازان پیر قدیم که زخمی و بعضی بی پا و بعضی بی دست و برخی کور بودند همه
صف کشیده احترامات نظامی بعمل آوردند ما هم تعارف کردیم در حیاط انوالید بعضی از توپهای بزرگ
قدیم و خمپاره و غیره گذاشته اند حاکم انوالید که شخصی بسیار پیر و افلیج هم بود و اسمش ژنرال پره با اجودان
ها و سایر صاحب منصبان استقبال کردند این حاکم سابقاً در الجزایر حکومت داشت در جنگ کریمه
و ایطالیا رئیس اتاماژور ها بوده است رفتیم توی کلیسا محراب بسیار خوبی از سنگ و طلاکاری
دارد لوئی فلیپ پادشاه سابق فرانسه ساخته است بسیار بنای عالی است از طرف محراب توی
گنبد مقبره ناپلئون اول است که جسد او را از جزیره سنت هلن لوئی فلیپ آورده اینجا دفن
کرده است سنگ روی قبر را که رنگ ماشی دارد از جزیره کرس آورده اند بالای آن که سنگ
بسیار خوب سبز است و رنگ مایل بسرخی دارد امپراطور نیکلای روس فرستاده است بنای این
کلیسای انوالید کلیه از لوئی چهاردهم است محراب و بعضی چیزهای دیگر را لوئی فلیپ ساخته توی
گنبد را هم او گود کرده است که سنگ مقبره را آنجا گذاشته اند دورش از بالا راهرو دارد که مردم
آمده تماشا می کنند عمارت انوالید بسیار عالیست گنبدش را هم ناپلئون مطلا کرده است چند نفر
از سربازهای قدیم که در جنگهای واترلو و فریدلند و اینا بوده آنجا دیده شدند باز هم با کمال بنیه
بودند از جنگهای آنوقت تعریف میکردند اسامی آنها از این قرار است کاپیتان ودشمان شاسی
برانش آنطرف مقبره جائی بود در پشت آئینه کلاه ناپلئون اول که در جنگها بسر میگذاشته آنجا
بود کلاه را برداشته بسیار نگاه کردم کلاه پادشاه و سردار بسیار بزرگی را بدست گرفته بودم
از کلاه معلوم بود که ناپلئون همیشه این کلاه در سرش بوده است کلاه ساده بود شمشیر ناپلئون
که در جنگ استرلیتس کمرش بوده اینجا بود برداشته دیدم شمشیری بود کوچک و راست و قبضه
اش طلا بود اما شمشیر را زنگ زده بود از غلاف کشیده نمیشد با احترام تمام هر دو را بجای خود
گذاشته بیرون آمده رفتیم بموزه که نمونه توپهای قدیم و جدید و اختراعات آنها را گذاشته و اسلحه

قدیم سرداران و پهلوانان سابق و زره زیاد از آدم و اسب همه را با نمره و اسم صاحب
آنها مرتباً چیده بودند بعضی جاهای دیگر هم محل اسلحه وغیره بود چون قدری خسته بودیم تماشای آنها را
روز دیگر گذاشته آمدیم منزل آنچه الآن در انوالید از صاحب منصب و سرباز موجود است پانصد
و نود نفر است سی و پنج نفر از عهد ناپلیون اول مانده اند ما بقی از عهود بعد بنای عمارت را در سنه ۱۶۷۰ مسیحی
بر حسب حکم لوی چهاردهم لووا وزیر جنگ کرده است سی و دو عراده توپ در انوالید است
هر وقت کار بزرگی مثل فتوحات عظیمه وغیره رو بدهد توپهای انوالید را شلیک میکنند در روز ورود
ما هم به پاریس از انوالید شلیک توپ کردند بیرقهائیکه در عهد ناپلیون اول و بعد از آن از دولتهای
دیگر در جنگها گرفته همه را در انوالید ضبط کرده اند و همچنین بیرقهائیکه از زمان لوی چهاردهم گرفته اند
آنجا موجود است در دور مقبره ناپلیون چهل و شش بیرق است که خودش در جنگها گرفته است در
کلیسا دویست و چهل و پنج بیرق است که از عهود قدیمه و جدیده گرفته اند مقبره اغلب سرداران
فرانسه از قدیم و جدید در این کلیسا است از آنجمله تورن و وبان و لانس و کلبر که از سرداران
و وزرای لوی چهاردهم بوده اند مرتیر و ژوردان از سرداران ناپلیون اول هستند در دور مقبره
ناپلیون قبر ژرم برادر ناپلیون و مرشل دورک و مرشل برتران است سه روز قبل از ورود ما به فرانسه
در راه آهن شربورغ دو ترن بیکدیگر بهم خورده جمعی کثیر تلف و زخمی شده بودند مسیو کرمیو Crémieux
که یکی از وکلای ملت فرانسه و یهودیست و همیشه بر ضد ناپلیون سیم بوده و ناطق غریبی است
بحضور آمد مرد پیر بسیار کوتاه حالا هم در مجلس پارلمنت فرانسه حرف میزند و باز بر ضد
رؤسا است و روچیلد معروف یهودی هم که بسیار با دولت است بحضور آمد صحبت شد حمایت
یهودیها را زیاد میکردند و از یهودیهای ایران حرف میزدند و استدعای آسایش آنها را مینمودند باو
گفتم شنیده ام شما برادرها هزار کرور پول دارید من بهتر آن میدانم که پنجاه کرور بیک دولت
بزرگی یا کوچکی داده مملکتی را خریده و یهودیهای تمام دنیا را در آنجا جمع کنید و خودتان رئیس آنها
بشوید و همه را آسوده راه ببرید که این طور متفرق و پریشان نباشند بسیار خنده شد و هیچ جوابی ندادند

ﻓﺮ ۱۳۳

دیدن پاریس

و با او حالی کردم که من از جمیع ملل خارجه که در ایران هستند حمایت میکنم مسیو لسپس معروف که دریای سفید را با بحر احمر وصل کرده است یعنی کمپانی زیادی جمع شده باهتمام این شخص راه را باز کردند و بواسطه راه تجارت هند و ایران و چین وغیره بفرنگستان تقریباً دو هزار فرسنگ نزدیکتر شده با پسرش که جوانیست بحضور آمد خیال تازه حالا در سر دارد که راه آهنی از شهر اورنبورغ روسیه بسازد الی شهر سمرقند تا پیشاور خاک هندوستان انگلیس اما این خیالیست بسیار دور و دراز نادار که عکاس قابل پاریس است بحضور آمده عکس ما را انداخت سابقاً با بالون زیاد بهوا رفته است اما حالا از این خیال افتاده مشغول عکاسی است شخص بامزه با بنیه ایست مسیو تاردیو که رئیس مجلس حفظ الصحه پاریس است بحضور آمد بالری که جراح معروف و پسر جراح باشی ناپلیون اول است و ژول کلوکه عموی کلوکه که حکیم باشی شاه مرحوم و حکیم ما بود و خودش در طهران شب نفهمیده عوض شراب زرآب خورده مرد مسیو بوره که سابقاً در طهران وزیر مختار بود و بعد در اسلامبول و جاهای دیگر در ایام سلطنه ناپلیون وزارت مختاری داشته است بحضور آمد بسیار صحبت کردیم آدم قابلی است خلاصه کلوله زیادی از پروسها بهمین عمارت پاله بوربون خورده که جای کلوله هنوز باقیست روزی رفتیم بلنشان Longchamps برای سان قشون نهار خورده سوار کالسکه شده همه همراه بودند از ارک تریومف و شانزالیزه و بوا دبولون گذشتیم وسط بوا دبولون مرشال ماکماهون با جنرالها و صاحبمنصبان وغیره سواره ایستاده بودند جمعیت زیادی از زن و مرد بود دوک دومونپنسیر بزرگ لوی فلیپ را هم که ندیده بودم سواره آنجا بود با او صحبت شد منهم از کالسکه در آمده سوار اسب صباح الخیر شدم ژنرال لادمیرو که سردار کل قشون پاریس است با اتاماژور یعنی اجودانش بودند خلاصه همین طور رفتیم به صفوف سوارهای زره پوش کویراسیه و سوارهای سبک هوسار رسیدیم از دو طرف ایستاده و هزار نفر سواره بودند بعد از اتمام صفوف سواره رفتیم بصحرا و چمن لونشان که چمن وسیعی است طرف دست چپ کوه مصنوعی ساخته اند آب زیادی آبشار مانند میریزد جزء بوا دبولون است پیاده نظام هم قریب صد و بیست فوج بودند اما هر فوجی چهارصد یا پنصد نفر

بیشتر بودند باقی مرخص خانه هستند از جلو پیاده و توپخانه گذشتیم این قشون اطراف بعیده پاریس
است مثلا بعضی ازین افواج از سی فرسنگ راه برای سان دادن آمده بودند سیصد عراده توپ هم
بود که با اسبها بسته بودند همه افواج سلام نظامی داده بیرقها را برای تعظیم و احترام میخوابانند ما هم
جواب میدادیم دور چمنها توی جنگل بالای درختها کلاً آدم بود بعد از تماشای صفوف رفتیم با طاقهای
چوبی که از قدیم در همین میدان مخصوص همین طور سانها و اسب دوانیها ساخته اند بالا رفته
نشستیم مارشال رفتند توی سبزه و چمن سرداران فرانسه هم با بعضی وابستگان نظامی عثمانی و اطریش
و روس و پروس پیش مرشال ایستاده بودند در بالاخانه که ما بودیم وزیر خارجه فرانسه مسیو بوفه وزیر
دارالشوری مرشال کان رو بر وغیره بودند کان رو بر چون حالا داخل قشون نیست و ابواجمعی ندارد
سوار نشده بود خلاصه افواج و توپخانه آمده گذشتند بعد سوارها گذشتند کل وکلای ملت فرانسه
که پانصد نفر بودند آمده نشسته بودند در عمارت طرف دست چپ سفرای خارجه وغیره نشسته بودند
زوجه مارشال ماکماهون هم بود جمعی از زنها و خانمهای خوشگل هم در اطراف ما نشسته بودند هر فوجی
که از جلو میگذشت وکلای ملت دست میزدند هورا میکشیدند مارشال ماکماهون هم برای هر فوج
کلاه بر میداشت قریب سه ساعت طول کشید تا همه افواج سواره و پیاده و توپخانه گذشتند
بر سر هم متجاوز از هشتاد هزار نفر بودند قشون خوبی سان دادند بعد از آن همه شکست و خرابی فرانسه
امید اینطور اجتماع و نظم قشون نبود لباسهای خوب داشتند تفنگ افواج همان شاسپو قدیم است
توپها همه همان توپهائیست که در جنگ المان و پیش ازان داشتند بعد از اتمام سان که
نزدیک بغروب بود برگشتیم بمنزل   روزی هم به لونشان برای اسب دوانی رفتیم حضرت
مرشال بعمارت آمده سوار کالسکه شده رفتیم سایرین هم بودند از همان راه که آنروز بمشق قشون رفته
بودیم الا بوادبولون رفته از آنجا از دم ایشان گذشته رفتیم بهمان بالاخانه که روز سان قشون
نشسته بودیم وزیر خارجه مسیو بوفه زوجه مرشال و سرداران وغیره و ایلچی عثمانی و ایلچی اطریش بودند
زن و مرد زیادی هم دور اسب دوانی بودند چهار دفعه اسب دوانیدند اسم هر دو ریدیکی از

ولایات ایران گذاشته بودند مثل اصفهان شیراز و غیره دور اول بضعف دایره که یک میدان اسب باشد دوانیدند چاپک سواریکه لباسش سبز بود برنگ حمایل ایران اسب او پیش آمد بعد دو دور دیگر یکدور تمام دوانیدند اما چون مسافت زیاد نیست اسبها اغلب باهم می آمدند اسبی که پیش می آمد مثلا یک سر و گردن از سایر اسبها پیشتر بود در ایران قاعده اسب دوانی بهتر است و بیشتر تماشا دارد هر دور دایره اسب دوانی ایران نیم فرسنگست شش دور که سه فرسنگ باشد گاهی هفت دور بیک نفس میدوانند هر اسبی که پیش باید بسر کرده است اینجا منتهای اسب دوانی یکدور است که نیم فرسنگ باشد هنر اسب خوب معلوم نمیشود دور آخر چند سند از تخته بارتفاع یک ذرع که روی آنها خار و گون صحرائی گذاشته بودند اسبها از روی آنها چندین دفعه سرتاخت میجستند این طور بسیار تماشا داشت اسب دوانی یکساعت بیشتر طول کشید بعد رفتیم منزل مرشال رفتند که شب برای آتشبازی و چراغان حاضر شوند ما آمده دم ارک ترویمف پیاده شدیم جمعی از ملتزمین بودند رفتیم بالای ارک ترویمف دویست و هشتاد و پنج پله میخورد بسیار مرتفع است پلهای تنگ پیچ پیچی دارد بسیار مشکل است بالا رفتن من بیک نفس رفتم اما سایرین آهسته آمدند از بالا کل شهر پاریس و اطراف و قلعجات همه پیداست مردمیکه از لونشان و اسپ دوانی بر میگشتند همه پیدا بودند از بوا دبولون الی آخر شانزلیزه هفت قطار کالسکه بود و همچنین در سایر کوچها کالسکه زیاد بنظر آمد خیلی تماشا داشت قدری آنجا ایستاده آمدیم پائین سوار کالسکه شده رفتیم از بس کالسکه و جمعیت بود امکان عبور نداشت بزحمت بمنزل رسیدیم شب را مرشال آمدند باهم سوار شده رفتیم از شانزلیزه و غیره گذشتیم از دم عمارت ما الی محل آتشبازی از دو طرف آدم بود امشب البته یک کرور جمعیت از زن و مرد دیدم همه فریاد میزدند که شاه ایران زنده باد مرشال را هم توصیف میکردند و میگفتند فرانسه زنده باد چراغان بسیار خوبی کرده بودند در جمیع کوچها لامپهای بلور مثل گوی گرد آویخته بود باد قدری چراغها را اذیت کرد خیلی راه رفته رسیدیم بجائیکه رودخانه سن در میان بود و آنطرف رودخانه آتشبازی حاضر کرده بودند آندست رودخانه مقابل ما

(فرانسه ۱۳) میدان مشق و مدرسه نظامیست که همه چراغان بود جائیکه ما نشسته بودیم اسمش تروکادرو
Trocadero بود اینطرف رودخانه هم همه چراغان بود برای ما از چوب طاقهای عالی
ساخته چهل چراغ زیادی آویخته بودند پردهای زیاد که تازه از حریر و مخمل و ماهوت بافته بودند آویزان
بود ولی باد و باران قدری اوضاع را مغشوش کرد امّا باز چراغها چون از گاز بود دیگر خاموش شد
آتشبازی بسیار خوبی کردند همه سرکردگان فرانسه و سفرای خارجه و غیره حاضر بودند الحمدلله بسیار
خوش گذشت آمدیم منزل مرشال الی منزل در کالسکه همراه بودند در این آتشبازی سواره زره پوش
کویراسیه که سه هزار نفر میشدند از لب رودخانه مشعل بدست موزیکان زنان میگذشتند شکوهی داشت
شب رفتیم سیرک که نزدیک عمارت ماست مثل تماشاخانه جائیست امّا بهتر عمارت مدوری ساخته
اند دورش از چوب مراتب دارد بجهة نشستن مردم سقف هم دارد چهل چراغ زیادی آویخته اند میان
این عمارت را مثل گود زورخانه خاک ریخته اند وسعتی دارد سه هزار نفر آدم میگیرد خصوصاً شبیکه
ما آنجا رفتیم خیلی آدم بود صندلی سی تومان و پنجاه تومان اجاره کرده بودند زنهای بسیار خوشگل بودند
صدراعظم و شاهزادها و غیره همه حضور داشتند آنجا سه در دارد یکی در طویله اسبهای سیرک است
که نزدیک محل بازیست که از همان در آمد شد میکنند بقدر پنجاه شصت اسب بسیار خوب دارند
برنگهای غریب هیچ جا چنین اسبها ندیده بودم اسبهای خالدار عجیبی بودند البته هر یک هزار تومان
و پانصد تومان قیمت داشتند و طوری این اسبها را تعلیم و عادت داده اند که بیک اشاره هر
حرکتی که بخواهند میکنند همه اسبها زبان میدانستند معلم میگفت بایستید همه می ایستادند میگفت
تند بروید میدویدند میگفت سرها بلند شود فوراً بلند میشد میگفت کج بدوید میدویدند خلاصه هرچه
میگفت همان میکردند خیلی محل عبرت بود شلاق بزرگی دست میرآخور اسبها بود متصل حرکت میداد
مثل تفنگ صدا میکرد زنهای خوشگل خوش لباس سوار اسبها شده دور میدواندند روی اسب میجستند
معلق میزدند در پشتک میزدند باز روی زمین میافتادند بدون اینکه صدمه بخورند چند نفر در اطراف
دایره قطعها نگاه داشته بودند و همه دستها را بلند داشته زن خوشگلی سوار اسبی شده بنا کرد دور میدان

دوانده در حالتی که اسب سرتاخت بود به قطیفه که میرسید از روی اسب بلند شده در روی
هوا معلّق وارونه زده آن طرف قطیفه دوباره با پا روی اسب پائین می‌آمد دو دفعه معلّق زده درست
روی اسب پائین آمد دفعهٔ سیوم زمین خورد امّا عیب نکرد دوباره جست روی اسب سه معلّق دیگر
زد حلقه‌های بزرگ چوبی نگاه میداشتند جوانی سوار اسب بود در سرتاخت اسب نزدیک حلقه
که میرسید بهوا جسته از توی حلقه در رفته آن طرف حلقه دوباره با پا روی اسب میآمد بعضی حلقه‌ها را
مثل دایره پوست کشیده بودند اسبها در سرتاخت بقوت پوست را پاره کرده از توی حلقه رد
میشدند و آدمی هم که سوار بود از بالای حلقه جسته آن طرف روی اسب میافتاد زنها و پسرهای سواره
کارها میکردند که بتعریف و نوشتن نمیآید مثلاً در یک نفس و یک دفعه بالای اسب پانصد معلّق
وارونه میزدند که از قوهٔ بشر خارج است اطفال کوچک خوشگل طوری معلّقها میزدند که بتصور نمی‌آید بند
بازی بسیار خوبی کردند که بجز میمون و عنکبوت کار هیچ ذی نفسی نیست خلاصه کارهای غریب کردند خیلی
تماشا داشت بعد رفتیم بعمارت لوور جمیع حکما و دانشمندان پاریس آنجا بودند وزیر علوم که مردی بسیار
فربه و بلند و اسمش دوری است آنجا بود رفتیم مرتبهٔ پائین عمارت که مجسمه‌های مرمر قدیم و جدید آنجا بود
سواره زره پوش مشعلها در دست جلو ما میرفتند حکما و علما از دو طرف و وزیر علوم نزدیک ما
راه میرفت بعد از گردش پائین آمدیم منزل مجسمه‌های بسیار خوب دیده شد یک مجسمهٔ بزرگی بود از مرمر
بسیار عظیم الجثه و قوی هیکل تکیه بکوه داده نشسته پاهایش دراز و ظرفی در دستش بود که آب از آن میریخت
این آب همان رودخانهٔ تیبر است که در شهر رم پای تخت ایطالیاست و مجسمه‌های مرمر ونوس
که ربّ النوع حسن است یکی را بسیار خوب حجاری کرده‌اند امّا هر دو دستش از بازو شکسته بود صورتهای
دیگر هم بسیار بود که در جاهای دیگر مثل اینها کم دیده شد   روزنی رفتیم بجائی که پانوراما میگویند
یعنی دور نما این یک علم و صنعتی بسیار عجیب است و مخترع آن یکی دنیائی است نزدیک بعمارت ما بود صدر
اعظم و دیگران همه بودند رسیدیم بجائیکه عمارت مدوری بنظر آمد در کوچکی داشت داخل شده اول
رسیدیم بدور نمائی که کوچه از کوچه‌های پاریس را مینماید در هنگامیکه پروسها شهر را محاصره کرده گلوله و نار
نحکه

مثل تگرگ از هوا میبارد فصل زمستان هم هست مردم از خانهها بیرون آمده دست زن و بچهٔ
خود را گرفته فرار میکنند هر قدر شخص بنظر دقت بیشتر نگاه میکرد این حالات مجسم میشد بطوری که هیچ
نمیشد تشخیص داد که این پردهٔ صورت و نقاشی است یا حالت حقیقی و همان زمان کبر و دار است شخصی هم
خورده سرش شکسته خون میریخت هیچ معلوم نبود که خون حقیقی است یا مصنوعی و همچنین بسیار حالتها بعد از
آنجا پله میخورد میرود بالا آنجا یک محوطه گرد بیست که شخص از هر طرف نگاه میکند شهر پاریس و قلعجات
اطراف شهر و توپ و گلوله در هنگامه جنگ و محاصره و بهوا رفتن و ترکیدن گلوله توپ و نارنجک
بنظر می آید مثل اینست که الآن شخص در شهر پاریس است و جمیع حالات جنگ با پروس و شورش را ملاحظه
میکند خلاصه شخص تا بچشم خود نه بیند نمیداند چگونه است که پردهٔ مصنوعی و امر معدوم را با حالت حقیقی و شیئ
موجود نمیتوان فرق گذاشت همین محل همیشه محل بروز همین صنعت بوده که هر وقت هر کس خواسته پول
داده و رفته تماشا کرده است موکلین اینجا را مداخل بسیار است تعجب درین است که مدت زمانی
دور نمای فتح سواستاپول را که انگلیس و فرانسه کرده و روس را شکسته بودند اینجا ساخته بعد از اینکه جنگ
مدتی فتح قشون فرانسه را که قشون دولت استریه را در سولفرینو و ماژانتا وغیره شکست داده
بودند بمیان آورده نشان میدادند حال شکست و بدبختی فرانسه را کشیده نشان میدهند اما
درینجا چون هوا بسیار [illegible] است بیشتر از ده دقیقه هر کس بماند سرش گیج خورده احوالش بهم میخورد
زود برگشتیم روزی رفتیم بکلیسای نتردام وسیته شهر که در جزیرهٔ رودخانهٔ سن توی شهر واقع است
از پهلوی هوتل دو لامونه و انستیتو دو فرانس و کنسیل دتا که عمارت بزرگ وزارتخانه و از عهد
ناپلئون اول بنا شده و کمونها بالمرّه آتش زده اند گذشته بکلیسا رسیده کشیشها جلو آمدند بنای این
کلیسا بسیار عالی و همه از سنگ است و قریب ششصد سال است که ساخته اند داخل شده همه جا را بدقت
گردش کردیم منبرها و حجرها از چوبهای منبت کاری قدیم بسیار اعلی دارد حجرها همه از شیشههای الوان
بسیار خوب است خزانه کلیسا را دیدم بعضی اسبابها مثل تاج و ظروف طلا و مطلا و نقره وغیره بود.
در آنجا با کشیش بزرگ صحبت کردم پرسیدم اعتقاد شما در حق حضرت عیسی ع چیست شراب میخورید یا نه

یکبار همه کشیشها مثل اینکه من سؤال عجیبی کرده باشم باجتماع گفتند البته میخورده سلطنت خودش هم (۱۳۰۹)
شراب می انداخته است بعد گفتم کم میخورده است یا زیاد و همه گفتند زیاد هم میخورده است بعد از کشیش خانه
رفتیم بمدرسه معادن که اکل دومین Ecole de mine میگویند اسم رئیس اینجا مسیو [illegible] و [illegible]
بسیار جای عجیبی است از جمیع سنگهای معادن دنیا مونه در اینجا هست از معدن طلا گرفته الی زغال
و همه را بانمره و تفصیل توی جعبهای شیشه گذاشته اند معدن سنگ زمردیکه در مملکت نوول گرناد
نیکی دنیاست حالا سنگ زمرد را از آنجا می آورند قطعهای زمرد خوش رنگ بی عیب توی سنگها دیدیم
مونه معدن زمرد سیبیر وغیره را هم دیدم اما همه بزرگ زیبا نیست بود خلاصه انقدر از مونه معادن
بود که حساب نداشت و مجالی میخواست که مدتها یکیک را بدقت دیده با معلمین سؤال و جوابها
بکنند تا چیزی بفهمند نه که در پنج دقیقه با میخواستیم جمیع سنگهارا دیده و بدانیم که هر یک را از کدام معدن
آورده و خواص و طبیعتش چیست البته محال بود رفتیم مرتبه بالا که فسیل ها را آنجا چیده بود یعنی استخوان
حیوانات از قبل از طوفان نوح و بعد از آن و حیواناتیکه حجریت یافته اند بسیار چیزهای عجیب غریب بود
که دانستن تفصیل آنها علمی مخصوص است و در اینجا نوشتن مناسب نیست و بعد از این گردشها رفتیم
بمنزل روزی رفتیم بگردش عمارت لوکسامبورغ باغ و عمارتیست بسیار بزرگ و عالی که از
عهد لوی سیزدهم بنا شده است باغش حالا عامه است که مردم هر روز آنجا بگردش میروند گلکاریهای
بسیار خوب دارد چون هوتل دویل دار الحکومه حالا خرابست و آتش زده اند این عمارت را دار الحکومه
شهر پاریس قرار داده اند رسیدیم بباغ مسیو دوال حاکم پاریس و مسیو الفاند مهندس شهر پاریس وغیره
اینجا بودند کوچهای پاریس که باین طور راست و وسیع و مسطح شده و خیابانها را باین نظم و سلیقه درخت
کاشته اند همه از روی دستور العمل و اهتمام مسیو هوسمان حاکم سابق پاریس که در عهد ناپلیون بوده و
این مهندس درست شده است قدری در توی باغ نشستیم و از آنجا برای تماشای اشکال وغیره
بعمارت رفتیم مسیو تیرن که رئیس مجلس شهری پاریس است بحضور آمد عمارت لوکسامبورغ از عمارات
عالیه پاریس است لوی فلیپ مجلس سنای دولت را آنجا قرار داده بود عمارتی بسیار عالی لوی فلیپ

فرانسه ۱۴۰

ساخته است متصل باین عمارت است که اجزای سنا آنجا مینشینند تا آخر عهد ناپلیون هم اهل
سنا آنجا بودند بعد از جمهوری موقوف شد حالا در همان اطاق سنا دیدم یکصد و نفر معلم شاگردان
مدارس را امتحان میکردند هر شاگردیکه از این امتحان بیرون برود میتواند مفت داخل سایر مدارس عمده
شد سنا عبارت بوده است از صد نفر که اغلبش از بزرگان و اعیان و سرداران معتبر دولت که بیکار
نباشند بهریک سه هزار تومان مواجب میدادند و داخل این مجلس میکردند که آنچه مصلحت از مجلس
دار الشورای وکلای ملت بیرون می آمد تا بامضای اهل این مجلس نمیرسید مجری نمیشد حالا بالمره متروک است
خلاصه تالارها و اطاقهای بسیار عالی داشت اما صد حیف که همه اطاقها را از میان بریده تخته
بندی کرده اند در هر مکان یک دایره و مجلسی است از اجزاء حکومت شهر که در هر یک جمعیت
زیاد و دفترها و کتابها و اسباب تحریر بسیار از کاغذ و قلم و مرکب و غیره ریخته است خلاصه عمارت را
از شکوه انداخته اند اما هر وقت بخواهند تخته ها را بر داشته مثل اول میکنند پرده های اشکال بسیار خوب
داشت از کارهای قدیم و جدید خیلی تماشا کردم کلیسای بسیار خوب بزرگ بلندی در پاریس است
که از بالای ارک تریومف دیدم اسمش پلنتون Pantheon لوی پانزدهم ساخته است
اول کلیسا بوده بعد محل قبور اشخاص معتبره شده در این اواخر باز کلیسا و عبادتگاه است منجنیق زیاد
دورش بود تعمیر میکردند کمونها هنگام شورش خراب کرده بودند کلیسای دیگر هم بعد از کلیسای نتردام
در پاریس است که سنسولپیس میگویند بسیار بنای عالی است کلیسای مادلن هم که ناپلیون اول ساخته است
خیلی عالیست کلیسای زیاد دیده شد که دیگر نوشتنش لازم نیست شب رفتیم به پاله رویال جائی است
بسیار وسیع میان حیاط باغچه و حوض است و دورش ستون و راهرو مسقف و جلو و عقب این راهرو
دکاکین است چهار صد یا پانصد دکان دارد از هر جور چیز آنجا فروخته میشود جواهرات اصل بسیار خوب
و بدل اسباب خرازی و بلور چینی و غیره کل دکاکین را گشتیم مبالغی خریده شد جمعیت زیادی به تماشا جمع
بودند روزی رفتیم بتماشا ضرابخانه که هوتل دولامنه میگویند رئیس آنجا که اسمش مسیو مارکت بود
آمد جمعی دیگر هم بودند اول رفتیم مرتبه بالا از سکه های قدیم و جدید دولتها زیاد آنجا پشت آئینه ها چیده اند

۱۴۱

از سلاطین قدیم ایران و ترکستان و چین و هند و سایر ممالک فرنگ هر جور سکه بود و هر
قسم مدال دیده شد از انجا با طاقی که اسمش اطاق ناپلیون اول است رفتیم که همه چیزهای متعلق بناپلیون
اول انجا بود مثل سر سکه و ته سکه و مدالهائیکه در عهد ناپلیون زده بودند برای یادکار جنگها و ولایات
مفتوحه و نشانهای قشون وغیره کلاً انجا بود نمونه ستون واندم هم که کمونها بالمره خراب کرده اند انجا
بود بقدر دو ذرع ارتفاعش میشد از چودن ساخته اند بعینه همان ستون است اما ارتفاع ستون
اصلی چهل و شش و قطرش دو ذرع بوده است این ارتفاعش دو ذرع و قطرش یکوجب است بعضی صورتهای
ناپلیون انجا بود و گلوله از کمونها آمده و شیشه روی سر سکه ها را سوراخ کرده بدیوار رفته بود همان طور
نگاه داشته شیشه را عوض نکرده بودند گفتند برای یادکار نگاه داشته ایم گفتیم بد یادکاریست خلاصه پائین
آمده اسباب سکه را تماشا کردیم با بخار حرکت میکند آنچه پول میزدند نقره بود و هر یک پنج فرنگ
پول خیلی بزرگی بود گفتند حالا طلا بواسطه پولی که به پروس داده اند بسیار کمست اما نقره زیاد
و تمام پول حالا نقره است سه عدد مدال بزرگ یکی طلا و یکی نقره دیگری مس بیادکار رفتن من بضرابخانه
روبروی ما سکه زدند بخط فارسی نوشته بودند پیشکش کرده بعد آمده سوار کشتی بخار کوچکی شده
برخلاف جریان آب رفتیم بالا از قلعه شهر بیرون رفته بجائی رسیدیم که رودخانه مارن داخل سن
میشد از انجا باز برگشتیم کنار رودخانه صفائی نداشت رودخانه سن کم و عمقش دو ذرع بود قدریکه
از شهر میگذرد طرفین رودخانه خانهای پست رعیتی است اغلب رخت شورخانه و حمامهائیکه
همه را توی رودخانه از چوب ساخته اند دیده میشود حمامش اینطور است که اطاق چوبی سقف دار که
در توی رودخانه ساخته اند که آب از میان آن جاریست هر کس بخواهد حمام برود میرود توی آن
اطاق خودش را میشوید رخت شورخانها هم همین طور است آنجا میان می نشینند و رخت میشویند رخت شو
همه زنست این حمامها را با بخار گرم میکنند که آدم خوب سر و تن را پاک و تمیز کند خلاصه برگشتیم
بمنزل روزی رفتیم بکارخانه گوبلن Gobelin بسیار دور بود کارخانه ایست بسیار قدیم که
فرش و قالی و چیزهای دیگر میبافند بقیمتهای گزاف خرید و فروخت میشود کارخانه متعلق بدولت است

و رؤسای کارخانه و کارگرها مواجب خوار و اجیر دولت هستند این قالیها و بافتها بطوری خوب
و نفیس است که در اطاقها و تالارهای سلاطین محض زینت عوض پرده نقاشی نصب میکنند و در پروس
و بلجیک و فرانسه و انگلیس دیدم که با کمال احترام در عمارات نگاه میدارند قالی در دستشان بود
میبافتند برای تالار عمارت فونتن بلو Fontainebleau که شهریست از شهرهای فرانسه
اما میگفتند در هر قالی که باین بزرگی باشد هشت سال باید کار بکنند بسیار دیر تمام میکنند اما خوب
عیبی که دارد آفتاب رنگ بافته را میبرد اما رنگ قالی ایرانی مشکل است که آفتاب ببرد از هر
شکل و پرده معروفی که بخواهند ببافند نمونه آن نقش را روبرو گذاشته اگر نمونه کوچک است بزرگتر
و اگر زیاد بزرگست کوچکتر نقش قالی را میبافند خلاصه بهر طریق بخواهند ممکن است و این کمال مهارت
و صنعت است که بیک ملاحظه نمونه بعینها میبافند چند پرده خوب برای تماشاخانه بزرگ همه تمام
که ناپلیون سیوم فرمایش داده بود هنوز در دست داشتند اما نمیدانم تماشاخانه و این پردهائی
تمام خواهد شد بسیار کارخانه وسیعی است و کارگر زیاد دارد اسم رئیس اینجا میسیو دارسلا از اینجا رفتیم
بچاپخانه دولتی که کتب و غیره چاپ میکنند بعضی را با دست بعضی را با بخار هرچه بخواهند بسیار
زود میتوان چاپ زد از آنجا برگشته بتماشای عمارت لوور رفتیم در بین راه بعضی جاها که کمونها آتش
زده خراب کرده بودند دیده شد از جمله یک انبار بزرگ غله دیوانی بود که بسیار عمارت عالی بزرگی
بود بالمره ویران شده بود و چند پل را هم خراب کرده بودند از میدان باستیل که مناره دارد معروف
بمناره ژوئیه که از بناهای لوئی فلیپ و بسیار بلند است مجسمه ملکی را از برنج مطلا ساخته اند در آن
بالا است اصل مناره هم از چودن است خلاصه وارد لوور شدیم بسیار عمارت عالی است و از
حیثیت حجاری و پردهای نقاشی و غیره نظیر ندارد تالار طولانی بود بسیار خوش وضع که اسمش گالری
داپولن میگویند یعنی دالان رب النوع حسن و شعر و آواز اسباب زیادی از ظروف یشم مرصع و بلورهای
معدنی و غیره از مصنوعات زرگرهای قدیم از طلا و نقره و بعضی اسباب طلا و غیره که از زیر خاک
در آورده اند و از بدایع و نفایس دنیا همه را در جعبهها و پشت آینهها گذاشته اند استخوان بازوی شارلومان

که پادشاه کل فرنکستان بوده در جعبه ضبط کرده اند جعبه طلائی است قدیم که بسیار خوب زرکری کرده اند
مال آن دتریش Anne de Autriche مادر لوی چهاردهم است این تالار هم از بناهای لوی
چهاردهم است شبیه تاج لوی پانزدهم است که از سنکهای بدل ساخته آنجا کذاشته اند شمشیر و عصای
شارلومان هم بود خلاصه اوطاقهائیکه پردهای اشکال بود همه را دیدم کار نقاشان معروف دنیای
هر پرده باید شخص یکروز تمام بنشیند تا نکات نقاشی آنرا بفهمد با این تعجیل که من داشتم البته درک نکات
نقاشی ممکن نمیشد از کارهای رفائیل نقاش معروف هم بود اما من پردهای کار البانی را بر سایرین ترجیح
میدادم بسیار با سلیقه نقاشی بوده است کارهای موریلو هم بسیار خوب بود پردهای زیاد از کارها
اوستادان دیکر هم بود مثلا پرده بود که سی هزار تومان بیشتر قیمت داشت بعد از تماشای از پله
رفتیم بباغ طویلری عمارت سوخته آنرا تماشا کردم این عمارتی بوده که در عالم مثل نداشته حالا تمام
خراب شده است و دیکر مثل آنرا هم ساختن بسیار مشکل است چراکه مخارج زیاد دارد عمارت را
با تمام اسباب سوزانده و خراب کرده اند که بهمه جهت البته صد کرور تومان متجاوز ضرر وارد
آمده است زیاده از حد افسوس خوردم باغ طویلری هم بواسطه خرابی عمارت و عدم مواظبت
از صفا افتاده است عصرها در باغ موزیک میزنند خلاصه پیاده رفتیم تا آخر باغ خیلی خسته بودم
آنجا سوار کالسکه شده رفتیم منزل ناپلیون سوم یک تماشاخانه ساخته است که از همه تماشاخانهای
فرنک بهتر و با زینت تر است پنج کرور خرج کرده هنوز هم ناتمام است دو کرور دیکر خرج دارد
که تمام شود حالا همین طور مانده است اکرچه من بتماشای آنجا نرفتم اما خیلی تعریف میکردند
روزی رفتیم بورسایل اول بکارخانه چینی سازی سور رفتیم کارخانه ایست بسیار مشهور و قدیم در
بلندی واقع شده است چینیهای زیادی که از قدیم و جدید ساخته اند همه را در اطاقها
چیده اند چیزهای بسیار بود تماشا کردیم چینی هائیکه از روی کارهای نقاشان قدیم مثل رفائیل
وغیره نقاشی کرده بودند درجه هر یک مثل پردهای نقاشی بسیار نفیس عالی بود اکر هر یک را
بهر قیمت میفروختند میخریدم اما این نمونه ها را از کارخانه بیرون نمیبرند و بهیچکس نمیفروشند کارخانه

مال دولت است بفرمایشی بدهید تمام میکنند مثل کارخانه قالی بافی عمله مرد میگیرند و سما
مواجب کارخانه تازه گفتند ساخته‌اند که این کارخانه را متروک و کارخانه جدید را دایر خواهند
کرد بسیار گردش کرده تا جائی که چینی را میساختند و نقاشی میکردند و بکوره میبردند رفته دیدیم بعد
برگشته از همان راهیکه آمده بودیم مراجعت کردیم دو گلدان بزرگ بسیار اعلی و دو هزار پیشه جابی
اسباب چایی خوری چینی بسیار ممتاز رسم یادگاری بما هدیه دادند از آنجا سوار شده رفتیم بورسایل
منزل مسیو بوفه رئیس استقبال کردند رفتیم بدار الشوری وکلا از یک کالری مجسمهای بسیار خوب مرمر
کار اوستادان قدیم که همه صورت پادشاهان قدیم و وزرا و مردم بزرگ و سرداران وغیره
بود گذشته تا رسیدیم بدار الشوری در اطاق نشستیم هفتصد نفر وکلا در آن مجلس حاضر بودند در مرتبه
بالا زن و مرد زیادی هم محض تماشا نشسته بودند این مجلس که حالا وکلا می‌نشینند تماشاخانه قدیم ور
سایل است که لوی چهاردهم ساخته است مسیو بوفه رئیس جمن برای پذیرائی ما در عمارت خود بود
نایبش در جای رئیس نشسته بود پسرهای لوی فلیپ دومال و ژوانویل هم بودند وکلای دست
چپ و دست راست همه بودند دست چپها بر ضد دولت حالیه هستند چند نفر از ژنرالها وغیره
حرف زدند از آنجمله ژنرال نوازل بود صدایش بسیار باریک و کم بود کسی نمیشنید که چه میگوید مفصل
وکلای دست چپ داد میزدند که بلندتر حرف بزن قال و مقال غریبی بود نایب رئیس متصل زنگ
میزد که ساکت باشند بسیار مشکل است که درین مجلس کسی بتواند حرف بزند بسیار تماشا داشت
یکساعت آنجا نشستیم بعد برخاسته از همان راهی که آمده بودیم برگشتیم مرشال ماکماهون هم آمده
بودند با مرشال و مسیو بوفه وغیره جمیع اطاقها و تالارهای ورسایل را گردش کردیم اطاقها و
تالارهای بسیار بزرگ خوب دارد آنقدر پرده نقاشی و مجسمهای مرمر وغیره دارد که حساب
ندارد پرده‌های بسیار اعلی از کارهای نقاش هوراس ورنه *Horace Vernet*
که بسیار خوب کشیده است پرده‌های جنگهائیکه با اعراب الجزایر در زمان لوی فلیپ وغیره شده
و جنگهای ناپلیون سوم در ایطالیا با دولت نمسه وغیره و پرده‌های جنگهای ناپلیون اول وغیره از

از کارهای استادان قدیم بسیار بود بطوریکه اگر شخص یکسال تمام بخواهد بدقت پرده‌ها را تماشا
کند تمام نمیشود اغلب این اطاقها را هم دفترخانه وکلا و وزرا قرار داده اند آمدم و رفتیم یا دور
کاغذ و دفتر و گذاشتن میز و صندلی وزرا و محررین دفاتر تالارها را از شکوه انداخته اند بسیار خسته
شدم آمدیم پائین قدری هم در باغ در کالسکه گشتیم منبع فواره یکطرف باغ را باز کرده بودند آب
از فواره میجست خیلی صفا داشت برگشته رفتیم منزل از ده واوره گذشته بسنگلو رسیدیم از آنجا
بده بولن و از آنجا به بوادوبولن تا رسیدیم بمنزل در سنگلو چند فوجی اردو زده بودند در ده بولونیس
بازار خوبی بود که اسباب زیادی چیده بودند امروز در ورسایل میان اشکال مجسمه مجسمهٔ ژاندارک را
که پرنسس ماری Princesse Marie دختر لوئی فلیپ که شوهر نکرده جوان مرد خودش حجاری
کرده بود دیدم بسیار خوب ساخته بود روز نهم رفتیم بباغ وحش و نباتات از منزل ما تا آنجا راه طولانی
بود رئیس آنجا که اسمش مسیو بلانشار و هفتاد و پنج سال از عمرش رفته بود استقبال کرد با تعیین و غیره جمعیت
زیادی بود از محلات آخر شهر پاریس که اغلب رعیت و کارگر بودند باز نهایتشان همه بتماشا آمده
بودند باغ حیوانات و نباتات بسیار وسیع است در باغ نباتات گلهای بسیار خوب با سلیقه
کاشته اند از همه گلها و نباتات در اینجا نمره و عدد گذاشته اند و گیاهها و دواها که مربوط بعلم است
همه را کاشته بعمل آورده اند معلمین علم نباتات و حیوانات برای فهمیدن و فهماندن خاصیت
هر گیاه همیشه در آنجا کار میکنند اول گرمخانه‌ها را که نباتات ولایات گرمسیر را در آنجا بعمل آورده
اند گردش کرده بعد بباغ حیوانات رفتیم هر نوع حیوانی را از پرنده و درنده و چرنده در قفس مخصوص
کرده اند مرغهای بزرگ و کوچک الوان خوش‌شکل حیوانات سبع و غیره از همه جور دیده شد از باغ
وحش سایر ممالک وسیع‌تر است ولی هر حیوانی که در اینجا دیدم در آنجاها هم دیده بودم مگر چند حیوانی
که در جای دیگر نبود من جمله مرغیست بزرگ قوی هیکل که اسمش را کازوار میگویند از استرالیا آورده اند
بسیار حیوان عجیبی است بقدر شترمرغ و اندک شباهتی هم بشترمرغ دارد اما جنس دیگر است دیگر حیوانی است
ماتیر میگویند از ینگی دنیای جنوبی آورده اند بسیار شبیه است بکرگدن اما کوچکتر میانه کرگدن و خوک

در کوسالهٔ حیوانیست ببرهای درنده وحشی و پلنگهای عجیب داشت یکنوع حیوانی بود میانه
پلنگ و ببر اسمش ژاگوار میگویند امّا به پلنگ بیشتر شباهت دارد بسیار حیوان درنده وحشی است
پلنگها و بچه کوچک زائیده بودند بسیار خوشگل شیر یال دار افریق و شیرهای دیگر هم بودند یک
فیل هم بود در یک قفس بزرگ هم بقدر پنجاه میمون دیده شد حیوانات دیگر از اقسام شکار
وغیره بود چیزیکه زیاد تماشا داشت حیوانات مرده بود که در موزهٔ عمارت نگاهداشته بودند
که در اوّل دیگر ندیده بودم از هر قسم حیوان و ماهیهای جمیع دریاها و حیوانات دیگر از مار و خرچنگ و
نهنگ و لاک پشت و انواع طیور دیده شد تماشا و عالم غریبی داشت مثلاً از ماهی کوچک تا
نهنگ را همان طور که مرده نگاهداشته اند بدون اینکه کسی بفهمد زنده است یا مرده مرغی از
کوچک و بزرگ که در دنیا هست از مرغ کوچک مگس ینگی دنیا الی شترمرغ همه در آنجا هست
مرغ مگس مرغیست بسیار خوش رنگ و کوچک بقدر زنبورهای بزرگ امّا همه چیزش مثل مرغ است
دیگر از این قشنگتر مرغی در عالم نیست و جز در ینگی دنیا هیچ جا نیست همه مرغهای مرده را از نر و ماده
با تخم خودشان و با همان لانه که بجهت خود درست کرده اند تحصیل نموده در پشت آئینها چیده
و حالتی که در روی لانه و تخم میخوابند چنان مجسّم کرده اند که هیچ با زنده فرق ندارد از تخم مرغ مگس که
کوچکتر از آن تخمی نیست و بقدر یک پسته نمیشود گرفته تا تخم مرغ رخ و شترمرغ که از جمیع تخمها بزرگتر
است در یک اطاق گذاشته اند امّا در آنجا چهار عدد تخم مرغ دیدم که هر یک بقدر خربزه بزرگ بود
گفتند از این نوع مرغ حالا در دنیا وجود ندارد و این چهار تخم را از جمهای زیاد و سیاحت بسیار در
جمیع بلاد عالم عاقبت گویا در افریقیا و ینگی دنیا بدست آورده اند تخم را بلند کردند بسیار وزین
بود بقاعده باید جوجه که از میان این تخم بیرون می آید بقدر خروس خیلی بزرگی باشد مرغ سیمرغ و رخ
که در کتب ملاحظه شده است باید از همین تخمها باشد و الآن این بیضه ها را یکی هزار تومان نمیدهند
ماهیهای عجیب و غریب بود دیده شد که از بزرگی و غرابت بنوشتن نمی آید میمونهای عجیب و غریب بود باقسام
مختلفه که یکنوع از بزرگی بقدر اسب و دیگری از کوچکی بقدر موش بود به مراتب جثه اجسام آنها را

همانطور مثل زنده نگاه داشته اند از جمله میمونیست که اسمش گوریل است در مملکت افریقیه هم
میرسد که از بزرگی و هیبت و قوة و بازو و پنجه و پا و دندان از ببر بزرگتر و بالاتر و قدش و قد انسان بلکه
بلندتر است یک جفت نر و ماده بودند ماده اش کم جثه تر است دیگر میمونیست که در جزایر برنیو و
سوماطرا و جزایر تیمور هم میرسد اسمش اورانک اوتانک Orang Outang است
اگرچه از میمون گوریل کوچکتر است اما این هم خیلی تقلید دارد و بسیار درنده و بزرگست یک لاک پشت
روی میزی گذاشته بودند بقدر حوض بسیار بزرگی آنهم چیز غریبی بود که جز بدیدن نمیتوان تصور آنرا نمود مارها
بسیار بزرگ که در حقیقه همان اژدهای معروفست دیده شد در جثه مصنوعی ساخته و جثه ماری عظیم را
پر در آن چپانده بودند که هیچ با زنده فرق نداشت تماشای عجیبی داشت غرض اینکه سوای این حیواناترا
برای فریب مردم از روی صنعت کم و زیاد کرده باشند بلکه از بزرگ و کوچک هرچه درین موزه است
همان حیوان اصلی است که خداوند عالم خلق کرده است و فرنگیها در حقیقت زحمت زیاد و مخارج
بسیار و مبالغ گزاف اینهارا از اقصی بلاد عالم جمع کرده برای ترقی علم و زیادی بصیرت و نمودن
قدرت خداوند در خلق اقسام مخلوقات عجیبه بمردم فراهم آورده و متصل هم از طب نگاهداری
آنها مشغولند بچه زحمت بسیاری کشیده اند این حیوانات مرده و استخوانها و مرغهارا باید حقیقة انسان
بیاید بنشیند تماشا کند تا چیزی بفهمد من درین ربع ساعت چه میتوانم بفهمم آمدم پائین و با اینکه
دیگر هیچوقت بجهة تماشا نداشتم بقفس حیوانات زنده رفته همه را دیدم و از آنجا رفتیم منزل تیرس که
سنش هشتاد و پنج یا هشتاد سال بود همه جا با من همراهی کرد بقدر یکفرسنگ راه رفت هرچه میگفتیم برگردد
بازمیآمد و میگفت مدتیست عمرم مسکرات نخورده و همیشه دیگرانرا هم منع میکنم در فرنگستان مجلس مخصوصی
است و اجزای آن قرار داد که همیشه در مذمت و ترک کردن شرب هستند اما بسیار خیال مشکلی است
بخصوص در فرنگستان مکاترویوم حیوانی در دنیا بوده است قبل از طوفان نوح که از جنس فیل ولی بزرگتر
خرطوم هم ندارد استخوان آنرا پیدا کرده در باغ وحش گذاشته اند پاریس تماشاخانهای متعدد دارد
یکشب هم تماشاخانه بزرگ رفتیم همه سفرای خارجه با زنهایشان و مرشال ماکماهون و مسیو بوفه و هم

صاحبمنصبان وغیره وهمراهان ما بودند تماشاخانه بسیار بزرگ معتبریست پنجمرتبه با چهل چراغ زیاد وجمعیت بسیار هم بود رقاصها وخوانندها خوب خواندند ورقصیدند بخصوص در پرده زیر دریا که دخترهای دریائی هم رقصیدند شبی رفتیم بعمارت الیزه برای شب نشینی همه خانمهای معروف شهر وسفرا ووزرا وزنهایشان وصاحبمنصبان فرانسه وایرانیها موعود بودند آتشبازی وچراغان خوبی درباغ الیزه کردند باغ بسیار خوبیست باحوض وفواره وچمن واشجار توی باغ ازروشنی الکتریسیته که از پشت بام بزمین افتاده بود مثل مهتاب روشن بود مرد وزن که درین روشنی مصنوعی راه میرفتند جلوه وتماشای مخصوصی داشتند رفتیم مرتبه بالا راکشتیم عمارت بسیار خوبیست کوبلن های خوب دارد این عمارترا کنت دوروساخته است صد وپنجاه سال قبل ازین بعدازفوتش معشوقه لوی پانزدهم که اسمش بوده مادام Pompadour بود خرید وخیلی وسعت داد بعدازمردنش بپادشاه رسید بعدهم ازدناپلیون اول خرید خلاصه بعدازگردش وصحبت آمدیم منزل شبی را هم دوبروگلی وزیرخارجه درعمارت وزارتخارجه که نزدیک کوراسیلاتیو منزل ماست سواره وبوفه داد شب را باوجود اینکه ازراه منزل ما بآنجا بسیار نزدیک بود اما با کالسکه وتشریفات وسواره نظام وغیره ازدور عمارت گشته بوزارتخارجه رفتیم همیشه درین عمارت مهمانیها وبالها بوده است اما بعد از جنگ باپروس ورفتن وزرا بورسایل تا امشب درین عمارت بسته بود مرشال ماکماهون ومسیو تیر وهمه صاحبمنصبان وجنرالها وسفرای خارجه وسایر نجبا وبزرگان اززن ومرد بودند عروس وزیر دولخارجه چون صاحبخانه بود دست باو داده درباغ واطاقها گشتیم توی باغ چراغان وآتشبازی خوبی کردند خوش گذشت بعدازساعتی مراجعت بمنزل شد روزی رفتیم بگردش وینسن که سمت جنوب پاریس خارج ازشهراست صحرائی بوده است چمن وجنگل ناپلیون سیوم درآنجا خیابانها ودریاچها وجاهای باصفا ساخته است ازبولوارده پرنس اوژن وازپلاس دشاتله وازپلاس باستی گذشته رفتیم ازدروازه شهربیرون دروازهای شهرپاریس مثل دروازهای ایران نیست که در داشته باشد درش ازمعبرآهنی است خلاصه ازکالسکه پیاده شده رفتیم قلعه وخندق پاریس را تماشا کردیم

دیوار قلعه که در حقیقت دیوارهٔ خندق شهر است نه ذرع ارتفاع دارد یک ذرع هم خاکریز
بالای دیوار است که ده ذرع ارتفاع میشود نه ذرع دیواره هم از سنگ تراش است بقدر آجر یک
اندازه و بالای آن لبهٔ بست از سنگ بزرگ تراش ساخته و در زوایای دیوار هم سنگ بزرگ
تراش گذاشته اند اما دیوار خندق از طرف صحرا ارتفاع زیادی ندارد و مالیده ساخته اند که میتوان
پیاده توی خندق رفت عرض خندق هم ده ذرع میشود همه اطراف شهر پاریس بهمین طور است و این
قلعه را در عهد سلطنت لوی فلیپ که سی سال میشود ساخته اند برگشته سوار کالسکه شده رفتیم بدر باغچه
رسیده بکنار نهری که آب خوبی میآمد رفتیم بسیار جای باصفائی بود گل و گیاه زیادی داشت خلاصه
از پلی رفتیم بجزیره که توی دریاچه بود کلاه فرنگی کوچکی از ستونهای سنگی و غیره روی تخته سنگی ساخته
بودند و زیر آنرا مغارهٔ درست کرده بودند که سنگها مثل غار برفی آویزان شده بود و از بالا
سوراخی کرده و لوله نازکی گذاشته بودند آب باریکی بسنگها میخورد و قطره قطره مثل حالت طبیعی آب
میریخت پائین بسیار باصفا بود قدری آنجا نشستیم چند نفری از فرنگیان و زنها آنجا بودند صحبت
شد بعد پیاده رفتیم توی همین جزیره مهمانخانه بود کلاه فرنگی خوبی برای موزیک زدن ساخته
بودند و قایق آوردند سوار شده قدری گشته رفتیم بمحلی که کالسکهها بود بیرون آمده سوار شده
از دروازهٔ دیگر از بولوار دو مسیلیل رفتیم منزل در کوچه نزدیک عمارتی جمعیت زیادی دیدم ایستاده
منتظر ما هستند معلوم شد جنرال پاژول مدرسه خواهران ترحم دینی را خبر کرده بود پیاده شده وارد مدرسه
شدیم یکی از کشیشان فارسی خوب حرف میزد چندی در مدرسه خسروآباد ارومیه آذربایجان معلم اطفال
کاتولیکی آنجا بوده است زنهای از دنیا گذشته که سیاه پوش هستند و کلاههای سفید عجیبی دارند مثل
گوش فیل خیلی بودند و در کمال خوبی مراقب تربیت شاگردها هستند این شاگردها شش مرتبه هستند
و مدرسه هم شش مرتبه دارد که در هر مرتبه یکدرجه از شاگردان هستند از اطفال سه ساله و چهار ساله
الی دخترها و پسرهای بیست ساله آنجا تحصیل میکنند هزار نفر شاگرد آنجا نگاه میدارند اغلب اطفال
یتیم را آورده پرستاری میکنند و از هر علمی درس میدهند از هندسه جغرافیا زبان خیاطی گلسازی

فرانسه ۱۵۰ و غیره دخترها گلهای خیلی خوب میسازند یکدسته گل بسیار خوب بما دادند بقدر دویست
نفر بچه چهار ساله را در کمال آدب و خوبی در مراتب پلهای تخته اطاق تعلیم خانه نشانده بودند زن
پیری دیده که معلمه آنها بود آواز و تصنیفی برای مدح ورود ما بشعر فرانسه یاد داده بود که اطفال منظم
تمام میخواندند دخترهای بزرگ هم در مراتب بالا آواز و اشعار خوب میخواندند خیلی از وضع و حالت
پرستاری اطفال آنجا و شاگردان خوشم آمد معاودت کردیم شب رفتیم در سیرک انقدر بازیهای
عجیب از اسب بازی و غیره در آنجا دیده شد که عقل حیران ماند مثلاً یک اسب جلو میزی نشسته
غذا میخورد و اسب دیگر میرفت دستمال سفید شراب و غیره بدهن گرفته میآورد خدمت میکرد اسب
دیگر با دستش خمره میچرخاند معلم میگفت لنگ شو فوراً لنگ میشد میگفت بمیر میمرد و همچنین سایر
[illegible] حجاری که مجسمه از مرمر میسازد همه روزه در منزل از گل شکل ما را میساخت حوصله غریبی داشت
[illegible] آفتاب کار میکرد صورت ما را بسیار خوب از گل ساخت بعد از مرمر خواهد ساخت
اول گل [illegible] خصوص این کار که صورت را از روی هر کس که بخواهند شبیه درست کرده بعد از
گچ میسازند بعد از آن از مرمر حجاری میکنند صورت ما را از قراریکه میگفت بعد از چهار ماه
[illegible] خواهد فرستاد در پاریس قهوه خانهای متعدد دارد اما از قراریکه میگویند دو قهوه خانه
که در آنجا [illegible] رقص و آواز هست بسیار معتبر است اما کافه شانتان میگویند مثل تماشاخانه
جائیست میان شهر نزدیک بهم هستند درخت زیاد چراغهای خوب دارد هر شب چراغ زیاد
روشن میشود از اول غروب شروع میکنند موزیک زدن صندلی زیادی چیده اند مقابل
نشستن مردم [illegible] قهوه خانه است مقلد خواننده رقاص بند باز آدم باز و غیره جلو مردم
[illegible] آدم باز چیز غریبی است شخصی است جوان پهلوان لباسی میپوشد
[illegible] مثل اینکه لخت باشد یک بچه چهار پنج ساله را که بدذات ترین
اطفال [illegible] با یک پسر بزرگتر که سنش دوازده سیزده سال است اینها را بطوری روی دست
و [illegible] میاندازد بالا بر روی دو پا زمین میآیند و در آن واحد پسر یا طفل را به منظر

سر پا روی انگشتها بر ده چرخ میزد و بهوا میانداخت و میگرفت و آنها هم روی سر و دست و پای این
مرد طوری معلقها میزدند که نوشتن نمی آید البته بچه را که بهوا پرت میکرد پنج شش ذرع بالا میرفت در روی
هوا معلق زده با دو پا زمین میافتاد اگر چه من خودم قهوه خانه نرفتم شنیدم و دو سیرک دیدم این سیرک
تابستانیست سیرک زمستانی هم هست که بمسافت زیادی دورتر از اینجاست مهمانخانهای متعدد
بسیار خوب در پاریس است گراند هوتل که از همه بزرگتر و بهتر و مثل عمارات خوب سلاطین است
از اسباب زینت هرچه شخص بخواهد در این مهمانخانه موجود و از ماکولات و مشروبات همه چیز
حاضر است باغی در پاریس است که اسمش را مابل میگویند باغ بسیار خوبیست هر شب باز است
دری دارد محکم از آهن از هر کس که داخل میشود پنج هزار میگیرند البته هر شب قریب ده هزار نفر آمد
شد میکنند چراغ زیاد در باغ روشن میشود جاهای خوب حوضها جاها که مثل کوه و آبشار طبیعی
ساخته اند دارد وسط باغ کلاه فرنگی جائیست که موزیک میزنند قهوه خانه و اطاقهای خوب
پر چراغ دارد زنهای خوشگل از هر قبیل زیاد اینجا میروند جای غریبی است مثل این باغ هم یکی در لندن
است اما هیچیک بنظر ما نرسید جمعیت پاریس را قریب چهار کرور میگویند   در پاریس خبر رسید
از طهران که فخرالدوله عمه ما که دختر نایب السلطنه و زنی بسیار محترم بود رحلت کرده مایه هم و غم
و اندوه شد   در پاریس و انگلیس و آلمان اسبهای غریب قوی هیکل که دست و پا و سم آنها مثل
فیل است و بار زیاد میکشد خیلی دیدم که بارابه های بارکش بسته بودند در فرنگستان رسم است
که هر خانواده همه یکرنگ لباس میپوشند مثلا چهار خواهر همه باید لباسشان مثل هم باشد خوب
رسمی است   **روز شنبه بیست و سیوم شهر جمادی الاولی**   از پاریس حرکت شد
بشهر دیژون که یکی از شهرهای فرانسه است صبح زود از خواب برخاسته با مارشال ماکماهون و وزیر
دول خارجه سفیر کبیر استریه میو بوفه رئیس دار الشوری و سایر بزرگان و جنرالهای فرانسه و اهل قلم
همه بودند سوار کالسکه شده راندیم مارشال ماکماهون و وزیر دول خارجه صدر اعظم در کالسکه ما بودند
از بولوار دیطالیا و مون مارتر و بولوار دشاتو دو عبور شد از میدان باستیل وغیره گذشتیم جمعیت

زیادی بود هوا هم گرم بود رسیدیم بگار جنوب پیاده شده قدری در اطاق گار نشستیم زن و مرد
زیادی اینجا وغیره آمده بودند مسیو ویتریا که در عهد ناپلیون سیوم جزو وزرا و رئیس مجلس سنا بوده
و حالا رئیس راه آهن جنوب لیون و دیژون است مارشال معرفی کردند تا دیژون همراه ماست
خلاصه بعد از یکربع ساعت نشستن بکالسکه بخار داخل شدیم گویا همان کالسکهائی بود که از شربورغ
سوار شدیم راندیم و پاریس از نظر غایب شد رفتیم رو به دیژون حالت و هیئت اراضی مثل سایر جاها
همه جا حاصلخیز و سبزه و چمن درخت آبادی پیوسته بود رود خانهای کوچک و بزرگ و دره
و تپه هم بعضی جاها دیده شد و تفصیل اسامی شهرها و استاسیونها از پاریس الی دیژون ازین قرار است
مونترو لاروش تونر ارسی دیژون خلاصه شش ساعت و نیم بلکه هفت ساعت طی مسافت
شد کالسکه هم در نهایت سرعت میرفت ساعتی ده فرسنگ غروبی رسیدیم به دیژون حاکم
شهر که حاکم کل است اسمش لیون دوناسان با نایبش و بزرگان شهر وغیره دم گار حاضر بودند این
حاکم از جانب مرشال نگاه است مأمور شده است این مملکت را کلیته Bourgogne
بورگن میگویند یک قسمت از بورگن کوت دور است که پای تختش دیژن است حاصل انگور درین
مملکت زیاده از حد است شراب اینجا مشهور است بهمه دنیا میبرند هر کس آن صحرا و تپه های تاکستانرا
ملاحظه میکند که این همه انگور کجا صرف میشود وارد شهر شده از کوچهای تنگ گذشتیم این شهر را در
جنگ آخر دو مرتبه قشون پروس گرفته و داخل شده و انواع اذیت باهالی اینجا کرده جریمه زیاد
و سیورسات و آذوقه بسیار گرفته اند حتی چند زن دیده شد که زخمی کرده بودند و بیچاره ها معیوب
شده بودند عمارت بزرگی دیده شد که از قدیم ساخته اند یعنی امیر بورگن ساخته است برج بلندی
هم داشت مثل برجهای عمارات ایران چون در قدیم اینجا مملکتی علیحده بوده و رئیس مستقلی داشته است
لهذا بنیاد شهر را مستحکم کرده بودند بعد فرانسه بمملکت خود منضم کرده که هنوز جزء آن دولت است
چند کلیسای بسیار قدیم دیده شد بناهای کهنه عالی است یکی خراب شده بود تعمیر میکردند یک تماشا
خانه داشت که حالا بسته بود رفتیم بخانه حاکم خانه خوبی بود تازه ساخته و تعمیر کرده بودند باغ کوچکی

در جلو داشت خلاصه شب را زود خوابیدم خردل خوبی در این شهر عمل میآورند

روز یکشنبه بیست و چهارم امروز از دیژن به ژنو رفتیم صبح بزرگان شهر بحضور
آمدند بعد رفتیم بکالسکه ای کا . صدر اعظم و حاکم پیش ما نشسته بودند جمعیت زیادی بود جمعیت
این شهر چهل هزار نفر است راه امروز تا ژنو هفت ساعت و شهرهای عرض راه باین تفصیل است
سنالی ماکن بورغ آمبریو کولوز بلگارد که آخر خاک فرانسه است تا آمبریو همه راه صحرا و دره
و تپه کوچک بود از این اسناسیون بعد بکوهها و درهای بزرگ افتادیم که رودخانه رن از دست
راست از توی دره جاری بود که از دریاچه ژنو خارج میشود و بشهر لیون وغیره رفته در مرسیلیا
بدریای سفید میریزد منبعش از کوه سن کوتار الپ است همان نقدر آبیکه داخل دریاچه میشود همان قدر
هم خارج شده موسوم برود رون میشود خلاصه نهار را توی کالسکه خوردیم کالسکه بسیار تند میرفت
از استاسیون امبریو که گذشتیم همه جا دره و تپه و کوههای عظیم در طرفین راه و دهات و آبهای
خوب بسیار با صفا بود و کم کم پیش رفتیم از چند سوراخ کوه پائین گذشتیم یکی از سوراخها بسیار
طولانی بود پنج دقیقه طول کشید از دره و کوهها که گذشتیم قدری جلگه دیده شد اما باز بیشتر کوهستان
است کوهها برف دارد الپ و مون بلان و قلههای بزرگ کوههای ساوواو ایطالیا
پیدا شد غروبی به ژنو رسیدیم رئیس جمهوری ژنو که پرزیدان است اسمش مسیو سرزل است و
رئیس مجلس شورای ژنو که اسمش اوژن بویل است با ایلچی سویس که در پاریس بود و سایر بزرگان
شهر و ژنرال دوفور که مرد نود ساله ایست و در قشون ناپلیون اول هم خدمت کرده و در
سویس معتبر و در علم نقشه کشی بسیار معروفست آنجا بودند مهمانداران فرانسه که اسامی آنها از
قرار تفصیل است ژنرال پاژول و ژنرال ارتور کلونل سوژن و مسیو بی برستن از اینجاکه آخر
خاک فرانسه است مرخص شده رفتند در اطاق کار ایستادیم پرزیدان نطقی کرد جوابی
دادیم بعد من و صدراعظم و هر دو رئیس جمهوری بکالسکه روباز نشسته راندیم منزل ما
مهمانخانه برگ [illegible] Hotel de [illegible] است تا مهمانخانه مسافتی بود از کثرت

جمعیت امکان عبور از کوچها نداشت با اینکه چند نفر عمله احتساب بودند باز دفع و منع مردم
ممکن نبود زن مرد پیر جوان بچه همه توی هم ریخته بودند و اسبها بطوری زور می‌آوردند که کم مانده بود
کالسکه را خطری برسد اسب و مردم طوری بهم فشار میدادند که نزدیک بود مردم زیر عراده کالسکه
بروند اطفال گریه میکردند دخترها و پسرها از فشار بهم داد میزدند بالاخره با هزار زحمت رفتیم
منزل مهمانخانه بسیار عالی است بالا و پائین اوطاقهای بسیار دارد مثل عمارت سلطنتی است
آنچه بناهای عالی در فرنگستان بخصوص درین شهر دیده میشود همه مهمانخانه است از جلو مهمانخانه
رودخانه رون Rhone میگذرد بسیار آب گوارای خوبی دارد آبش از صفا بکبودی
میزند جزیره مشجر کوچکی در توی رودخانه مقابل مهمانخانه است دورش مجر است پلهای متعدد قشنگی
دارد دو پل طولانی از چوب و پایهای محکم دارد که بسیار معتبر و وصل به مهمانخانه است شهر در دو
طرف رودخانه واقع شده بسیار عمارات عالی و مدارس خوب و کوچهای سنگ فرش وسیع تمیز دارد
تمام عمارات پنج شش مرتبه است اما باوجود این ارتفاع شهر خیلی دلواز و قشنگ است مردم مهمان
نوازی دارد کارخانهای ساعت سازی و موزیک سازی اینجا مشهور است جمیع سازهای
جعبه و بلبلها و مرغهای مصنوعی که بخواهند همه را اینجا ساخته بسیار بممالک میبرند همراهان همه در
همین مهمانخانه منزل دارند چون وضع حکمرانی دولت سویس طوری دیگر است و قواعد دیگر دارند
دولتخانه و مکان دولتی نداشتند لهذا در مهمانخانه منزل شد سایر سلاطین و معتبرین هم که اینجا
بیایند سوای مهمانخانه جائی نیست که بتوانند منزل کنند کوههای الپ و مون بلان از منظره
مهمانخانه پیدا است بسیار پر برفست اما کوه دماوند ایران ازین کوهها خیلی بلندتر و قشنگتر
راست حکیم طولوزان که بشهر سنت اتین فرانسه رفته بود هنوز نیامده است روز
دوشنبه بیست و پنجم ۲۵ در ژنو توقف شد امروز صبح سوار کشتی بخار سویس شده
رفتیم برای سیر دور دریاچه ژنو همه همراهان با دو نفر از رؤسای سویس و ایلچی سویس و ایلچی ایطالیا مقیم
پاریس و مسیو دوبسکی ایلچی اطریش مقیم طهران که تازه از اطریش آمده است و سایر فرنگیان بودند
لهذا

طرف راست دریاچه قدری ابتدا خاک سویس است بعد از آن خاک مملکت ساووا متعلق
بدولت فرانسه است که این محالات را بعد از جنگی که ناپلیون سیم با نمسه کرده آنها را شکست داده
مملکت لومباردی را که از ایطالیا بود و نمسه با چندین سال بود گرفته بود باز بدولت ایطالیا داد
دولت ایطالیا هم در عوض زحمتهای فرانسه ایالت نیس و ساووا را بدولت فرانسه واگذار کرد که
خاک ساووا تا آلپ در دریاچه حالا مال فرانسه است و چند قدم که از آن طرف رودخانه رون شهر ژنو
میگذرد داخل فرانسه میشود خلاصه اول که از بندر ژنو حرکت میشود عرض دریاچه کم است بعد کم کم
عریض میشود که جاهای عرض این دریاچه متجاوز از دو فرسنگ است عمقش را از اینجا الی صد ذرع می گفتند
همه جا کشتی بخار بزرگ میرود سنگ بزرگ و جزیره هیچ در میان و اطراف دریاچه نیست گاهی
که طوفانی بشود امواج بزرگ هم بر میخیزد طول دریاچه دوازده فرسنگ است در شش ساعت با کشتی
بخار سیر کردیم کشتی ساعتی سه فرسنگ میرفت اما دور دریاچه از خشکی باید سی فرسنگ باشد از دولت
و کمپانی سویس سه چهار کشتی بخار هست که همه روزه میرود و عبور میکنند و سیاح و غیره حمل و نقل میدهند دولت فرانسه
هم دو سه کشتی بخار هست کشتی بادی هم زیاد هست سواحل خاک فرانسه آبادیش کمتر از سواحل سویس
است اطراف دریاچه همه کوههای بلند است کوههای آلپ هم از دور پیداست خیلی پر برف
و با صفا نهار مختصری در کشتی خورده راندیم از آخر خاک فرانسه رد شده از دره که رود رون
بدریاچه میریزد گذشته بشهر ودی Vevey رسیدیم شهریست بسیار قشنگ در کنار دریاچه
رو بطرف مغرب واقع است کنار دریاچه و دامنه کوه تکتک خانه داشت حاصل اینجا هم همه
انگور است هرچه نگاه میکردیم از پای دامنه تا سر قله کوهها هرجا که ممکن شده و زمینش نرم بود درخت
تاک کاشته بودند توی شهر فواره های زیاد داشت که منبع آنها را از بالای کوهها قرار داده
بودند که بواسطه ارتفاع منبع خیلی بلند میجست زیاد تماشا داشت مهمانخانهای بسیار عالی دارد
مسیو سرزل پریزیدان که وطنش شهر ودی است ما را نهار مهمان کرده بود در مهمانخانه تروا کورنه
یعنی سه تاج نهار حاضر کرده بودند از کشتی بساحل آمده سوار کالسکه شدیم زنهای بسیار خوشگل دیده

سوئیس ۱۵

شد از اهل ینگی دنیا، انگلیس وغیره اینجاها زیاد بسیاحت میآیند اهل بلد دعوا خیلی بودند
داخل مهمانخانه شدیم بسیار عمارت عالی است پادشاه هولاند گیوم ویلحلم که چندیست در اینجا سیاحت
میکنند در تالار مهمانخانه ایستاده منتظر ما بودند وارد شده دست بایشان دادم صحبت شد
بعد رفتیم سر میز نشستیم نهار مفصلی خورده شد موزیکان میزدند همه همراهان در سر میز بودند پادشاه
هولاند هم جلو ما نشسته بودند زیاد صحبت شد بعد از نهار برخاسته در باغ کنار دریا جلو مهمانخانه
گردش کردیم زنها و دخترهای زیاد و مردها از هر جور بودند درین گردش پادشاه هولاند آمده
گفتند میخواهیم مرخص شوم دست بایشان دادم بعد در دکانی رفته چند عکس بسیار خوب از دور
نماهای کوههای الپ وغیره خریدیم سوار کالسکه شده از راهی که آمده بودیم رفتیم بکشتی راندیم به
طرف ساحل سویس از چند قصبه و شهر معروف اطراف دریاچه که بدین تفصیل است لوزان
Lausanne نیون رول مورژ کولی گذشته وارد ژنو شدیم آتشبازی و چراغان خوبی کنار
دریا و توی کشتی کرده بودند بعد رفتیم منزل از کنار دریاچه در خاک سویس دو خط راه آهن کشیده
اند تا دره و شهر سیون میرود دست راست دریاچه رشته کوههای الپ و دست چپ سلسلهٔ
کوههای ژوراست روز سه‌شنبه بیست و ششم ۲۶ صبح بعد از نهار سوار کالسکه شده از
رودخانه گذشته طرف کوههای ساووا که خاک فرانسه است بگردش رفتیم در بین راه صنیع الدوله
مرخص شده برود شهر تورن برای تعیین مکان همراهان امروز اعتضاد السلطنه عماد الدوله علاء
الدوله میرزا ملکم خان حکیم الممالک مسیو ریشار هم رفتند بشهر وین خلاصه رانده از حول و حوش ژنو
گذشتیم راه کالسکه سربالا و باپیچ و خم بود هوا هم بشدت گرم بود از شهر ژنو که میگذرد خاک ساووا
و فرانسه است خاک فرانسه و سویس مخلوط بهم است دهات کوچک با صفا سر راه روی تپه‌ها
و دامنه کوهها بود از رودخانه عظیمی هم گذشتیم که از کوهها و درهای ساووا میآید و آخر منتهی برود
رون میشود راه سربالارا با کالسکه رفتیم آخر راه مهمانخانه خوبیست رسیده بمهمانخانه من سوار
اسب یمین الدوله و ابراهیم خان سوار اسب حسام السلطنه شده چند اسب دیگر هم از فرنگیها آورده

بودند سایر همراهان سوار شدند معتمد الملک با کالسکه ما رفت بمهمانخانه ما راندیم ببالای کوهی
که مشرف بمهمانخانه بود سایرین هم عقب ما بودند فرنگی صاحب آنجا که مرد معتبری بود دو اسبهای
خوب داشت همراه بود اما نمیتوانست سواره با ما بالای کوه بیاید همه جا از عقب پیاده میآمد
راه بدی بود جنگل کوچک درهمی هم داشت که هیچ راه آن معلوم نبود اما من هر طور بود از توی
جنگلها و درختها رفتیم بالای کوه دریاچه ژنو و همه کوههای پر برف آلپ و ساووا و مون بلان
وغیره از بالا پیدا بود قدری تماشا کرده بعد از شدت گرما رفتیم بسایه جنگلی قدری نشستیم بعد سوار
شده از راه بدی پایین آمده رفتیم به مهمانخانه زن و مرد زیادی از سیاح وغیره درین راه مهمانخانه
دیده شد در مهمانخانه هم بجز آب یخ چیز دیگر نبود قدری در باغ کوچک مهمانخانه نشسته دست
و روئی شستیم درین بین با خستگی و هوای گرم معتمد الملک گفت کنسیش و نایب الحکومه این محل که متعلق
بفرانسه است میخواهند بحضور بیایند اذن دادم آمدند نایب الحکومه نطقی کرد مثل اینکه من وارد
شهر پاریس شده باشم ما هم جوابی دادیم بعد از راهی که آمده بودیم رفتیم منزل [illegible] کالسکه [illegible]
آرام [illegible] وقت دیر بمنزل رسیدیم یعنی شب وارد شدیم

روز چهارشنبه [illegible]

امروز در مهمانخانه هوتل دو لاپه بنهار موعود دولت سویس مستقیم پرزیدان آمدند سوار کالسکه
شدیم رفتیم راه بسیار نزدیک بود پیاده شده رفتیم بالا قدری در اطاق ایستادیم ایلچی ایطالیا
مقیم سویس و ایلچی سویس مقیم پاریس که اسمش دکتر کرک است و ایلچی روس مقیم سویس که پسر پرنس
گرچکوف وزیر اعظم روس است و از برن اینجا آمده حضور داشتند با سایرین بعد از چند دقیقه
رفتیم سر میز نشستیم شاهزادگان و صدر اعظم وغیره همه بودند قوطی طلای بنای خوبی که ساعت هم
دارد و مرغی در آن میخواند با یک تفنگی که از اسلحه قشون سویس بود و هزار گلوله تفنگ اهل شهر
ژنو پیشکش کردند نهار بسیار طول کشید موزیکان هم میزدند زن و مرد زیادی هم در راهها و پلهها
و اطاقها بودند بعد از نهار برگشتیم بمنزل دو ساعت که گذشت باز پرزیدان وغیره آمدند
سوار کالسکه شده رفتیم بتماشای بعضی جاها همه اهل شهر بودند که شاهزادهای ما اول رفتیم

بعمارتیکه اسباب فزیک و بعضی چیزهای دیگر مثل موزه و حیوانات مرده و استخوانهای آنها
بود چنانکه در پاریس هم دیده شد اما اینجا نسبت بپاریس وغیره بسیار کم و مختصر است معلم فزیک اطاق را
تاریک کرده بعضی تجربیات و تماشاها در شیشه‌های الوان از قوه الکتریسیته بما نمود اما در وقت تماشا
چون پرده‌ها را انداخته و پنجره‌ها را می‌بستند اطاق بسیار تاریک و گرم میشد بعد در سایر اطاقها قدری
گشته رفتیم بعمارت دیگر بعضی پرده‌های کار نقاشان سویس وغیره اینجا بود دوشش هفت پرده خوب
خریدم نقشه کل مملکت سویس که ژنرال دوفور چندین سال زحمت کشیده ساخته است در اطاق
بود الحق نقشه باین خوبی تا بحال دیده نشده است ده بده دره بدره کوهها و رودخانه‌ها را مجسم کرده‌اند
قدری آن نقشه را تماشا کرده رفتیم پائین سوار کالسکه شده رفتیم بگردش برای عصرانه هم در باغ ییلاق
میسوفاور که یکی از متمولین و نجبای سویس است موعود هستیم باغ مزبور خارج شهر کنار دریاچه ژنو بسمت
خاک سویس است خیلی راه بود از نزدیک عمارت و ییلاق روچیلد معروف گذشته رسیدیم بخانه
میسوفاور خانه قشنگی بود خانمهای خوشگل زیادی از نجبا وغیره اینجا بودند قدری نشستیم قدری گشتیم صحبت
شد چمن و چشم انداز خوبی بدریاچه وغیره داشت غروبی برگشتیم پریزیدان وغیره اینجا ماندند آمدیم
منزل شب را از صدای کالسکه و رعد و باران و صدای زنگ ساعتها و زنگ کلیساها بسیار
بدخواب شدم دولت سویس جمهوریست بسیار قواعد عجیبه در حکمرانی دارند کل سویس پنج کرور جمعیت
دارد و منقسم به بیست و دو ایالت است هر ایالتی رئیس و حکمرانی و دیوانخانه علیحده دارد هفت نفر هم
رئیس دارند که یکی از ایشان هم بر سایرین ریاست دارد اما یکی یکی نمیتوانند حکمی در کارهای عمده
مملکتی وغیره بکنند آن بیست و دو نفر اطلاع باین هفت نفر میدهند هفت نفر هم باطلاع و امضاء
همدیگر آن کار را میگذرانند در حقیقت رئیس کل و حکمران مستقل در هیچ ایالت و ولایتی ندارند هر وقت
همگی در کاری اتفاق کردند مجری میشود والا فلا وضعی است که نوشتن و بیانش اشکال کلی دارد و این
روزنامه گنجایش شرح قانون حکمرانی و جزئیات قواعد دولت سویس را ندارد و بیش از این هم لازم
نیست قشون حاضر رکاب هم هیچ ندارند هر وقت جنگ باشد رعیت را مسلح و منظم کرده بجنگ

میبرند و در وقت جنگ صد هزار قشون میتوانند حاضر کنند این هفت نفر وکیل دولت
در شهر برن اقامت دارند چهار رودخانه است که سرچشمه آنها از کوه سنگوتار الپ است متعلق بسویس
که دو رودخانه معتبر از آنها یکی رن است که بدریاچه کونستانس میریزد و دیگری رون که بدریاچه ژنو داخل
شده هر دو خارج میشود   **روز بیست و هشتم ۲۸** از ژنو رفتیم بشهر تورن پای تخت قدیم مملکت
ساردن و پیه مون که حالا بعد از جنگهای با اسطریه و گرفتن ممالک لومباردی و ونیسی و چهار قلعه
محکمه کوادری لاتر و ضمیمه شدن مملکت ناپل و جزیره سیسیل و اضافه کردن شهر روما دولت ایطالیا
دولت واحد معتبری شده است و پای تخت حالیه اش شهر روم است که قدیما در عهد قیاصره
پای تخت بوده است بعد در دست پاپها که بزرگان مذهب کاتولیک هستند و سلطنت میکردند
و در عهد این پادشاه پاپ بالمره مسلوب الاختیار شده شهر روما پای تخت همه ایطالیا شد خلاصه
صبح زود برخاسته بکالسکه نشستیم پرزیدان و صدر اعظم در کالسکه بودند رفتیم بکالسکه بخار نشستیم تا
بلگارد که اول خاک فرانسه است چنانکه آمده بودیم رفتیم از آنجا براه تورن و ایطالیا افتاده از
دره و خاک ساووا گذشتیم همه جا دره وسیعی بود پر آب و درخت بسیار با صفا طرفین راه همه
کوههای بلند پر برف که آبشارهای زیاد از کوهها میریخت راه آهن را در اینجا با بسیار خوب
با زحمت و خرج زیاد ساخته اند همه جا سنگ و کوه و پست و بلند است روی رودخانه‌های عظیم
پلها از آهن ساخته اند ولایت آباد قشنگی است تا رسیدیم بشهر شامبری
بشامبری نرسیده از محال اکس لبن گذشتیم جزو ساووا است دریاچه صاف بسیار قشنگی داشت کم
عرض بسیار طولانی و عمیق خلاصه در شامبری که پای تخت مملکت ساووا است کالسکه ها ایستادند
جمیع صاحبمنصبان نظامی و ژنرال قشون ساخلو و حکام و اهل قلم با یکفوج پیاده و یکفوج سوار نظام
با موزیکان حاضر بودند از کالسکه پائین آمده از جلو صف پیاده عبور کرده باز داخل کالسکه شده
براه افتادیم همه جا کوهستان سخت پر جنگل و پر آب و برف است آبشار متصل از طرفین کوهها میریخت
تا رسیدیم بمودان که آخر استاسیون فرانسه است در مودان مهمانداران و جنرالهای ایطالیا که

(ایطالیا) که باستقبال آمده بودند به حضور رسیدند تا سرحد فرانسه و ایطالیا وسط سوراخ مون سنی است
که نصف آن از ایطالیا و نصف دیگر از فرانسه است از مودان راه افتاده رسیدیم بسوراخ بیست
و هشت دقیقه گذشت تا از سوراخ گذشتیم دو فرسنگ و نیم تقریبا طول این سوراخ است مثل اینست
که از منظریهٔ کوه البرز ایران سوراخ کرده از شهرستانک سر در بیاورند بسیار کار عجیبی است اول همه
شیشه‌های کالسکه را بجهت اینکه دود بکالسکه نیاید بستیم چند دقیقه که گذشت نفس تنگی کرد چند شیشه را
انداختیم نسیمی آمد گاهی صداهای عجیب میآمد مثل اینکه اژدهائی بسرعت بگذرد و صدا کند و گاهی در
این تاریکی کالسکه بخار دیگر میآمد میگذشت صدای غریبی میکرد طرفین راه گاهی چراغ و مستحفظ راه دیده میشد
نمیدانم این آدمها چه طور اینجا گذران میکنند آخر تونل که کم کم قطر و ارتفاع کوه کم میشود بعضی پنجره‌ها ساخته
روشنی بسوراخ داده اند پنجره‌های دست چپ بزرگتر و دست راست کوچکتر است نرسیده به پنجره‌ها
برای هوا دادن باین سوراخ از طرف دست چپ یک سوراخ طولانی دیگری از تونل بصحرا باز
کرده اند که روشنی و هوا از اینجا داخل میشود اما همه این تونل که دو فرسنگ و نیم است بسیار تاریک
و مهیب است قریب بیست سال مهندسین قابل فرنگستان با مخارج کلی درین راه کار کرده اند
قبل از مفتوح شدن این سوراخ مسافرت از خاک فرانسه با ایطالیا با کالسکه یا اسب یا قاطر از روی
کوه بوده است خلاصه از سوراخ بدر آمده داخل مملکت پیه مون شدیم که
شهر تورن پای تخت آنست با کوههای بلند پر برف با جنگل و آبشارهای زیبا در طرفین راه
دیده میشد کالسکه بخار باز از دو سوراخ بسیار طولانی و بعد از چندین سوراخ دیگر عبور کرد روی هم رفته
البته از شصت سوراخ گذشتیم راه کالسکه در مملکت ایطالیا از جاهای غریب و خوفناک مثل بغلهای
کوه و پرتگاهها و دره‌های عمیق و رودخانه‌های عظیم و سیلابها که پل بر روی آنها ساخته اند میگذشت
بسیار کارهای عجیب در ساختن این راهها کرده اند که بعقل راست نمیآید بطوری هم راهها و پلها را
محکم ساخته اند که تا هزار سال دیگر عیب نخواهد کرد رودخانه که از این کوهها به سمت ایطالیا میرود
رودخانه پو است. رود عظیم اما آبش سیاه رنگ و بد است این رودخانه از پهلوی شهر تورن

گذشته پائین‌تر از شهر نیز بدریای [illegible] رفتیم [illegible] وسیع‌تر میشد آخر جلگهٔ وسیعی
شد صحرای پر درخت بود اما تا نزدیک شهر تورن رسیدیم آفتاب غروب کرده بود تا [illegible] نشد از کالسکه
پائین آمدیم اعلیحضرت ویکتور امانوئل [illegible] تانی پادشاه
ایطالیا و نواب پرنس هومبر ولیعهد پرنس آمده [illegible] پادشاه که دو سال در اسپانیول سلطنت
نموده بعد استعفا کرده بود و مسیو منگی صدر اعظم مسیو ویسکونتی وزیر امور خارجه پرنس کارینیان
پسر عموی پادشاه که مرد بسیار معتبر محترمی است سپهسالار ایطالیا است و در فنون بحری هم [illegible] دارد
هر وقت هم که پادشاه در جنگ و ولیعهد هم غایب باشند او را نایب السلطنه قرار میدهند
وصنیع الدوله که جلو آمده بود با سایر صاحب‌منصبان و حاکم و معتبرین شهری دم کالسکه حاضر بودند
با پادشاه و شاهزاده‌ها دست داده تعارف کردیم بعد ما و پادشاه در کالسکه روباز نشسته
راندیم شب بود چراغان بسیار خوبی کرده بودند جمعیت زیادی از زن و مرد در کوچه‌ها و پنجره‌ها
بودند کوچه‌ها وسیع و عمارات بسیار عالی پنج شش مرتبه دارد و [illegible] آن کوچه که عبور میکردیم اسمش
کوچه روم است اول بمیدانی که جائی رسیدیم که اسمش [illegible] است مجسمه [illegible] روی اسب
وسط میدان بود که از اجداد پادشاه است بعد بمیدان عمارت رسیدیم میدان وسیعی است
مجسمه سربازی از مرمر با بیرق در وسط این میدان بود که [illegible] بعد از آزادی خود [illegible] دشمنان
از دست اتریش شهر تورن داده اند رسیدیم بعمارت پیاده شده با پادشاه رفتیم بالا پله‌ها و دیوار
راهرو با همه از مرمر بود سقفها بسیار مرتفع و با زینت [illegible] خوب و مسقف کاری گلدانهای مرمر
روی دست انداز پله‌ها گذاشته بودند که از سر هر کدام چند [illegible] بیرون آمده بود بسیار قشنگ
از اطاقهای متعدد تو در تو گذشتیم که همه مطلا کاری [illegible] و همه پر زینت و اسباب
از پرده‌های نقاشی بسیار اعلی و تخت و میز و صندلی [illegible] بعد پادشاه همه اطاقهای
منزل ما را نشان داده و وداع کرده رفتند ما هم بعد از چند [illegible] بمنزل پادشاه که در همین عمارت است
بازدید رفتیم چند دقیقه مانده برگشتیم لباس را آورده راحت [illegible] هوای این شهر بسیار گرم است

(ایطالیه) پادشاه در شکارگاهها و کوههای مرتفع در چادر بوده محض آمدن ما بشهر آمده اند و الا هرگز
میل بماندن شهر ندارند در زمستان و تابستان همیشه در شکارگاهها هستند میگفتند از شهر و عمارت
بدم می‌آید همیشه میخواهم در شکارگاه و کوه باشم سن پادشاه قریب بشصت سال میشود اما بسیار با بنیه
و قوی است معلوم نیست که مسن هستند ولیعهد سی سال دارد پرنس امده بیست و هشت سال دو دختر
دارند یکی زن پادشاه پورتغال است و اسمش ماری دیگری زن پرنس ناپلیون است اسمش پرنسس
کلوتیلد *Princesse Clotilde* زن دوک د اوست که همین امده باشد
چند روز است بسیار ناخوش است منزلش هم در اطاق زیر عمارت ماست سه پسر کوچک دارد
یکی شیرخواره دو تای دیگر بین سه و چهار سال دایه‌هاشان هر روز در باغی که جلو عمارت است آنها را
میگردانند یکی از میدانهای شهر فواره بسیار بزرگ بلندی بود آبش خیلی میجست رودخانه بود از
انتهای دست راست شهر می‌آید آنطرف رودخانه کوه و جنگل است و تک تک خانهای بسیار خوب
توی دره‌ها ساخته اند این رودخانه و کوه متصل بشهر است در سر یکی از آنها که از همه بلندتر است
کلیسای خوبی ساخته اند که اسمش سوپرگا و مدفن اجداد این پادشاه است طرف دست چپ شهر
تا کوههای آلپ جلگه است معبد یهودیها درین شهر میسازند بسیار بنای عالی است یعنی یهودیهای
متمول ایطالیا جمع شده بشراکت میسازند هنوز ناتمام است **روز جمعه بیست و نهم** [۲۹]
در منزل بودیم بعد از نهار پادشاه آمدند همراه ایشان رفتیم باسلحه خانه که در همین عمارت است اسلحه
از قدیم و جدید خیلی بود از شمشیرهای ایران که بخط فارسی هم اشعار از آب طلا نوشته بودند چند عدد
دیده شد زره کلاه خود ایرانی هم بود بعضی اسبهای مرده را مثل زنده وا داشته و آدمی که اسلحه قدیم
فرنگ پوشیده روی اسب سوار کرده بودند بعضی سلاحها از اجداد و پدران همین پادشاه مثل شمشیر
وغیره در آنجا بود شمشیری از ناپلیون اول که در وداع شهر فونتن بلو بیکی از سرتیپان ایطالیا که در خدمت
او بوده بخشیده بود دیده شد شمشیری دیده شد دراز تیز بطور نیزه خیلی گشتیم جمیع اسلحه را تماشا
کرده مراجعت بمنزل خودمان کردیم عصر در همین عمارت مجلس ضیافت شام بود پادشاه آمدند

ایطالیا

رفتیم در تالار بسیار خوبی میز بزرگی گذاشته بودند صد نفر در سر میز بودند نشستیم شام بسیار خوبی
آوردند موزیک هم میزدند خود پادشاه غذا نمیخوردند سبب را پرسیدم گفتند عادت من اینست
که نصف شب شام خورده بلافاصله میخوابم و همچنین پسر عموی پادشاه که او هم بواسطه همین عادت
شام نخورد و میگفت هرگز شراب نخورده ام آب یخ را بیشتر دوست دارم پسر عموی پادشاه
ریشش بلند و سفید است و رویش سرخ و سفید سنش گویا شصت و پنجسال باشد اما بسیار بابنیه
است همراهان ما سوای آنها که بوین رفته همه بودند امروز پادشاه بعضی اسباب بسیار خوب گران
بها برسم یادگاری برای ما فرستاده بودند از قبیل تصویرات خاتم سازی کار ایطالیا که هر یک
مبالغ گزاف قیمت دارد و این صنعت منحصر است با ایطالیا این خاتم سازی دخلی بخاتم ایران
ندارد خاتم ایران از استخوان است اینجا از سنگهای معدنی الوان بسیار خوب میسازند و خیلی نادر است
میز بسیار بزرگ خاتم تفنگهای شکاری بسیار عالی پرده تصویر خود پادشاه که بسیار شبیه و خوب ساخته
بودند بعضی اشکال عمارات از سنگ مرمر و بعضی اشکال از چوب جعبهٔ خاتم خلاصه بسیار اسبابهای
خوب بود بصدر اعظم و شاهزاده ها و سایرین هم نشان داده بودند شب را باتفاق پادشاه
بتماشاخانه رفتیم در همین عمارت اما خیلی راه است از اطاقها و همان اسلحه خانه گذشتیم داخل
یک دالان قشنگ طولانی که چراغان کرده بودند شده رسیدیم بتماشاخانه در لژ اول نشستیم
بسیار تماشاخانه قشنگی است نه بزرگ نه کوچک پنج مرتبه چراغ گاز زیاد جمعیت زیادی هم بود
خواندند و رقصیدند پرده ها بالا رفت چون هوا گرم بود بیشتر از دو اکت یعنی دو پرده نشستیم
خواننده بود اسمش اوربن ،، ،، ،، ،، بسیار خوشگل و جوان و خوش آواز از اهل نیکی و نیا
است و شوهر دارد و دو روز دیگر بجهت خواندگی بپطربورغ میرود برخاسته آمدیم منزل شهر تورن
دویست هزار نفر جمعیت دارد لباس صاحب منصبان و اسبهای سواره نظامشان خوب بود

روز سه‌شنبه سلخ جمادی الاولی صبح برخواستیم هوا بسیار گرم بود نهار خورده بعد
رفتیم اطاقهای عمارت را گشته پرده های بسیار خوب را تماشا کرده بعد رفتیم کتابخانه پادشاه را

که در مرتبه پائین عمارتست دیدیم کتاب زیادی بود وضع کتابخانه مثل والان طولانی بود بعد برگشته رفتیم بالا باغ عمارت گشتیم بعد رفتیم حیوانات مخصوص پادشاه را که در همین باغ توی قفسها نشسته تماشا کردیم شیر زیادی بود یک پلنگ سیاه گرگ روباه شغال کفتار یک جفت فیل یک جفت زرافه ببر پلنگ خرس سیاه تبت که حیوان عجیبی است در قفسی میمون زیادی بود انواع شکارها و گوراسب وغیره بودند دو حیوان عجیب اینجا دیدم که در سایر باغهای وحوش نبود یکی بود شیر نشنیده بودم شبیه ببراست اما یوز مانند سیار مقبول دیگر میمونی بود بسیار کج خلق درنده که تنها نگاه میداشتند آدم هم نمیتوانست نزدیک برود دندانهایش مثل ببر سر بسیار بزرگ ریش زرد پهنی همه سرخ کونها آبی خط خط اسمش ماندریل است که از افریقا آورده اند آمدیم بعمارت یعنی چون از پله زیادی بزحمت باید بالا رفت اسباب عجیبی تعبیه کرده بودند مثل کالسکه صندلی داشت نشستیم بیجا پائیدند کم کم با کمال راحت رفتیم بالای عمارت منزل خودمان بعد از دقیقه گفتند پادشاه آمده در اطاق معطل هستند باتفاق رفتیم سوار کالسکه شد همه شهر را گردش کردیم چراغان بسیار خوبی کرده بودند زن و مرد زیادی بود زنهای بسیار خوشگل دارد بعد رفتیم میدان مشق را که دور آن همه درختهای بزرگ بلوط و خیابان خوبیست گردش کرده از کوچها گذشتیم یک کوچه طولانی بود بسیار خوب چراغان کرده بودند آخر کوچه بر رودخانه پو میرسد آنطرف رودخانه روی کوه و تپه آتشبازی خوبی کردند بسیار تماشا داشت بعد از آتشبازی برگشتیم بمنزل من در کالسکه بودم و پادشاه و صدراعظم و میرشکار و رفیق واجودان پادشاه که اسمش سیو برتولینیان است رسیدیم بمنزل پادشاه زن معتبره که داشته مدتیست فوت شده است و بعد از آن دیگر زن معتبر عقدی نگرفته اما یک زن صیغه من غیر رسم گرفته اند زنشان اینجا نبود کنار دریا رفته بود که آب دریا استحمام کند جواهری باو تعارف کرده بودم عکس خود را برای من فرستاد بتوسط اکمو Aghemo منشی خاصه پادشاه که پسر عموی همین زن است و پادشاه میگفتند این زن در همه جنگها با من بوده است و در شکارها هم با من است

دو شکار هم میگفتند زنم زده است از این زن یک پسر دارند که در سواره صاحب
منصب است و یک دختر که بسرهنگی شوهر کرده و شوهرش مرده و حالا بیوه است

روز یک شنبه غرّه جمادی الاخری باید از تورن بشهر میلان برویم با راه
آهن چهار ساعت مسافت است صبح از خواب برخاسته رخت پوشیدیم پادشاه آمد نشسته *
صحبت کردیم پرنس را نداده پسر دوم پادشاه هم آمد زنش همانطور ناخوش است ولیعهد دیروز رفته است
به ییلاق برای پذیرائی ما پادشاه گفتند شکاری زده اند توی تالار است به بینید از این جنس در
ایران هست یا نه برخاسته رفتیم شکار مرده را در تالار گذاشته بودند دیدم از نوع همان شکار است
که در باغهای انگلیس دیدیم نوعی از مرال است که کوچک است رفتیم پائین ... کالسکه شده پادشاه
هم بودند رفتیم بکار راه آهن کالسکه نشسته ترن بسیار خوبی بود همه را با ... حاضر و همین یک
ترن بسته اند همه کالسکهها هم بهم یکدیگر راه دارد مثل کالسکههای بخار فرنگستان روس ... پادشاه
و همه ارکان و اعیان دولت لب کار ایستاده بودند تا ترن راه افتاد تعارف کرده گذشتیم
طرف دست راست شهر همه کوه است تک تک عمارات ییلاقی بسیار قشنگ در درههای کوه
ها در جاها که همه جنگل است ساخته اند کالسکه بخار که مسافتی طی کرد کوههای طرف راست
دور افتاده و همه جا صحرا و جلگه شد بسیار آباد بود اغلب حاصل زرت بود زرت هم ... رسیده
بود تفاوت زرت اینجا با ایران این است که اولا شاخه زرت اینجا بسیار بلند است تا نیم
وسط ساقههای این زرت مثل زرت ایران است که میخورند اما سرشاخه طور دیگر است مثل گندم
خوشه بسته و یزان است آنرا هم آرد کرده میخورند دو نوع زرت در یک ساقه بود گندم و جو را درو
کرده بودند درخت توت ابریشم زیادی در حوالی شهر میلان دیده شد ابریشم ایطالیا بخوبی
معروف است اما چند سال است خوب نمیشود همه صحرا درخت و حاصل بود از چند رودخانه بزرگ
و کوچک عبور شد اسم یکی از رودخانههای بزرگ دوتا دیگری سورا و سنیا و تیسیلو بود خلاصه
راندیم در شهر سانتیا *Santhia* قدری ایستادیم شهر کوچکی است در هر شهر که

استریه ایشان سالها هم او سلطنت داشت و شاهزاده مکزمیلین برادر امپراطور حالیه
استریه که بالاخره امپراطور مملکت مکزیک ینکی دنیا شد و آنجا او را کشتند در این شهر و مملکت
از جانب امپراطور مشتمه نایب السلطنه و بعد از شکست مشتمه ها حالا جزو دولت ایطالیا شده است
خلاصه بعد از قدری راحت میل کردم بروم بالای کلیسا که جلو عمارت است برخواستم اول رفتیم توی
کلیسا روز یکشنبه بود جمعیت زیادی از مرد و زن انجا بودند قدری گشتیم از توی کلیسا راه است
پله میخورد و میرود بالا با ولیعهد رفتیم بالا تا بالا پانصد و هفتاد پله میخورد کم رفتیم بالا تا دویست
پله تنگ و باریک و پیچ پیچ است بعد از آن مهتابیها و پشت بامهای وسیع دارد از اینجا بانه
پله های خوب ببالا دارد و از آن بالا کوههای الپ و سلسله برنار که ناپلیون اول قشون فرانسه
را با یطالیا داخل کرده بود پیدا بود کالسکه های بخار که دود میکردند و از اطراف داخل شهر
میشدند بیرون میرفتند از آن بالا بسیار صفا داشت دوارک تریومف که ناپلیون اول در فتح
ایطالیا بیرون شهر بنا کرده و نهری که ناپلیون ساخته و آب بشهر آورده برده است و بسیار
نهر عظیمی است همه پیدا بود از بس ارتفاع داشت مردم از پائین بقدر موچه پیدا بودند تمام
این کلیسا از مرمر سفید است چهار هزار مجسمه مرمر به ترکیبهای مختلف دارد که آنچه استادی در
صنعت حجاری است در آنها بکار رفته است اغلب اشکال مجسمه را خارج از بنا ایستاده
نشسته از پشت و رو ساخته بعضی را برجسته از دیوار و بنا و بعضی را جدا به دیوار درست
کرده اند از بالا و پائین و خارج و داخل کلیسا جز سنگ مرمر چیزی نیست این کلیسا را بمرور ایام
ساخته اند چنانکه الان هم مشغول کار بودند حجاری میکردند از پانصد سال قبل الی حال همه روزه مشغول
تعمیر و نوسازی هستند و میگفتند صد سال دیگر تمام میشود توی کلیسا ستونهای بزرگ عجیب از مرمر
دارد و سقف کلیسا را از مرمر حجاران منبت کاری کرده اند که عقل حیران است و آنقدر سقف
بلند است که شخص ایستاده نمیتواند درست نگاه کند منبر و محرابها اشکال خوب همه چیز دارد
اگر یک نفر حجار قابل بمدة العمر جمیع اوقات و صنعت خود را صرف ساختن یک جعبه کوچکی از مرمر

[illegible] نمیتوانند عهده صنایعی که در حجاری این کلیسا شده است برآید این کلیسا اینقدر بنای
[illegible] که آدم تعجب میکند [illegible] دنیا آمده مخصوصاً همین کلیسا را دیده مراجعت کند دیگر مستغنی از
[illegible] مهاور را هر دو یا و پلهها ده هزار نفر بیشتر میتوانند راه بروند بنشینند
[illegible] سنگ ستون و پشت با مها همه تخته سنگهای مرمر بزرگ است میلهای مرمر
[illegible] دارد در سر هر میل هم مجسمه یکنفر آدم است و یک میل بزرگ میان که از
[illegible] همه از برنج دارد که در دستش پر قیست و از سر آن مجسمه تا زمین کلیسا صد
[illegible] است که تا پیش آن مجسمه همه جا پله دارد بعد پائین آمده از توی کلیسا گذشته
[illegible] سقفش از شیشه تازه ساخته اند طول و عرض زیادی ندارد اما
[illegible] گشتیم جمعیت زیادی بود و برگشتیم بمنزل شب در تالار شام
[illegible] شد مهمان ولیعهد بودیم همه بزرگان ایران و فرنگستان بودند
[illegible] طول کشید حاکم شهر میلان هم که مرد بسیار فرهی است بود بعد
[illegible] میدان نگاه میکنند در میدان بنه قریب بیست هزار نفر بودند
[illegible] روشنی های الوان [illegible] روشن کرده بودند یکبار همه کلیسا از بالا
[illegible] رنگ دیگر میشد کبوتر های سفید که در بالای منار ها آشیانه
[illegible] در تاریکی شب و روشنائی چراغها [illegible] مثل برق میزدند بسیار

[illegible] **روز دوشنبه دوم** باید رفت به سالبورغ که جزء

[illegible] زود سوار کالسکه شده ولیعهد و صاحبمنصبان و اجزای حکومت
[illegible] آمده بودیم رفتیم بگار [illegible] کالسکه بخار نشسته راندیم از شهرهای متعدد

[illegible]

[illegible] پنجشنبه ورن
[illegible] بودیم [illegible] زراعت و وقت ابریشم زنی چند رودخانه

هم گذشتیم از همه بزرگتر رودخانه اینن است که از شهر بیرون میگذرد و آب گل آلودی داشت
بشهر کام که رسیدیم دست چپ کوه پیدا شد و شهر هم در دامنه کوه افتاده است و بعضی کلیساهای
کوچک روی کوه ساخته اند که بسیار قشنگ است کوه هم سبزه و جنگل کمی دارد در سر شهر که
کالسکه نگاه میداشتند جمیع اهل شهر با سرباز و سواره و حاکم و صاحبمنصبان مستقبل آمده بودند شهر
چپ همین طور کوه و طرف راست [illegible] جلگه بود [illegible] و [illegible] کوهها و پشت
جب کم کم بلند شد و در اغلب کوهها [illegible] قلعه [illegible] عمارات [illegible] خوب [illegible]
طور رفته تا [illegible] بسیار بزرگ قشنگی [illegible]
[illegible] داشت [illegible] تا جنگل [illegible]
دریاچه بود و عمارت [illegible] ساخته [illegible]
دریاچه کنار [illegible]
و [illegible] مشق [illegible] قلعه [illegible]
دریاچه واقع است که از آب دریاچه [illegible] قلعه [illegible]
از طرف دولت همیشه اینجا [illegible] قلعه شلیک توپ کردند [illegible]
قلعه و رود رسیدیم شهر [illegible] میانه جلگه و کوه واقع است [illegible]
با استحکامات محکم دارد و توپ زیادی آنجاست [illegible]
رود عظیم اینن هم که از پهلوی قلعه میگذرد [illegible] شلیک زیاد کردند
قدری از قلعه بالاتر [illegible] رسیده آنجا ایستادیم حاکم شهر و حاکم نظامی قلعه و سرباز و سواره
و اهل شهر همه آنجا بودند بعد کالسکه ها از همان راهی که آمده بودیم برگشته از قلعه و شهر
گذشته افتادیم براه سالسبورغ و السبورغ و داخل دره تنگی شدیم که رودخانه عظیمی از در
میگذشت طرفین کوههای بلند و جنگل کم است رودخانه [illegible] همه جا کنار رودخانه
و دره و کوههای بلند رفتیم دره گاهی وسیع گاهی تنگ و کوهسار [illegible] رفته چند تن و سخت تر

(نمره ۱۷۰) و پر جنگل میشد و گاهی رودخانه اولی ناپدید و رودخانه دیگر پیدا میگشت که از دره دیگر
میآمد پلهای متعدد روی رودخانه ساخته اند و ایل دره آبادی کمتر بود هر چه پیش میرفتیم
زیادتر میشد درخت انگور بسیار کاشته بودند مسافت زیادی که ازین دره رفتیم بجائی رسیدیم
اسمش الاکه سرحد دولتین ایطالیا و آستریه است در استاسیون آنجا کالسکه ها ایستاده مأمورین
و مهمانداران اطریش بحضور آمدند رئیس مهمانداران شخصی معتبر و پیشخدمت باشی امپراطور است
منصب نظامی هم دارد اسمش کنت دوگرنویل Comte de Grenneville
و میو بارب مستشار در بار که فارسی را خوب حرف میزد قدری با آنها صحبت شد بعد مأمورین
ایطالیا که رئیس آنها کنت پیانلی بود آمده مرخص شدند نصف این استاسیون مال ایطالیا و نصف
دیگر مال استریه و سرباز هر دو دولت در اینجا ساخلو است خلاصه بعد از ده دقیقه راه افتاد
بسرعت رفتیم همه جا باز کوههای بلند و دره و رودخانهای عظیم بود و از دره هر چه بالاتر
میرفتیم کوهها بلندتر و جنگل قوی تر میشد توی درها همه درخت انگور با چفته بود و زیر چفتهها سایه
بسیار خوب داشت آبادی و دهات خوب قشنگ در دامنه کوهها بود دو قلعه محکم دولت
استریه در دهنه این دره ساخته است که قشون دشمن محال است بتوانند ازین دره عبور کند
توپ زیادی بالای قلعه و باستیانها گذاشته اند همیشه صاحبمنصبان معتبر و ساخلوی در این
دو قلعه هستند اسم قلعه فرانزانو است خلاصه اینجا معلوم شد که الی شهر سالسبورغ که منزل ماست
خیلی راه است که اگر متصل برویم فردا عصر باینجا میرسیم غروب باستاسیونی رسیدیم کالسکه یکساعت
سخت ایستاد شامی برای همراهان در اطاق حاضر کرده بودند منهم پائین آمده نظامی که ایستاده
بود دیدم رؤسا و صاحبمنصبانی را که آنجا بودند معرفی کردند میو کرستش معلم علم توپخانه را
که سابقاً معلم مدرسه دارالفنون طهران بود که محمد حسن خان میرپنجه سپهدار و محمد صادق خان قاجار
از شاگردهای خوب او هستند اینجا دیدم قدری ریشش سفید شده است بنیه اش بسیار خوب است
بعد آمدیم توی کالسکه حالا است و شام خوردیم همراهان بعد از شام آمدند راه افتادیم اگر چه تاریک بود

اما معلوم میشد که رودخانه زیاد است و از پلها میگذشتیم طرفین راه کوههای بلند پرجنگل و
دره تنگ و راه هم سربالا بود و در این بین رعد و برق شدیدی شد باران تندی آمد شام خورده
خوابیدم یکبار از خواب بیدار شده صدا و همهمه زیادی شنیدم معلوم شد که کالسکه بشهر السبوغ
رسیده و ایستاده است اهل شهر از زن و مرد و حکام و صاحبمنصبان همه حاضر شده بودند تماشای
غریبی بود بعد از خلوت شدن خوابیده صبح که بیدار شدیم باز قال و مقال زیاد بود کالسکه براه
افتاده بود باز خوابم برد دو ساعت برخواسته رخت پوشیدم در اینوقت در خاک المان دولت
باویر Baviere بودیم به صحرا نگاه کردم مثل بهشت بود کوههای بزرگ پرجنگل و
درختان سرو و کاج جنگلی زیاد زمینها همه سبز و چمن گلهای زیاد از هر رنگ و با اینکه وسط تابستان
بود صحرا و کوه مثل اول بهار بود رودخانهای زیاد که از شعبات دانوب است و بدانوب ملحق میشود
همه جا پر حاصل هنوز حاصل اینجا درو نشده هوایش سرد و ییلاق است تا رسیدیم بشهر روزنهیم
Rosenheim که از شهرهای باویر است و از اینجا تا پای تخت باویر که مونیک است
با شهر سالسبورغ که منزل ماست راه مساویست که تا هر یک ازین دو شهر یکساعت و نیم راه است
قدری کالسکه ایستاده رو به سالسبورغ روانه شدیم همه جا از جاهای باصفا و جنگلهای کاج
گذشته از دریاچه باصفای کوچکی هم عبور شد تا رسیدیم باستاسیون شهر تروستن جمعیت
زیادی بود با یکی از اهالی المان که فرانسه میدانست صحبت کردیم یکی از اهالی این شهر چوبی از
ارسا قه درخت ساخته صنعتی کرده بود بما داد که یادگار این شهر باشد قبول کردیم جمعیت
این شهر چهار پنج هزار است خلاصه وارد رودخانه سالز شدیم که سرحد دولت استریه و باویر
و متصل بشهر سالسبورغ است از پل گذشته وارد گار شدیم اهل شهر و سرباز نظام حاضر بودند
شهر خوب خوش هوائیست در کنار کوه جنگلی واقع است چهارده هزار نفر جمعیت دارد
ناپلیون سوم با امپراطور حالیه نمسه درین شهر ملاقات کرده بودند معدن نمک معروفی
دارد سوار کالسکه شده وارد عمارت شدیم عمارت خوبیست بسیار قدیم میدان کوچکی

(۱۹۶) در جلو دارد حوض سنگی با فواره بزرگی دارد از دهن دو اسب و آدم سنگی آب میریزد
کلیسا و مهمانخانه و ورمیدانست اغلب راهها امروز و دیروز از خاک تیرول نمسه بود کوههای
[illegible] ولیکن میگویند از میلان بسالسبورغ دویست و پنجاه فرسنگ بیشتر بود که
در بیست و سه ساعت طی شد این شهر و مملکت سابقا در دست کشیشها بوده و اینجا *
سلطنت میکردند و همین عمارت که منزل داریم از بناهای آنهاست کوهی پرجنگل و سبز
نزدیک شهر واقع شده که سر آن کوه عمارت و قلعه سختی همان کشیشها در ایام سلطنت خود برای
حفظ شهر ساخته اند دیوار محکمی در وسط کوه کشیده اند یعنی یک رگ سنگ بزرگیست که این
دیوار را روی آن سنگ ساخته مهمانخانهای خوب درین شهر است بخصوص یک مهمانخانه
[illegible] میگویند امروز در سرحدها و دور اطرافش قلعه دیده شد که توپ انداختند
[illegible] بعضی محبوسین پولوتیک را هم باین قلعه میفرستند روز سه شنبه سیوم
[illegible] باید رفت بشهر وین پای تخت استریا صبح برخاستیم در نزدیکی شهر جائیست
[illegible] که نیم ساعت راه است که در ایام سلطنت کشیشها ساخته شده است
[illegible] بزبان المان یعنی چشمه صاف سوار کالسکه اسبی شده راندیم شاهزادها و غیره
هم عقب [illegible] آمدند هوا قدری گرم بود از شهر گذشته خیابانی بود سایه داشت همه جا کالسکه
[illegible] رفت تا بباغ و عمارت رسیدیم درینجا و بعضی جاهای دیگر درخت چنار زیاد دیدم
چنار اینجا با ایران قدری تفاوت دارد یعنی رنگ ساقه و شاخهای چنار اینجا سیاه تر از
چنار ایرانست اما در برگ تفاوتی ندارد خلاصه وارد باغی شدیم گلکاری و چمن بود زن
و مرد سیاح و تماشاچی زیاد بود این باغ با بعضی عمارات دیگر و حوضهای قدیمی ساز دارد در دامنه
کوهی واقع است پرجنگل و سبز چمنهای خوب چشمهای آب صاف متعدد دارد از دامنه کوهها بیرون می آید
در سر هر چشمه یک جائی مثل حوض و آبشار و پاویون *Pavillon* یعنی کلاه فرنگی ساخته اند
که آب چشمه داخل آنجا شده بعد بنهرهای عریض میریزد آب سرد گوارائیست ماهی قزل آلای ایران

آنجا نیز یا در توی آب بود از کنار نهر پائین رفته گردش کنان بجاهای بسیار خوب رسیدیم که با
چشمها و حوضهای متعدد دیده شد و بعضی جاها را مثل حوضخانه مانند از سنگ بنا کرده بعضی جاها را مانند
جعبه ساخته سرش را بلند کرده بودند و شش هفت شیر که بزبان فرنگی روبینه Robinet
میگویند پیدا شد هر شیر را که میگردانند از یک فواره یا از زمین و سقف اطاق آب میجست
مثلا یک حوضخانه دیده شد که وسط آن حوض و فواره کوچکی و تاجی از برنج روی فواره بود شیر آن را
که باز می بازمیکردند آب زیر تاج پرشده تاج را کم کم بلند میکرد تا بقدری که سر تاج بسقف حوضخانه
میرسید باز کم کم پائین میآورد باختیار خود شخص است اگر بخواهد بیست ذرع هم تاج بالا رفته
پائین میآید تماشا و تازگی در آن بود که مردم تماشاچی بیخبر در خیابانهای ریگ ریخته و اطرا
دالانها مشغول تماشا و راه رفتن بودند غافل از اینکه تمام زمین خیابان توی ریگ همه
فواره و سوراخهای کوچک است که هیچ معلوم نیست یکبار شیر منبع فواره ها را باز میکردند
از اطراف زمین و خیابانها و بالا و پائین آب بلند شده مردم را تر کرده فرار میکردند خیلی
تماشا داشت انصافا خوب صنعتی کرده و از عهد قدیم الی حال هم خوب نگاهداشته اند هوای
اینجا سرد و ییلاق است دیگر یک شهری با انواع و اقسام چیزها از مقوی یا چوب ساخته
در آن طرف نهر روبروی چشمه گذاشته اند مردم شهر هر یک بکاری مشغول هستند یکی [illegible]
خروس بازی میدهد یکی سوار کالسکه است میرود یکی از زیر چشمه و درختی آب میخورد و همه وضعی باد
ساخته اند این دستگاه هم با زور آب چشمها بحرکت میآید چیچی و شیری با اسباب کوکی داده
که تا دست زده اند مردم این شهر بحرکت آمده کارهای عجیب و غریب میکنند بسیار تماشا
داشت دیگر نهری بود که طرفین نهر دو لاک پشت ساخته بودند و چنان دهن این دو لاک
پشت را محاذی یکدیگر قرار داده بودند که از دهن یکی آب به تندی و زور تمام در آمده
بدهن لاک پشت دیگر میریخت که هیچ معلوم نبود این آبست یا میلی است از بلور که بدهن
این دو لاک پشت گذاشته اند تا وقتی که دست زده از هم بریده و معلوم میشد که آب است

بازکه دست برمیداشتند مثل سیل بلور میشد خیلی چیز عجیبی بود دیگر در بغل نهرها برای نمونه و
تماشا و بازی کارخانه چینی سازی و حلاجی و چرخ چاقو تیزکنی وغیره ساخته بودند همه آدمهای
کوچک و چرخ و اسباب بازیچه اما بطوریکه هیچ باکارخانه و کار حقیقی فرق نداشت همه اینها را
از صد و بیست سال قبل از این محض نمودن صنعت ساخته اند خلاصه بسیار گردش کردیم و چون
باید در ساعت معین سوار کالسکه بخار شده برویم بوین زیاده از ان نتوانستیم تماشا کنیم مراجعت
بشهر کرده یک راست رفتیم بگار قدری در اطاق منتظر شده بعد رفتیم توی کالسکه بخار تا وین
با راه آهن هفت ساعت راه است صدر اعظم پیغام فرستاد که حاکم سالسبورغ میخواهد مرخص
شده برود در خواسته دم کالسکه آمده با حاکم تعارف کردم او رفت ما هم بعد راندیم این
راه کوه بزرگ ندارد اما طرفین را همه تپههای قشنگ سبز و خرم و جنگل پر سرو و کاج است
بعضی جاها که زراعت بود تازه چیده بودند زردی حاصل توی چمنهای سبز و جنگل عالمی داشت
اما طرف دست راست بمسافت زیادی بکوههای بزرگ میرسید و طرفین راه همه جا تپه
و درههای کوچک آبادی پر حاصل پر جنگل بسیار خوب داشت خیلی راه باصفائی بود هوا هم
معتدل گاهی ابر بود باد خنکی هم میآمد در استاسیونها کالسکه میایستاد همه جا مستقبلین و سر
باز نظام با موزیکان بودند در شهر لنز که کالسکه ایستاد دم استاسیون زن و مرد زیادی
جمع بودند پایین آمده قشون را دیده بعد رفتم توی اطاقی که برای من معین نموده و نهار حاضر
کرده بودند اینجا زنهای بسیار خوشگل داشت مملکت نمسه در حسن و مقبولی سرآمد هر مملکت است
خلاصه همراهان که نهار خوردند بکالسکه نشسته راندیم حالت صحرا همه جا همانطور بود که نوشته
شد بلکه بهتر شهر کوچکی رسیدیم که اسمش ملباش [illegible] است قدری از انجا
گذشتیم رودخانه عظیم دانوب سمت دست چپ دیده شد قدری از کنار رودخانه رفته بعد
دور شدیم بعد از شهر سن پولتن رسیدیم در روی کوهی که وسط شهر است عمارت و کلیسا
و مدرسه بسیار عالی دیده شد که مال کشیشهاست بسیار جای خوب خوش منظری باید باشد هرچه

نزدیک شهر وینه میشدیم شهرها و آبادیها بسیار خوب و عمارات ییلاقی عالی در دره‌ها و دامنهٔ
کوههای جنگلی و جاهای باصفا دیده میشد وضع خانها بسیار خوب بود در دو دهات خانهای خوبی در راه بود
نزدیک غروبی رسیدیم باستاسیون پاترنک آنجا کالسکه ایستاد اعلیحضرت امپراطور نمسه دم
در کالسکه ایستاده منتظر بودند با نواب ولیعهد و شاهزادگان که تا دو فرسنگی شهر باستقبال آمده
بودند پائین آمده دست دادم اسم امپراطور فرانسوا ژوزف Francois Joseph .
است که از خانواده هابسبورغ هستند و حال هم پدر امپراطور زنده است اسمش فرانسوا شارل
سنش شصت و پنج سال اشخاصی که همراه امپراطور بودند کنت دوبلکارد بارن شلختا مترجم فارسی
که بسیار خوب حرف میزد از صاحب منصبان بزرگ و کوچک وغیره هم بسیار بودند بعد از
تعارفات آمدیم بکالسکه نشستیم من بودم و امپراطور و صدر اعظم و میرزا ملکم خان و بارون شلختا
و کونت دوبسکی وزیر مختار نمسه مقیم طهران و کونت کرنوبل مهماندار را ندیدیم منزل ما در قصر
لاکسانبورغ است که ماری ترز ملکه سابق اطریش ساخته است بشهر دو فرسخ و نیم مسافت دارد
منزل امپراطور قصر شونبرون است که بشهر نزدیکتر است چون هوای شهر گرم بود از جهت
شهر منزل نکردیم خلاصه رسیدیم بقصر لاکسانبورغ چند خانواری مانند در اطراف قصر بود
خود قصر عمارتیست مربع دو طبقه میان عمارت حیاط و میدانی کوچک دارد و همه [illegible]
عمارت بهم راه دارد شاهزادگان و علاءالدوله و حسنعلی خان و وزیر فواید [illegible]
در عمارتی منزل دارند باغ بسیار بزرگی با خیابانهای خوب و دریاچه و [illegible]
همین عمارت ماست خلاصه با امپراطور وغیره وارد عمارت شدیم امپراطور [illegible]
خودشان را معرفی کردند اول ولیعهد دولت که سن چهارده ساله است همین یک پسر
هم دارند بسیار پسر مؤدب با تربیت شیرین خوبیست اسمش رودلف [illegible]
زادگان است و لوئی ویکتور ایضاً از شاهزادگان و کنت اندراسی صدر اعظم و [illegible]
وزرا از نظامی و قلمی بعد ما هم صدر اعظم و شاهزادگان وغیره را معرفی کردیم بعد [illegible]

شاهزادگان وغیره که پیش به وین آمده بودند همه را دیدم شب شام خورده خوابیدم

روز چهارشنبه چهارم امروز رفتم بعمارت شونبرون بباز دید امپراطور با راه آهن
مسافت راهست بعد از قدری نشستن وصحبت داشتن مراجعت بعمارت خودمان کردیم

روز پنجشنبه پنجم صبح برخواسته نهار خوردیم هوا بطوری گرم بود که بیرون رفتن
ممکن نبود حکیم پولاک که قدیما در طهران معلم علم طب وچند سال هم حکیم باشی مخصوص ما بود بدیدن
آمد بسیار از دیدن حکیم خوشحال شدم آدم خوبیست قدری پیر شده زن گرفته چندی بمصر رفته بود حالا
در وین است عصری سوار کالسکه شده در باغ عمارت گردش کردیم شهر بزرگی دیده شد مثل
رودخانه از باغ میگذرد پلهای خوب دارد دریاچه بود ماهی زیاد داشت قدری نان ریختند
ماهیهای خیلی بزرگ دیده شد گفتند دویست سال است این ماهیها درین دریاچه هستند
باغ وجنگلها خیلی وسیع است دریاچه بزرگی هم بود اطرافش درخت وچمن داشت میان دریا
چه جزیرهای خوب بود قاز وحشی در جزیره زیاد دیده شد لب دریاچه زن ومرد زیادی بتماشا
آمده بودند آنجا از کالسکه پیاده شده بقایق نشسته در دریاچه گردیدیم عمارت کهنه لب دریاچه
است که از قدیم ساخته اند قلعه محکم عجیبی دارد اسمش عمارت پهلوانان است پلها دارد که
سر آنها آدمهای مفرغی وخروس وغیره است درهای آهنی محکم دارد بعینها این عمارت وقلعه
بعمارت دیوها وجادوگرها واجنه شبیه است که در کتب افسانه خوانده شده است از چند
در داخل شده با طاقها ودالانهای عجیب رسیدیم هر اطاقی وراهروی باریک در آهنی
داشت یک جای تاریکی بود بسیار مهیب گرگ مرده را مثل زنده با پوست وپشم
روی سکوی گذاشته بودند شخص مهیبی را از مقوی ساخته نشانده ومثل محبوسین زنجیر کرده
بودند وزیر این اتفاق اسبابی مخفی بود که چون تکان میدادند دست وپای این محبوسین حرکت
میکرد اگر شخصی تنها وبی خبر در آن جای تاریک این حرکت محبوس را به بیند یقینا واهمه میکند
جای دیگر دیده شد مدور ومسقف که مجسمهای مرمر بزرگ اجداد این امپراطور وپادشاهان

مملکت استریه را ایستاده گذاشته بودند خوب حجاری کرده بودند بعد دیگر هرچه اطاق از کوچک
و بزرگ و بالا و پائین دیده شد همه بسیار مهیب و دلتنگ و خفه بود یعنی قصر پهلوانان همین
طور باید باشد اطاق دیگری که اسلحه پهلوانان است که همه از آهن است با آدمهای مقوائی پوشانده‌اند
و سایر سلاحهای قدیم را بسقف و دیوارها آویخته بودند اطاقهای تو در توی مهیب زیادی
داشت مثل طلسم زنگوله بود و دامه و شمامه جادو که در افسانه‌ها میگویند آنجا دیده میشد بعد
خلاصه بعد از گردش مراجعت بعمارت کردیم صدر اعظم وغیره که باکسپوزیسیون شهر رفته بودند
از گرمی و بدی هوای شهر صحبت میداشتند امروز منزل ولیعهد هم رفته قدری نشستیم صحبت شد
ولیعهد با وجود صغر سن بسیار با تربیت و دلچسب جوانیست در دولت از امپراطور خوب
یادگاریست . **روز جمعه ششم** امروز بعد از نهار بعضی از شاهزادگان نمسه
بدیدن ما آمدند که اسامی آنها از این قرار است پسر پادشاه سابق هانوور که حالا با پدرش در
مملکت نمسه اقامت دارند و مملکت آنها را دولت پروس ضبط کرده است اسمش ارنست
اوگوست یکی از شاهزاده‌های باویر اسمش ارنولف دیگر از شاهزاده‌های ساکس وایمار اسمش هرمان
دیگر از شاهزادگان ورتمبرغ اسمش ماکزمیلین بعد از نهار صدر اعظم دولت استریه کنت اندراسی
بحضور آمد خیلی صحبت کردیم بعد از ایلچی کبیر دولت انگلیس که اسمش بوکنان است و بعد ایلچی کبیر
دولت عثمانی قبولی پاشا بحضور آمد بعد از آن سوار کالسکه بخار شده راندیم برای قصر شونبرون
که شام را مهمان رسمی در سر میز امپراطور هستیم رسیدیم بگار آنجا از پله بالا رفته کالسکه اسبی حاضر
بود سوار شدیم شونبرون قصبه ایست و خانه‌های آن وصل بخانه‌های بیرون شهر وین است چندان
از شهر دور نیست قصبه شونبرون عدد نفوس و خانوارش کمتر از ورسایل و پوتسدام برلن است
جلو عمارت امپراطور میدانی بود کالسکه تا دم پله توی دالان عمارت رفت امپراطور پائین
پله منتظر ما بودند پیاده شده دست داده بالا رفته داخل اطاق شدیم شاهزاده‌های نمسه و
المان و برادر امپراطور وغیره بودند مدتی ایستادیم امپراطور عذرخواهی کردند که چون پسر دوم

پادشاه هولاند که اینجاست او را هم بشام وعده خواسته ا رسیده است از این جهت
سر میز رفتن دیر شد قدری که گذشت پسر پادشاه هولاند هم رسید اسمش الکساندر است رفتیم سر
سر میز همه بودند این تالار سفید کار نیست قدری هم گچ بری و مطلا کرده‌اند سقفش هم نقاشی
است که گویا روی گچ نقاشی کرده‌اند همه اطاقها و تالارها ساده است چندان اسباب تجمل
از پرده‌ها و اشکال وغیره ندارد بعضی پرده‌ها از سرگذشت ایام سلطنت خود این امپراطور و ماری
ترز وغیره دیده شد جلو این تالار باغ است گلکاری و چمن و خیابانهای خوب دارد همه
برگ درختان طرفین خیابان را با قیچی چیده مثل دیوار سبز ساخته‌اند آخر باغ تپه سبز بلندیست روی
تپه عمارت مختصری که ستون زیاد دارد ساخته‌اند که مشرف بباغ است پایین تپه توی باغ
حوض است فواره‌های بلند میجهد اما نه همیشه بلکه هر وقت بخواهند منبعها را باز میکنند شام خوردیم
موزیک میزد بسیار طول کشید بعد از شام رفتیم باطاق دیگر اشخاصی که سر شام بودند همه
ایستاده هر کس با کسی صحبتی میکرد پرنس هوهن لوه Hohenlohe هم که از اکابر در
خانه امپراطور و وزیر دربار و شخص اول و جوان خوبیست آنجا بود نشان صورت خودم را
که مکلل بالماس بود بولیعهد دادم بعد سواره شده رفتیم سر راه آهن بمنزل رفته خوابیدیم شب
باد و باران شدیدی آمد هوا را سرد و زمینها را تر کرد

روز شنبه هفتم

امروز باید برویم بشهر وین و تماشای اکسپوزیسیون صبح برخاستم هوا بواسطه باران دیشب
و ابر امروز که از تفضلات غیبی خداوند تعالی بود بسیار سرد و خوش بود والا با آن گرمای شدید
و گرد و خاک راه بشهر رفتن بسیار مشکل بود شکر خدا کرده رخت پوشیده سواره شده رفتیم
همه همراهان در رکاب بودند با راه آهن تا شهر از یکساعت کمتر است صحرا بسیار باصفا بود
هوای خوب چمن سبز گلکاری مختلف دیده شد خرگوش زیادی توی حاصلها بود نزدیک بشهر
رسیدیم چون شهر وین در گودی واقع است تا نزدیک شهر اثری از شهر پیدا نیست یکطرف
شهر تپه و کوههای سبز بیرون است شهر در پای آن تپه با در محل بسیار گودی واقع است همین

نمسه ۱۷۹

جهت هوایش در فصل تابستان گرم و بد است قلعه و حصار و خندق هم ندارد بواسطه
کوه‌ی وسط شهر از اطراف شهر که داخل میشوند کوچها همه سرازیر است رودخانه دانوب از
کنار شهر میگذرد یک شعبه از رودخانه را بدست ساخته داخل شهر کرده اند از رودسن پایین
بسیار کوچک است کشتی تجار بسیار کوچک در آن حرکت میکند آب این رودخانه هم خوردنی نیست
اهل شهر بیشتر آب خوردن نداشته و از خوردن آب دانوب که بکثافت از شهر میگذرد
اغلبی ناخوش میشده اند حالا امپراطور از مخارج خود اهل شهر از آب رودخانهای برفی کوهها
و چشمها نهر عظیمی کنده بشهر میاورد مخارج زیادی کرده هنوز هم تمام نشده گفتند یکسال دیگر
تمام میشود جمعیت شهر وین ششصد هزار نفر است خلاصه امپراطور با همه صاحب منصبان وغیره
دم کار حاضر بوده پیاده شده دست با امپراطور داده سوار کالسکه اسبی شده همه جا از توی
شهر و بولواردی که تازه ساخته اند و از پهلوی عمارت بلودر Belvedere که
عمارتی قدیمیست و حالا پرده‌های نقاشی آنجا گذاشته اند گذشتیم و از نزدیک ارسنال یعنی جائیکه
اسباب قورخانه میگذارند که دیوار بزرگ و بروج داشت عبور کرده و از پل شعبه رودخانه
دانوب گذشته وارد خیابان طولانی که طرفین آن اشجار قوی داشت شدیم که راست میرفت
بعمارت اکسپوزیسیون طرفین خیابان همه باغ وسیع و چمن است قهوه خانهای قشنگ از چوب
ساخته صندلی و چراغهای فانوس کار زیادی بود تا رسیدیم بنزدیک اکسپوزیسیون از اول شهر
تا آنجا همه جا جمعیت بود اما بواسطه شهرت ناخوشی و باد گرمی هوای شهر از معتبرین شهر همه
به ییلاقات رفته اند وارد پاویون که عمارت مخصوص امپراطور و در خارج اکسپوزیسیون است
شدیم میز نهار حاضر بود سر میز رفته نهار خوردیم بعد از نهار با امپراطور رفتیم با کسپوزیسیون محوطه
بزرگیست چهارسو مانند ساخته اند وسط بازار گنبد مدور بسیار بلند وسیع است خیلی بنای عالی
با تماشائیست پله و راه هم دارد که مردم برای تماشا بالای آن میروند همه این طاق مدور
و بازارها وغیره از آهن و شیشه و آئینه است از این گنبد بزرگ سایر بازار با منشعب میشود

(شنبه ۱۹) هرطرف اطراف این بازار هم مدوّر است دور راه آمد شد دارد و باقی بسته است و زیر
گنبد بزرگ حوض و فواره بسیار خوبی ساخته اند که آب میریخت جمعیت زیادی توی اکسپوزیسیون
بودند برای هر دولتی که اسباب و متاع خود را آورده مکانها و جاهای مخصوص داده اند مثلا
دولت فرانسه یک بازار طولانی و دو بازار دیگر در جنب آن دارد که متاع دولت خود را از
هر چیزی ساقهٔ فلان درخت جنگلی فلان ولایت فرانسه را فرستاده است با برگ خشک
آنها یا فلان حیوان و شکار یا مرغ در فلان محال و شهر فرانسه چه ترکیب است صورت آن بعینه
کشیده است از این جزئیات باید قیاس کرد به متاعهای کلی نفیس مثل پارچهای پشمی ابریشمی آینه بلور
اسباب حرب وغیره همه را با سلیقه تمام فرستاده اند سایر دول هم بهمین طور یعنی بعضی دول
مثل روس و انگلیس و المان و خود دولت اطریش جا و اسباب زیاد دارند دولت
عثمانی و مصر و یونان و ژاپون و چین وغیره هم بقدر کفایت از هر قسم متاع فرستاده اند بهمین
طور بازارها را همه همین طور گردش کردیم تا رسیدیم بجائیکه متاع دولت ایران گذاشته بودند با وجود
اینکه تا چند ماه قبل از این حکم شد که تجار وغیره اسباب جمع کرده بفرستند و بسیار دیر بود و
اکثر متاعها نرسیده بود باز هم اسباب و متاع نفیس خیلی دیده شد قدری اینجا ایستادیم
چون امپراطریس ناخوش و در ییلاق است امپراطور هم خواستند بروند ییلاق وداع کردند
در حقیقت ما دو باره همه بازارها را گشته گراندوک قسطنطین برادر امپراطور روس را در بازار
دیدیم بسیار شاهزاده خوبیست ایستاده با او تعارف و صحبت زیاد کردیم قدری بد حال و
رنگ زرد و پریده بود علت را پرسیدم گفت بعد از مراجعت از نیکولایف به پطربورغ
رفته آنجا از کشتی بکشتی دیگر میخواستم بروم زمین خورده پایم زیاد درد آمده است
خیلی صدمه خورده بود خلاصه بعد از اکسپوزیسیون بیرون رفته عماراتی که نمونه
عمارات ولایات ساخته اند تماشا کردیم یک عمارت خوب و مسجد عالی با مناره بلند از
مصر یک عمارت و قهوه خانه از دولت عثمانی و یک عمارت بسیار خوب از دولت

ایران ساخته بودند بچه‌ها دیگر عمارتی از سایر دول ندیدم رفتیم بعمارت ایران جدید
پله نجور دیکنفر بنا استاد اسمعیل نام و یکنفر نجار با آنکه سه ماه بود که مامور بساختن این عمارت شده
بودند بسیار خوب از عهده برآمده با این زودی همچو عمارتی ساخته اند خیلی جای تحسین بود نجار
و بنا حاضر بودند با زبان نمسه [illegible] خوب یاد گرفته است این بیشتر مایه تعجب ما
شد [illegible] نشستیم پیش اکسپوزیسیون در حضور ما بود بعد رفتیم بناهای دولت عثمانی و مصر را
تماشا کردیم [illegible] کالسکه شده از سایر محلات شهر و عمارات و بازارها گذشته در عمارت
[illegible] آنجا [illegible] بکالسکه سوار شده بمنزل آمدیم الحمد لله
تعالی بسیار خوش گذشت خرج این اکسپوزیسیون [illegible] دوست است هفت کرور خرج کرده
[illegible] دیگر که بر چیده میشود از قیمت مصالح و از منافع و از دین که پول داده داخل
میشوند سه کرور [illegible] دولت خواهد شد نصف خرج ضرر دولت است اما میگویند
از آمد و رفت اینها چیزهای دیگر هم مبالغی منفعت برعیت و دولت میرسد این امپراطور
متجاوز از بیست و سه سال است سلطنت میکنند فردیناند Ferdinand I
اول که عموی این پادشاه است امپراطور بود از سلطنت استعفا کرد حالا هم زنده است
هشتاد سال دارد و در شهر پراک که یکی از شهرهای بزرگ [illegible] زندگی میکند
سلطنت به برادر او که پدر امپراطور حالیه است میرسید [illegible] سلطنت را داده
پسرش و پدر هم هنوز زنده است زمستانها در وین [illegible] تابستان [illegible] که ییلاق آنجاست
میرود حالا هم آنجاست روز یکشنبه [illegible] امروز کاری نداشتیم عصری
با کالسکه در باغ و با قایق در دریاچه خیلی گردش کردیم [illegible] میرزا ملکم خان هم توی قایق [illegible]
آمدند غروبی بمنزل رفتیم صنیع الدوله و [illegible] رفته بودند شهری که یک فرسخی این شهر است [illegible]
جاآبهای گرم و سرد معدنی دارد که برای بعضی مرضها خیلی نافع است مخصوص برای [illegible]
و غیره در این فصل آنجا برای معالجه آنجا میروند روز دوشنبه نهم حجه [illegible]

طرزین ۱۹۲ امروز عصر امپراطور مارا دعوت بشکار کرده اند و بعد از شکار بقصر شونبرون برای شام خوردن
طرف عصر سوار کالسکه بخار شده رفتیم بعمارت و قصبه هلبرون از کالسکه بخار پیاده شده
بکالسکه اسبی سوار شدیم امپراطور رفته بودند بشکارگاه ما هم راندیم از دهات ییلاقی شهر وین
گذشتیم این چند ده که شمرده میشود ییلاق اهل شهر است بعد از شونبرون ده هتزن درف بعد
هیت زن بعد لنز که شکارگاه امپراطور است راه طولانی بود عمارت و مهمانخانه درین دهات
زیاد است راندیم تا از آبادیها گذشته بجای بیابانی رسیدیم طولانی طرفین جنگل سختی بود بعد رسیدیم
بجائی که دور جنگل را تخته کشیده بودند تخته کشیدن سخت سفید رنگ بلند تا در لای تخته چوب نتراشیده
هر تخته چوب طناب چهار چوبی داشت که بتخته تکیه داده بودند بسیار خوب چیزیست برای باد
خلاصه دور جنگلها را بقدر دو فرسنگ تخته کشیده راه حیوانات را بسته بودند رسیدیم دیدیم
امپراطور پیاده با شکارچیها ایستاده لباس شکاری پوشیده پری بکلاه زده اند و قره بقره
که از تخته شکل صندوق مربع ساخته و دور صندوق را با برگ درخت کاج پوشانده اند
بقدر دو پله هم از زمین ارتفاع داشت بقدر صد نشیمن باین طور ساخته اند در هر یک سه
چهار تفنگ گلوله زنی ته پر با گلوله زیادی گذاشته و در هر یک هم دو سه نفر از اعاظم
نشسته اند که تیر بیندازند خواستم از کالسکه پیاده شوم امپراطور مانع شدند ما با کالسکه و امپراطور
و دیگران پیاده رفتیم تا رسیدیم دم کله که از همه بالاتر و بیشتر بود که برای ما معین کرده بودند
پائین آمده رفتیم بالای تخته ایستادیم امپراطور بکله پائین تر رفتند ما هم تفنگهای امپراطور را
که در کله ما بود پر کرده مستعد شدیم میر شکار امپراطور که از اهل جکت و اسمش کونت ویربن است
مردیست هفتاد ساله و از پیری گوشش سنگین و چشمش که کور شده بود قدری صحبت از شکار
های ایران و امپراطور کردیم وضع شکار آنها از این قرار است اول گفتیم که تخته زیادی کشیده
بودند آن تخته همین طور آمده از مقابل ما کشیده شده تا پشت سر ما هم تخته بود از آنجا که
نشسته بودیم تا تخته روبرو سی قدم بود و دری از تخته بالاتر از جای من قرار داده بودند

برای دخول و خروج شکار دیگر هیچ راه آمد و رفت نبود بقدر چهل پنجاه نفر از جنگل شکار
ها را انداخته دسته دسته که هر دسته بقدر بیست الی سی شکار میشوند از در این بچیر داخل
میکنند یکدسته که داخل شد آنده از ده قدمی تفنگ چیها میکنند و بنای شلیک میگذارند
و متصل آنها را با گلوله میزنند اگر درین کمه نزدند در کمهٔ دیگر همین طور تا آخر که راه زیاد نیست
این حیوانات میدوند که مفری پیدا کنند و هیچ مفری ندارند همه کشته میشوند همین که
متنفسی از اینها نماند دسته دیگر را داخل بچیر میکنند این دسته را هم همین طور قتل میکنند
چند تیری هم من انداختم این شکارها از جنس مرال هستند و چندان وحشی نیستند دو سه دسته
که داخل شد کشته شدند خلاصه شکار خوبی شد و بسیار خوش گذشت بعد امپراطور آمدند باهم سوار
کالسکه شده از راهیکه آمده بودیم رفتیم لقصر بلبرون بعد از چند دقیقه با کالسکه قدری در باغ
بلبرون گردش کردیم خیابانهای خوب دارد درختهای بلند مجسمههای مرمر در خیابانها گذاشته
اند تپه در آخر باغ و عمارتی بالای آنست راه پیچ و خمی دارد از تپه که بالا رفتیم باغ وحشی دیده
شد مختصرا تماشا کردیم فیل کرگدن طوطیهای خوب حیوانات دیگر بودند این باغها و باغ وحش
عامه است همیشه مردم برای گردش در این باغ هستند خلاصه برگشتیم بعمارت رفتیم سر میز
شام شام خوبی خورده شد بعد از شام با کالسکه بخار رفتیم منزل امروز صبح کوردیپلوماتیک
وین حضور آمدند اسم چند نفری نوشته میشود نویکوف Nowikoff وزیر مختار
روسیه ویکونت دو ژونگ Vicomte de Jonghe وزیر مختار بلجیک مسیو
جی Mr Jay وزیر مختار اتازونی کنت دوروبیلان وزیر مختار ایطالیا روز
سه شنبه دهم امروز عکاسی آمد چند شیشه عکس ما را انداخت قدری در باغ گردش شد
شخصی تلمبه آورده و اسبابیکه ده ذرع زمین را در ده دقیقه سوراخ کرده آب در میآورد
و با تلمبه بیرون میریخت این اسباب از فولاد و آهن است هر طور زمین سخت باشد
سوراخ میکند و هر اسبابی هم پانزده تومان قیمت داشت گفتم چند دستگاه خریده بایران

(۱۸۴) بیاورند عصری سوار کالسکه بخار شده رفتیم بشهر همه شاهزادها و اکثری از متشخصین همراه
بودند غروبی بکارسته رسیده پیاده شدیم امپراطور بتماشاخانه رفته بودند ما هم رفتیم بتماشاخانه
که اوپرای بزرگ وین بلکه از همه جا بهتر است دم در تماشاخانه پیاده شدیم امپراطور
پای پله ایستاده بودند دست داده باتفاق بالا رفتیم امپراطور چند نفر از شاهزاده خانم
هارا ازین قرار معرفی کردند ارشیدوشس الیزابت Archiduchesse Elisabeth
که زن شارل فردینان است ماری رنیر Marie Rainer پرنسس دوژوانویل
Princesse de Joinville که زن پسر لوی فلیپ و دختر پادشاه برزیل است
پرنسس کبورغ که دختر لوی فلیپ و زن شاهزاده کبورغ است رفتیم در لژ وسط نشستیم
این شاهزاده خانمها در دست راست و چپ و صدر اعظم عقب با شاهزادهای استریه
و المان همه بودند انصافاً تماشاخانه بسیار عالی است امپراطور حالیه خیلی درین تماشاخانه
بنائی کرده اند تجربه است سقف بلند وسیع خوبی دارد با چراغهای گاز بسیار خوب از چهل
چراغ وغیره جمعیت زیادی بود پرده بالا رفت انقدر خوب بازی در آوردند و رقصیدند
و موزیک زدند که در هیچ جا دیده نشده بود لباس اهل تماشاخانه هم هر دقیقه طرح و رنگ
دیگر میشد همه پارچهای خوب خوش رنگ امشب باله بود و هر دفعه باله عوض میشد و رقص
تغییر میکرد اسباب جادوگری و دیو و اجنه و پری بطوری نشان دادند که عقل حیران میشد
دخترهای پری شب در جنگل بسیار سبز و خرم که ماه هم تازه میخواست غروب کند عکس ماه
برودخانه افتاده بود ماه و موج آب و جنگل همه مثل حالت طبیعی یک درخت قوی شکسته
مثل پل روی رودخانه افتاده بود پریها روی آن میرقصیدند اجنه آمده دیوها میرقصند باز پریها
میآمدند بعد یکبار این جنگل سبز و حالت بهار میرفت قطب شمال با کوههای یخ پیدا میشد و
برف میآمد قطعهای یخ را مثل کوه آب دریا می آورد و میبرد خرسهای سفید شمال روی یخها نهنگها
فکها یعنی فک دریائی آمده میکند شکستند روی یخ شاهزاده در زره همه ما که کرده میخواست همه د

یکبار دخترهای قطب شمال و پریهای اقلیم سرما با لباسهای سفید و موهای پر برف حاضر
شده از زمین آتش درآورده شاهزاده را گرم کرده باهم رقصیدند با لباسهای قشنگ و
آهنگ موزیک را در هر مقامی بطوری میزدند که آدم حیرت میکرد شاهزاده با وزیرش در خانه
جادوگرها گیر کرده بودند آنقدر اسباب جادوگری نشان دادند که نوشتن آن ممکن نیست در
آخر پرده زیر دریا را نشان دادند ماهیها انواع صدفها گلهای مرجان علفها و گلهای دریائی
جوشش آب ته دریا دخترهای دریائی هریک بچه طنازی زیر گلها و برگها خوابیده بودند یک
دفعه از میان صدفها و گلها یکدختر دریائی بیرون می آمد بسیار مقبول گاهی از آسمان ملکه پریها
پیش آمده میرقصید گاهی بزمین فرو میرفتند گاهی با بالون بهوا میرفتند گاهی بر پشت عفریت
بهوا صعود و نزول میکردند حقیقه عنوان نوشت با اینکه شام هم نخورده بودم نمیخواستم تمام شود
بالاخره تمام شد برخاسته آمدیم امپراطور تا دم کالسکه آمده رفت ما آمدیم براه آهن نشسته
بمنزل آمدیم شام خورده دیر خوابیدم   روز چهارشنبه یازدهم صبح گراندوک
قسطنطین برادر امپراطور روس آمد قدری صحبت شد [illegible] عصا در دست داشت
امروز عصری برای سان قشون باید برویم به هلبرون عصر سوار کالسکه بخار شده رسیدیم بگار
هلبرون سوار کالسکه اسبی شده راندیم از کوچها گذشته رسیدیم بصحرای چمنی که علف کمی داشت
و زرد شده بود امپراطور سواره با اجودانها خودشان ایستاده بودند ما هم سوار اسب شده
صدراعظم و حسام السلطنه و سرتیپهای ما هم سواره بودند اعتضاد السلطنه و نصرة الدوله
وغیرهم بودند پیاده دم اطاق کوچکی که برای ما ساخته و صندلی گذاشته بودند ایستاده
بودند ما و امپراطور و صاحب منصبان اطریش و ایرانی وغیره راندیم افواج و سواره و
توپخانه پشت سرهم در پنج خط طولانی بطور ستون ایستاده بودند جمیع این پنج خط را با امپراطور
سواره گشتیم قشون بسیار خوب خوش لباسی بودند بخصوص افواج سواره هونگری که مجارستان
میگویند سواره هوسار در اقون اسبهای سواره و توپخانه هم قوی و خوب بود اسبها از مجارستان

(اطریش ۱۸۶) از مجارستان می آورند اسپ آنجا خوب میشود لباس سرباز اطریش از قدیم الی حال ما هوت و پارچه سفید است از قراریکه میگفتند امپراطور میخواهد این رنگ سفید را مبتدل برنگ آبی کنند خلاصه بعد از گردش زیاد آمدیم دم همان اطاق چوبی ایستادیم افواج و توپخانه سواره آمده از حضور گذشتند تمام قشون پانزده هزار نفر میشدند تماشاچی زیادی هم بود چند نفر از معتبرین اعراب مملکت الجزیره که جزو فرانسه است با کپیولیسیون آمده اند همه سواره با همان لباسهای عربی سفید و عمامه آنجا بودند امپراطور رفته با آنها تعارفی کرده آمدند اسم این اعراب از این قرار است علی الشریف فرمان محمد حنفی عبدالدین معسکر حسن بن اقدبن احمد الجزایری محمد بن محمد الصیفی همه زبان فرانسه را خوب حرف میزدند غروب آفتاب که سان تمام شد مراجعت بمنزل کردیم امپراطور و همه صاحب منصبان معتبر روی کلاهشان پرهای سبز رنگ بود **روز پنجشنبه دوازدهم** امروز عصری باید برویم به هلبرون برای اینکه امپراطریس از ییلاق آمده در آنجا مهمانیست بعد از نهار برادر امپراطور که تازه از ییلاق آمده بود اسمش شارلوی [illegible] ملاقات شد دست داده تعارف کردیم شاهزاده بسیار خوش روی خوش صحبتی بود قریب پانزده روز است عروسی کرده یعنی که دو زن سابق گرفته و هر دو مرده اند تازه زنی از شاهزاده خانم های مملکت پرتغال گرفته است این شاهزاده خانم در مملکت باویر بود و تنها یافته است برادر امپراطور او را در همان مملکت باویر عروسی کرده است بعد از صحبت زیاد مراجعت کرده وقت غروب آفتاب با کالسکه بخار به هلبرون رفتیم رسیدیم به پله عمارت امپراطور آمده دست دادیم بالای پله امپراطریس ایستاده بود باو رسیده تعارف کرده دست داده رفتیم باطاق اول جمعی از شاهزاده خانمها و شاهزادهای اطریش و المان که تازه از ییلاقات آمده بودند مردها را امپراطور و زنها را امپراطریس معرفی کردند امپراطریس بسیار خوش رو و خوش ترکیب و مهربان و برازنده است مزاجا قدری علیل و از این جهة

اکثر اوقات خود را در فصول اربعه خارج از پای تخت میگذرانند سناً سی و شش سال دارد
خلاصه دست امپراطریس را گرفته وارد تالار بزرگ شدیم سفرای خارجه با زنهایشان و وزرا
و سرداران و بزرگان و اهل قلم مملکت اطریش با زنهایشان شاهزاده های منسه و المان برادر
های امپراطور همه بودند در تالار میزهای کوچک برای سوپه گذاشته بودند اعراب لجه هم
امشب همه اینجا بودند بعد از صحبت زیاد هر چند نفری دور میزی برای سوپه نشستند سر میز
ما امپراطریس صدر اعظم فتولی پاشا ایلچی کبیر عثمانی کنت اندراسی صدر اعظم اطریش و یک زن
محترمه مسنه دیگر هم بود خیلی نشسته صحبت زیادی با امپراطریس کردم بسیار افسوس میخورد
که چرا چند روز پیشتر نمانده و امشب برای وداع آمده است منهم از اظهار محبتهائی که
میکرد بسیار اظهار دوستی کردم بعد از تمام سوپه همه برخواسته امپراطور آمد منهم برخواستم
امپراطور هم با چند نفر دیگر در همین مجلس سر میز علیحده سوپه خورده بودند خلاصه رفتیم بمهتابی
کوچک طولانی جلو عمارت که رو بباغ بود برای تماشای آتشبازی صندلی زیادی گذاشته
بودند نشستیم امپراطریس دست راست ما و زن برادر امپراطور دست چپ نشستند سایر
شاهزاده خانمها و زنها هم در راست و چپ قرار گرفتند خود امپراطور ایستاده بود و
سایرین هم بعضی نشسته و بعضی ایستاده بودند توی باغ بقدر پانصد نفر موزیکانچی ایستاده
موزیکان میزدند جمعیت زیادی از تماشاچی بودند آب از فواره های حوضهای جنب عمارت
روبروی جلو عمارتیکه ما نشسته بودیم چراغان و آتشبازی بود هوا هم صاف و مهتاب
بسیار خوبی بود آتشبازی خوبی کردند نشان شیر و خورشید را با آتشبازی بسیار خوب ساخته
بودند بعد از آن آتشبازی دیگر شد قلعه از آتش پیدا شد در کنار دریا دریا را هم بعینه
از آتش ساخته و کشتیهای جنگی محاصره این قلعه را کرده بودند از قلعه و کشتی توپ میزدند و از
بام عمارت هلبرون هم روشنی الکتریسیته بروی تپه و حوضها انداخته بودند بسیار خوشگل
مثل آفتاب و مهتاب بعد از تمام آتشبازی برخواسته بازو ببازوی امپراطریس داده

(طریش ۱۵۸) امپراطور هم بازو ببازوی زن محترمه متشنه داده عقب سر ما می آمدند تا رسیدیم به پله عمارت امپراطریس و امپراطور را وداع کرده بمنزل رفتیم الحمد لله خوش گذشت

روز جمعه ۱۳ سیزدهم امروز باید رفت به سالزبورغ صبح زود برخواستم بعد از یکساعت امپراطور و شاهزاده های متشنه و وزرا و صاحبمنصبان حاضر شده بودند اوّل امپراطور با برادرهای ایشان و شاهزادها داخل اطاق شدند جلو رفته دست دادیم روی صندلی نشستیم خیلی صحبت شد و از اقامت چند روزه خودم در لاکسانبورغ بسیار اظهار رضامندی کردم کرنویل مهماندار وارد شده گفت وقت حرکت است برخاستم در اطاقی دیگر کنت اندراسی وزیر اعظم و سایر وزرا بودند تعارف کردم اما وداع آخرین را با شاهزادها و اندراسی وغیره نکرده خیال کردم که تا دم کالسکه بخار خواهند آمد با امپراطور بکالسکه نشسته رانده در کار پیاده شدیم شاهزادها و اندراسی عقب مانده نرسیدند بسیار افسوس خوردم که چرا با آنها وداع نکردم با امپراطور مجدداً وداع کرده رفتیم توی کالسکه امپراطور دم کالسکه تا آخر ایستاده بودند در حرکت ترن هم وداع کرده رفتیم هوا امروز در وین و صحرا بسیار گرم بود باز در شهر لنز کالسکها یکساعت ایستاد در همان استاسیونیکه وقت آمدن نهار حاضر کرده بودند امروز باز حاضر بود پائین رفته نهار خوردیم بعد از یکساعت سوار کالسکه شده راندیم در استاسیون لامباش کالسکها ایستاد پادشاه هانوور با زن و دختر و نوکرهای معتبرشان دم کالسکه ایستاده بودند رفتیم پائین با ایشان دست داده خیلی صحبت شد و بسیار اظهار مهربانی به پادشاه کردم زن پادشاه بسیار عاقله و سنش متوسط است دخترشان بسیار خوشگل و خوش اندام و مؤدب است منزل ییلاق پادشاه نزدیک این مکان است شنیده بودم از اینجا عبور میکنیم آمده بود اما از دیدن پادشاه بسیار افسوس خوردم این پادشاهی بود معتبر عیالات ... که امپراطور آلمان که خواستند کل ممالک آلمان را مملکتی واحد قرار دهند لازم دید که مملکت این پادشاه را هم از دستش بگیرند لهذا جنگ کرده بزدی قشون پادشاه

شکست داده و مملکت را جزء پروس کردند پادشاه هم با عیال و بعضی جواهرات نفیسه
خود فرار از آنجا که دولت استریه آمده الی حال در خاک امپراطور نمسه روز میگذرانند علاوه براین
بدبختی هر دو چشم پادشاه هم نابیناست زوجه اش دستش را گرفته راه میبرد پادشاه بسیار جوان
بلند بالای قوی بنیه ایست امّا حیف که چشمش نابیناست و از قراریکه گفتند در طفولیت یک
چشمش عاجز بوده بعد از آن با کیسه پول یا چیز دیگر بازی میکرده کیسه بچشمش خورده چشم سالم را هم معیوب
کرده است سنّش شصت و چهار سال است اسمش ژرژ پنجم است اسم زوجه اش لارن ماری
از شاهزاده خانمهای مملکت ساکس هم دخترش پرنسس فردریک Princesse Frederique
خلاصه با پادشاه وداع کرده رفتیم بکالسکه راندیم غروبی رسیدیم بشهر سالسبورغ در همان عمارتی
که وقت آمدن منزل بود منزل کردیم همان تشریفات بعینه با عمل آمد نبوللی پاشا وزیر مختار
عثمانی مقیم استریه مأموریت از دولت خود دارد که تا برندیزی همراه ما باشد

روز شنبه چهاردهم باید برویم به شهر انسپروک با راه آهن هشت ساعت
راه است صبح سوار کالسکه بخار شده راندیم از خاک باویه وارد رودخانه ان که رود عظیمی است
و ملحق برود دانوب میشود عبور شد تا رسیدیم بقلعه کوفستین که در سرحد استریه و باویه ساخته
شده است رودخانه که از زیر این قلعه میگذرد طرف دست چپش خاک باویه است و طرف
راست خاک تیرول که جزء مملکت استریه است قلعه سخت کوچکی است توی دره در روی
سنگ بسیار بزرگی واقع است توپ و ساخلو در قلعه بود شلیک کردند عراده یکی از توپها
عیب کرده بود یک ربع ساعت معطل شدیم تا بار آن کالسکه را بجای دیگر حمل کردند یک فوج
با موزیک و صاحبمنصب زیادی حاضر بودند حاکم سالسبورغ از اینجا مرخص شد رفت براه
افتادیم وقت آمدن از این راه شب بود چیزی ندیدم امروز که دیده میشود عجب جای است
دره بسیار وسیع رودخانه ان از وسط دره میگذرد اطراف همه کوههای بلند پر جنگل سرو کاج
همه کوهها و دامنه و بعضها همه حاصل دیمست دهات همه در دامنه کوه واقع است بسیار

(ایطالیا) باروح و صفا همین طور راندیم الی شهر انسپروک نزدیک شهر هوا ابر و باد و طوفان
شدیدی شد باران زیادی آمد هوا خوب شد سه ساعت بغروب مانده وارد شهر شدیم شهر نسبت
کوچک قریب ده هزار نفر جمعیت دارد ییلاق قشنگ خوبیست در میان دره واقع و دورش
کوههای بلند برف دار است باوجود باران تماشاچی زیادی بود موزیکانچی و افواج زیاد
از پیاده و سواره شلیک توپ کردند وارد عمارت دولتی شدیم اگرچه ساده اما عمارتیست
بسیار تمیز و قشنگ با میزها و صندلیهای خوب تالار بسیار بزرگ طولانیست اکثر اطاقها سفید است
با گچبریهای مطلا زینت داده و بعضی اطاقها را پارچهای ابریشمی نفیس چسبانیده اند پرده های اشکال
خانواده سلطنت امپراطور استریه از قدیم و جدید در اطاقها نصب است اشکال دیگر هم در سقف
اطاقها و غیره بود امروز کالسکه بخار نزدیک شهر از پلی که روی رودخانه بود گذشت این پل
وصل است به پلی که الی کنار شهر روی چمن و باتلاق ساخته اند بسیار پل طولانیست البته دو
هزار ذرع بیشتر طول دارد زحمت و خرج راه آهن از این بناهاست که در کمال استحکام باید بسازند

روز یکشنبه پانزدهم باید بشهر بولون ایطالیا برویم صبح در تالار بزرگ
قدری گشته پرده های اشکال را تماشا کردیم دیشب الی صبح باریده بود صبح خیلی هم بارید هوا هم
ابر بود اما کم باز میشد روبروی این عمارت تماشاخانه کوچکی بود گفتند حالا بسته است
زمستان باز میشود وقت حرکت شد آمدیم سوار کالسکه شده راندیم برای راه آهن نظر آقا
مرخص شده بپاریس رفت بکالسکه بخار نشسته راندیم چون راه سربالا بود کالسکه خیلی آرام میرفت
ساعتی دو فرسنگ و نیم طی میکرد کوههای بلند درهای خوب چشمههای خوب با صفا رودخانه
ها آبشارها دهات خانهای تلکنک قشنگ گلهای رنگ رنگ چمن سبزه در طرفین راه
بسیار بود هوا هم ابر باریدن باران مثل بهشت چون در آمدن از این راه از بعد از استاسیون
فرانزان سفست که از قلاع محکمه استریه است الی شهر انسپروک شب بود و ندیده بودم
این است که حالا بتفصیل مینویسیم خلاصه همه جا سربالا میرفتیم و کالسکه از ده سوراخ کوه گذشت

اما چندان طولانی نبود تا رسیدیم باصل قله و بلندی که اسمش برنر است که چهار هزار و سیصد و هفتاد و سه پا از سطح
دریا بلندتر است بسیار ییلاق و جای بسیار خوبیست کوههای بلند پربرف در اطراف این مکان است
و از انسپروک الی اینجا همه جا جنگل انبوه است که اکثر درخت کاج است کالسکها ایستاد آنچه آبی که از این
قله بطرف انسپروک و شمال میریزد داخل رودخانهٔ دانوب شده بدریای سیاه میریزد و آنچه بطرف
جنوب و سمت ایطالیا میریزد داخل رودخانهای پو و ادیژ شده بدریای دریاتیک میرود خلاصه رانده
چند فرسنگی که رفتیم بجائی رسیدیم که اسمش شلبرغ است کالسکها ایستاد از اینجا دیگر راه آهن
سرازیر میشود دیدم صدر اعظم و دیگران همه از کالسکها پیاده شده رو به پائین میروند پرسیدم
گفتند کالسکه بخار که از این کوه سرازیر میشود تماشا دارد منهم پیاده شده رفتیم سرپائین راه
زیادی رفته تا رسیدیم بده کوسنساس از توی ده پیاده میرفتیم هیچکس در ده نبود عماد الدوله
و اعتضاد السلطنه را دیدم تنها راه میروند پرسیدم چه میکنید گفتند رفته بودیم بتماشای
کلیسای ده چون روز یکشنبه است همه اهل ده در کلیسا بودند و کشیش روی منبر وعظ میکرد
چون چشمش بما افتاد از کمال تعجب روی منبر خشک شد و متحیر بود که اینها کیستند که با این کلاه ها
و ترکیب وارد کلیسای این دهی که در یکی از کوههای فرنگستان است شده اند پیاده
بسیار رفتیم و آمدن کالسکه بخار را هم ندیدم کالسکها پیش از ما پائین آمده ایستاده بودند و اینها
که طالب تماشا بودند همه مایوس و خسته شدند رفتیم توی کالسکه راندند هرچه میرفتیم کوهها
کوچکتر و کم جنگلتر و هوا گرمتر و کوههای سنگی سخت دیده میشد راندیم تا بفران زانسفت
رسیدیم آنجا پیاده شده نهار خوردیم یکساعت طول کشید در همه این استاسیونها فوج سرباز
با موزیکان و صاحبمنصبان وغیره برای احترام حاضر بودند بعد از نهار راندیم تا به الا که حد
ایطالیا و اطریش است رسیدیم شب بود آنجا ایستادند کرتوبل مهماندار با همه مهمانداران
دیگر آمده مرخص شدند نهایت کمال التفات را بآنها کرده از نجابتهای امپراطور خیلی اظهار رضامندی
نمودم قستنیقر خان مهندس هم از آنجا رفت بولایتش که باز بطهران بیاید خلاصه الی قلعهٔ

وروون را که درآمدن روز بود دیده بودم ازوه‌ون تا شهر بولون را ندیده بودم
اگرچه شب شد اما هوا صاف و مهتاب بسیار خوبی بود کوهها تمام شده بجلگه افتادیم
شام را در کالسکه خوردم و بعد از شام نخوابیدم بخیال اینکه منزل بخوابم همه همراهان خوابیدند
من متصل به صحرا نگاه میکردم کالسکه بخار هم ساعتی ده فرسخ میرفت باز ملاحظه کردم که صحرا همه
حاصل زرت و شلتوک و درخت توت ابریشم بعضی تپها و کوههای کوچک هم دیده
شد آبادی طرفین راه بسیار بود عمارات در مهتاب سفیدی میزد با صفا بود از یک
سوراخ گذشتیم زیاد طولانی بود از دو رودخانه عظیم هم که پل خوبی داشت عبور شد چهار ساعت
از نصف شب گذشته که سفیده صبح زده بود وارد گاره بولون شدیم بسیار کسالت بیخوابی
داشتم حاکم شهر حاکم نظامی آنجا که اسمش مزاکاپو Mezzacapo است با سایر بزرگان
حاضر بودند اهل شهر هم همه خواب آلود و کسل بودند به آنها درست ملتفت ما نشدند نفقت
حالت آنها شده سوار کالسکه شدیم تلگرافی از پادشاه ایطالیا که در شکارگاه کوه الپ
بوده اند رسید بسیار اظهار خوشوقتی از ورود ما مجدداً انجاک خود کرده بودند خلاصه راه
زیادی طی کرده رسیدیم بمنزل مهمانخانه که نزبیان جان مشخص کرده بود رفتیم بالا اطاق من
مقابل معبر عام بود صدای کالسکه و عراده و قال و مقال و موزیکان بطوری بود که امکان نداشت
دقیقه شخص بخوابد بهرطور بود چهار پنج ساعت خوابیده باز خیلی غنیمت شمردم
در ورین و ایطالیا و غیره هندوانهای خوب هم میرسد زرت سبزی خوب هم زیاد است
دیگر میوه خوبی هم نمیرسد   امشب از دو رودخانه گذشتیم اول رودخانه ادیژ که از شهر
کوچک رویگو میگذرد و این همان رودخانه ایست که همه جا از درهای سرون طرش
بعد از سر ازیری شپلوگن همراه ما بوده است دوم رود پو است که از نزدیک شهر فرار
گذشته داخل دریای دریاتیک میشود   **روز دوشنبه شانزدهم**   در شهر بولون
توقف شد نهار را در مهمانخانه خورده عصر با حکیم طولوزان و حاکم بولون که اسمش کنت بارونسون

Comte Bardessone است در کالسکه نشسته رفتیم بگردش رسیدیم به برج
که ششصد سال قبل ازین ساخته اند اما قطور نیست مثل میل مربع است ازمیانش هم پله دارد میتوان
بالا رفت اما بسیار خطرناک است درمیان آن احتمال دارد نفس آدم بگیرد صد و سی ذرع ارتفاع
دارد و قدری هم کج است برج دیگر هم که عمداً بنا صنعت کرده کج ساخته است نزدیک همین
برج است آنهم ارتفاع زیاد داشته است اما ازبس کج ساخته بود مردم واهمه خرابی آنرا
داشته عمداً خراب کرده اند حالا نصفش مانده است بعد از بعضی کوچها و محلات و از پهلوی
عمارت صرافخانه که تازه ساخته اند گذشتیم بسیار خوب ساخته اند کوچهای شهر همه سنگ فرش
و تمیز است با آبادی اطراف شهر صد هزار نفر جمعیت دارد کالسکه و عراده زیاد دارد میوه
جات بسیار خوب بخصوص هلو هندوانه خوبی دارد از شهر بیرون رفته همه جا از کناره شهر که
دیوار آجری از قدیم دور آن ساخته اند و دروازه چند با خندق کم عمقی دارد و از پهلوی قور
خانه که تازه ساخته اند گذشته رفتیم سربالا طرف جنوب شهر چند تپه است که بالای آنها مردم
عمارات خوب ساخته اند عمارتی بود بالای تپه که در قدیم معبد بوده و هر وقت پاپ بزرگ
باین شهر میآمده آنجا منزل میکرده است حالا پادشاه ایطالیا ضبط کرده و مال مخصوص
شاه است چون این شهر پانزده سال قبل ازین در دست پاپ و حکومت آن با کشیشها بود
حالا بالمره مال دولت است رسیدیم بدر عمارت میانش رفته قدری گشتیم بنای بسیار
قدیم است بعد بیرون آمده دور عمارت که چشم انداز بسیار خوبی بشهر و صحرا داشت خیلی باصفا
بود قدری راه رفته دیدم تا چشم کار میکند صحرا است آباد و جنگل و باغ و عمارات قشنگ است
که از توی سبزها سفیدی میزند تپه بود از این تپه مرتفع تر روی آن عمارت ییلاقی یکی از
خوانین معتبر ایطالیا که اسمش وسپینی [illegible] است ساخته است [illegible]
پایین آمده از دروازه دیگر وارد شهر شدیم از پهلوی عمارت کهنه عالی گذشتیم که کتابخانه این
شهر است و از قراریکه گفتند کتاب زیادی از خطی کهنه وغیره دارد و از عمارت حاکم نشین

کذشتیم دور عمارت از قدیم دیوار سختی مثل قلعه کشیده اند عمارات بزرگ قدیمی است
اغلب بناهای این شهر کهنه و قدیم است اکثر عمارات را از سنگ ساخته اند اسم این مهمانخانه
که منزل ماست هوتل برون Hotel brune است وارد منزل شدیم شب بتماشا
خانه رفتیم تماشاخانه بزرگ پنج مرتبه خوبیست چون ما اسب بازی خواسته بودیم زمین تماشا
خانه را سیرک ساخته یعنی گرد کرده دورش را چوب گذاشته خاک ریخته بودند مثل پاریس اسب
بازی کردند چهل چراغ و دیوارکوبهای خوب همه با گاز روشن بود تماشاخانه سفید است
چوبهای مطلا در سقف وغیره اشکال هم دارد جمعیت زیادی بود دو زن اسب بازی میکردند
یکی بد بازی میکرد متصل از اسب میافتاد اما دیگری که ننکی و بنائی بود خوب بازی کرد الوات
هم بازی درآوردند چون شام نخورده بودم زود برخاسته بمنزل رفته شام خورده خوابیدم
شهر با چراغ گاز روشن است دختر خوش لباس خوشگلی در تماشاخانه تازیانه در دست گرفته
اسب را تعلیم میداد که میدوید میایستاد بلند میشد اسبها هم اطاعت تازیانه را میکردند
هم مطیع حسن و قشنگی دختر بودند **روز سه شنبه هفدهم** باید برویم به برندیزی
که آخر بندر ایطالیاست و کشتیهای دولت عثمانی حاضر شده اند برای بردن ما باسلامبول
صبح زود برخاسته نهار خوردیم همراهان از شوقی که برفتن ایران دارند همه رفتند
براه آهن ما حرکت ۳ ساعت بغروب مانده است. هم بعد از نهار قدری در مهمانخانه
مانده بجهنه کرده اند ... روز سوار کالسکه شده رفتیم بتماشای کتابخانه جمعی از بزرگان و صاحبمنصبان
ایطالیا آنجا بودند الان تولانیست بعضی نوشتجات دیده شد بخط قبطی که از دو هزار
سال پیش از این بر روی چوب که مثل کاغذ صاف و نازک کرده نوشته اند دیگر یکی از فراعنه
مصر سردار بزرگی را برای خریدن اسب مأمور جائی کرده بود سه هزار سال قبل از این تفصیل سفر
خود را باز بر روی چوب کاغذی نوشته است بخط قبطی و عبری میگفتند که خوانده اند اما
ترجمه اش حاضر نبود اغلب چوب و خطش ریخته بود خط را هم برسم ایران و عثمانی از راست

بچپ نوشته اند بعضی اسباب موزه هم بود از حجاری مصر وغیره بعضی اشیا که از همین شهر
بلون در قبرستانها پیدا کرده اند آنجا گذاشته بودند در قدیم رسم بوده است هر کس که میمرده خوراک
چند روزه او را با بعضی اسباب با او دفن میکرده اند آن اسبابها را که از دو هزار سال پیش بود
پیدا کرده حتی پوستهای تخم مرغی که گذاشته بودند مرده بجوز د جمع کرده آنجا گذاشته بودند استخوان
چند مرده را هم بانطور بخاک چسبیده درآورده بپا داشته بودند دست یکی از مردها پول سیاه
آن ایام بود که همان طور دستش دیدم مانده بود پول را بدستش میداده اند که وقتی که از پل صراط
میگذرد به مستحفظ پل بدهد که بگذارد بسلامت عبور کند یکی از مردها که زن بوده است دیدم
گردن بندی گردنش بود حلقه انگشتری هم در استخوان دستش مانده بود خلاصه کتابخانه و موزه
بسیار مفصلی است این کتاب خانه که عمارت بسیار قدیمی است درآنوقت محل درس بوده است
علمای زیاد آنجا بوده و از اطراف آمده در همین مدرسه درس حکمت وغیره میخوانده اند
بعد از گردش سوار شده رفتیم براه آهن چون وقت نرسیده بود در اطاق کار ربع ساعت
معطل شدیم حاکم شهر سرداران نظامی وغیره بودند تا وقت رسید رفتیم بواگون ترن عوض
شده است این ترن مال کمپانی ایطالیائی راه به ندیری است واگونها هم دیگر راه مد اند
در واگون پشت سر ما قهوه چی وغیره بودند که هر وقت غلیانی چیزی میخواستیم دست دراز
کرده میگرفتند رانده ایم دست راست تا نیم فرسنگ سه هفت همه جا تپه و پشت تپه با کوه
بلند هم بود و دست چپ صحرای سبز آباد و درخت و حاصل از پشت کوهها میرود تا به
فلورانس که یکی از شهرهای معتبر ایطالیاست در سمی فی نه شهر کوچکی است دریای دریاتیک دیده شد
بسیار قشنگ اما قدریکه رفتیم بعضی تپهها حاجب مانع از دیدن دریا و کوههای دست راست بود
هم نزدیکتر شد آبادی و عمارات و دهات و قصبات خوب روی کوهها و صحرا بود از بزار و
وفانو گذشتیم در اینجا با چند دقیقه کالسکه ایستاد مردم زیاد از حد طالب دیدن ما بودند
بطوریکه بزیر عراده راه آهن سر بخت ... زنهای بسیار خوشگل و پسران نیکو شمایل که غلغشتان

عثمانی میانه ایرانی و فرنگی بود دیده شد بعد رسیدیم به شهر انکون که بندر معتبریست امّا
شب بود چیزی دیده نشد جمعیت زیادی سر راه کالسکه آمده بود ناموزیکان هم میزدند
حاکم قلمی و نظامی و اعیان شهر به حضور آمدند و زیر تجارت و زراعت را مخصوصًا پادشاه ایطالیا
مأمور کرده بودند که تهنیت ورود بگوید اسمش بارون فینال *Baron Final*
است بعد که گذشتیم شام خورده خوابیدم روز چهارشنبه سیزدهم شهر
صبح برخواستم بسیار سرد بود از شهر فوکژ با خواب بودم گذشته بودیم رسیدیم به بارلتا و باری
و مونوپولی هر جا چند دقیقه ایستاده تا رسیدیم بشهر برندیزی از بارلتا تا نزدیکی برندیزی
همه جا طرفین راه درخت زیتون بود و زیتونهای کهنه پانصد ساله دیده شد روغن زیتون
اغلب فرنگستان از اینجا ها میبرند زراعت پنبه هم بود برندیزی شهر قدیم کهنه ایست
از وقتی که راه آهن ساخته شده کم کم آباد میشود حالا بندر است پوست و نوشتجات انگلیس
هندوستان از این راه میرود و هم از هند با انگلیس از راه مصر و دریای احمر مردمان اینجا ها
بسیار فقیر هستند کالسکه ها ایستاد جمعیت زیادی بود اشرف پاشا که سابقا در طهران ایلچی
بود با کشتیهای عثمانی آمده است صدر اعظم او را با قبولی پاشا و سرکیس افندی ایلچی مقیم ایطالیا
لیا و سایرین که از اسلامبول آمده بودند به حضور آورد صحبت شد قبولی پاشا از اینجا مراجعت
بوین میکند بعد حاکم قلمی و نظامی و بزرگان ایطالیا که درین شهر اقامت دارند و قونسولهای
دولتهای خارجه مقیم اینجا به حضور آمدند بعد پیاده شده رفتیم بکشتی دو کشتی از اعلیحضرت سلطان آمده است
اسم یکی که سلطانیه و کشتی سواری خود سلطان است برای نشستن ما آورده اند کشتی سواری
باین قشنگی و زینت در فرنگستان ندیده بودم تالار وسیع و اطاقهای با اسباب بسیار
خوب دارد کشتی دیگر اسمش طلیعه است آنهم کشتی خوبیست در کشتی ما جا تنگ بود صدر اعظم
و نظام الملک و حکیم طولوزان مانده سایرین همه بکشتی طلیعه رفته اند بجهة آوردن بارها و جا
بجا شدن مردم یکساعت در لنگرگاه ماندیم دو ساعت بغروب مانده بطرف اسلامبول

(عثمانی ۲)

حرکت خواهیم کرد در فرنگستان الحمد لله تعالی بخیر و سلامت گذشت انشاء الله آخر سفر هم
بخیر و سعادت خواهد گذشت راه امروز از فوکشا باین طرف چندان آباد نبود اغلب صحرا بود
بوته کون و غیره داشت بنا بود نیمساعت دیگر حرکت شود بعلت باد دریا شب را در بندر
ماندیم **روز نوزدهم** صبح برخواستیم یکساعت از دسته گذشته حرکت شد شاه
زاده ها و سایرین که در کشتی طلیعه بودند بجز ابراهیم خان و میسوریشار و نریمان خان و برادر میرزا
مالکم خان و اسبهای ما همه باین کشتی آمده گفتند آن کشتی بسیار بد جائیست شکایت از کثافت
و جانورهای گزنده آنجا داشتند بعضی را هم ملخ گزیده بود و یکشب خواب نکرده بودند خلاصه شام
و نهار یکه آشپز سلطان طبخ میکند بسیار خوبست الحمد لله هوا صاف اما قدری باد بود
امواج دریا کشتی را حرکت میداد قدری خوابیده بعد که برخاستیم بآخر خاک ایطالیا رسیده
بودیم که ولایت اوترانت است یعنی سه ساعت بعد از حرکت از برندیزی بآنجا رسیدیم
چون نزدیک بساحل بود امواج کم بود نهار خوردیم نیمساعت بغروب مانده از مقابل
جزیره کرفو که دست چپ واقع است گذشتیم کوههای آنجا پیدا بود اما بقدر ده فرسنگ
بیشتر مسافت داشت این جزیره بزرگترین جزایر سبعه یونان است سابقا در دست انگلیسها
بود و خودشان ده سال است بدولت یونان واگذارده اند شب هوا بسیار صاف
ولی ابر و باد بود و ستاره ها میدرخشید ماه هم چون شب بیستم بود دیر طالع شد اما در طلوع از دریا
تماشائی داشت از پنجره کشتی تماشای دریا را میکردم آب دریا را که چرخ بخار میشکافت کف
کرده مثل رودخانه سفیدی میشد چیز بسیار عجیبی دیده شد متصل از میان آب و توی کفها مثل برق
آتش در میآمد مثل نعل اسب که بسنگ بخورد و سنگ چخماق که آتش بدهد یا چرخ الماس که آتش
الکتریسیته میدهد بهمان طورها متصل آتش در میآمد توی کفها بیشتر و سایر جاهای آب کمتر بود
روز بیستم صبح یکساعت از دسته گذشته از محاذی جزیره سفالونی که یکی از هفت
جزیره یونان و در دست چپ است گذشتیم دریا امروز آرام بود و هیچ باد نبود نهار خورده

شد و از جزیره زانت Zante هم که طرف دست چپ و یکی از هفت جزیرهٔ
یونان است و از محاذی ناوارن گذشتیم که در اینجا کشتیهای سه دولت روس و انگلیس و فرانسه
با کشتیهای دولت عثمانی و مصری جنگ کردند برای آزادی مملکت یونان و کشتیهای دولت
عثمانی و مصری بالمرّه تمام کرده آتش زدند و در آن زمان استعداد بحری عثمانی بالمرّه تمام شده
دولت یونان از دولت عثمانی جدا شده پادشاه علیحده پیدا کرد این جنگ چهل سال قبل از این
در عهد سلطنت سلطان محمود خان پدر همین سلطان اتفاق افتاد در ان اوقات کشتی
بخار شیوعی نداشت همه بادبانی بوده است خلاصه سواحل یونان کم آبادی است معلوم بود
که در کوهها آب بسیار کم است با دوربین دیدم اغلب خشک بود بعضی بوتها در کوهها بود
کوههای عقب مرتفع بودند خاک یونان افلاطون و ارسطو و بقراط و سقراط و اسکندر بزرگ
و حکما و شعرای قدیم اینجا را بنظر میآورد غروب آفتاب بدماغه ماتاپان رسیدیم در دامنه کوهها
آبادی دیده میشد پیدا بود که همه جزء آبادی ماتاپان است خانهها و عمارات سفید بود هر خانوار
یک برج بلندی برای خود ساخته اند بسیار محکم گویا اینجاها امنیت زیادی نداشته است
محض حفظ خانهای خود را محکم میسازند کوههای اینجا بسیار خشک و بی آب و هیچ سبزی
حتی یک بوته نداشت همه سنگی بود شب را داخل تنگهٔ مالیا شدیم از میانه مالیا و جزیره سریگو
که جزیره سریگو دست راست بود و مالیا دست چپ از اینجا رو بمشرق رفتیم که طرف یونان
و سمت جنوب آن شد الی حال باد هیچ نبود اما این تنگه که رسیدیم قدری باد آمد کشتی را تکان میداد
روز بیست و یکم صبح برخاستیم باد میآمد اما موافق بود و امواج دریا هم چندان
زیاد نبود نیم ساعت از دسته گذشته بکوک ساعت [illegible] به خلیج آتن رسیدیم که آتن پای
تخت مملکت یونان است از تنگه جزیرهٔ [illegible] گذشتیم که این جزیره دست راست و دماغه
آتن دست چپ بود اما شهر آتن پشت دماغه و دور بود دیده نمیشد این جزیره را بواسطهٔ
کتابیکه فنلون در احوالات اولیس نوشته که پادشاه این جزیره بوده و در جنگ تروا که

(عثمانی) و تلماک پسرش بتفحص او رفته بود بسیار مشهور و معروفست اما بسیار کوچک و وحشت

و بی آب و علف و درخت ست سواحل دماغه آن هم بسیار کوههای خشک دارد و دست چپ

از سواحل یونان آثار عمارت قدیمی با دوربین دیدم که روی سنگی کنار دریا ساخته بودند ستون

سنگی زیاد داشت مثل آثار تخت جمشید گویا هم مرمر بود اما بعضی خراب و افتاده بود این

آثار در قدیم معبد بوده است در یونان بخصوص نزدیک بشهر آتن از این آثار زیاد است

بعد از سه چهار ساعت از تنگه جزیره نگرپون Negrepont و جزیره اندروس Andros

گذشتیم نگرپون دست چپ بود جزیره بسیار بزرگیست و متعلق بیونان اندروس دست راست

جزیره کوچکیست یکساعت و نیم بغروب مانده از محاذی جزیره کوچک پزارا که خاک عثمانیست

گذشتیم پشت این جزیره جزیره کیواست جزیره بزرگیست که عثمانیها ساقز میگویند دست چپ

هم جزیره سکیروس است که خاک یونان است اما دور بود دیده نمیشد مسافت از بندر پیره

الی اسلامبول هفتصد و هشتاد میل و بحساب ایرانی دویست و شصت فرسنگ است

الحمد لله هوا صاف بود اما باد مخالف متصل بشدت میوزید کشتی هم خوب مقاومت با

امواج داشت و خوب راه میرفت اما از ساعتی سه فرسنگ یکفرسنگش کم مینمود که ساعتی

دو فرسنگ میرفت خوابیدم شش ساعت و نیم از شب گذشته یکدفعه کشتی ایستاد و باعث

وحشت شد پرسیدم گفتند عمداً نگاه داشته اند چون بغاز داردانل نزدیک است شب نمی

خواهند داخل شوند محض اطمینان که بدانند کشتی عیبی نکرده است گفتیم همینساعت هم برانند

رفتم خوابیدم بعد از همینساعت باز کشتی ایستاد ماه هم تازه طلوع کرده بود دریا بسیار

ملایم بود دو ساعت بعد کشتی رو ببغاز داردانل حرکت کرد روز شنبه ۲ ذیقعده

صبح که برخاستم دو ساعت از دسته گذشته بود از جزیره کوچکی موسوم به تنه دوس که طرف

دست راست واقع است گذشتیم از قلعه آنجا شلیک توپ کردند دست چپ محاذی

تنه دوس جزیره لمنوس واقعست جزیره بزرگیست بعد از نهار رسیدیم به بغاز داردانل

قلعه جات مستحکمه ساخته اند قلعه اول تپه نه و دست راست قلعه دوم طرف چپ
در خاک یوروپ سدالبحر طرف راست مقابل سدالبحر قم قلعه سی قلعه سوم سمت چپ خاک یوروپ
شاهین قلعه سی است که خرابه در روی تپه ایست از قدیم قلعه بوده حالا هم مستحفظ و توپ دارد بعد
قلعه سلطانیه است طرف دست راست در خاک آسیا و در دست چپ هم قلاع و بروج
و باستیان مقابل قلعه سلطانیه هست قلعه سلطانیه توپ زیادی دارد و دیوارها را با سنگ
ساخته اند سرباز مستحفظ داشت دورش هم آبادی و عمارات زیاد بود خانهای خوب
داشت کشتی زیادی از تجارتی و سیاح وغیره امروز دیده شد کشتیهای کمپانی نمسه بسیار تردد
میکردند و این قلاع و استحکامات از قدیم همیشه بوده و سلاطین عثمانی هم تعمیر کرده اند نه این است
قلعه تازه ساخته باشند دست چپ مقابل آبادی قلعه سلطانیه کنار دریا آبادی بود که اسمش
کلید البحر همه این آبادیها جز چناق قلعه است خلاصه یکساعت از دسته رفته بچناق قلعه رسیدیم
از همه قلاع شلیک توپ کردند یک کشتی جنگی بزرگی هم از دولت عثمانی لنگر انداخته بود
شلیک کرد خوب کشتی بود دسته دکل و سی عراده توپ داشت محمد رشدی پاشا مشهور به شروانی
زاده که صدراعظم حالیه دولت عثمانی است از جانب سلطان از اسلامبول بچناق قلعه
استقبال آمده بود کشتی او هم لنگر انداخته مقابل قلعه سلطانیه ایستاده چون از اینجا با اسلامبول ده
ساعت راه است اگر امروز میرفتیم شب وارد اسلامبول میشدیم امروز تا عصر اینجا هستیم انشاء
الله شبانه حرکت خواهد شد که صبح باسلامبول برسیم صدراعظم عثمانی و حاجی محسن خان وزیر مختار
ایران از ساحل بقایق نشسته آمدند بکشتی صدراعظم ما صدراعظم عثمانی را بحضور آورد شیروانی
زاده آدم بسیار باهوش بافهم خوش مشرب خوش صحبت زرنگی است مرد فربه قطور کوتاهی است
ریش سیاه مختصری دارد فارسی میداند بعد چند دقیقه صحبت رفته در ثانی الحال باز با صدراعظم
آمده اشخاصی که با او بودند از این قرار معرفی کرد امدی دیوان همایون کنعان بیک والی
جزایر بحر سفید لطیف پاشا رئیس نظامی قلاع خاقانیه بحر سفید ایوب پاشا دفتردار ولایت

این افندی قاضی چناق قلعه شریف رشدی افندی که عمامه داشت رئیس دیوان تمیز سنا (عثمانی)
بیک عمامه داشت میرالای توپخانه مصطفی بیک ایضاً مصطفی بیک اجودان صدارت که رتبه
قایم مقامی دارد سامی بیک امیرالای عساکر ضبطیه بحر سفید حافظ بیک میرالای دیگر رشدی
بیک یکساعت به غروب مانده لنگر را کشیده رو به اسلامبول رفتیم زنهای فرنگی بسیار
خوشگل توی قایقها سوار شده نزدیک کشتی ما آمده بودند قونسول دول خارجه در چناق قلعه زیاد است
و عمارات خوب ساخته اند صدراعظم با سوار قایق شده رفت بکناره بازدید صدراعظم عثمانی
کشتی تجارتی صدراعظم بسیار خوب کشتی است افتاد عقب ما کشتی طلیعه هم عقب آن راندیم از طرفین
بغاز قلعجات خوب و توپ زیاد بود از سه چهار قلعه و باستیانهای خاکی که بطرز فرنگستان ساخته
بودند گذشتیم آنچه بطرز جدید فرنگستان است ده پانزده سال قبل از این ساخته اند باقی دیگر که
دیوار و برج سنگی است از قدیم است طرفین بغاز تپه و پشت سر آنها کوه است همه پر از جنگل
و جنگل شهر کالی پولی و سنگرهای آنجا در آخر بغاز دار و اول است که از آنجا دریای ...
مارمارا میشود از اول این بغاز دار و اول الی آخرش که به مارمارا داخل میشود چهل میل یعنی ...
فرسنگ ایرانست از کالی پولی شب گذشتیم دیده نشد **روز بیست و سیوم**
صبح از خواب برخاستیم ساحل طرفین از دور پیدا بود کشتی هم آهسته میرفت چون به اسلامبول
نزدیک بود طوری میرفت که در ساعت معین یعنی پنج از دسته گذشته به بغاز برسد حیف
بود که کم کم بطرف دست چپ که سمت رومیلی و خاک یوروپ است نزدیک شد
بعضی عمارات و آبادیها دیده شد خانهای خوب ساخته اند بعضی کارخانجات دیده شد کشتند
تفنگ سازیست و کارخانه ... همه کنار دریا و ... درخت کاج و سرو درخت جنگلی در
عقب ... فرستاده ... تا توی دریا و کوهها همه سرسبز ... بود ...
گذشته اسلامبول پیدا شد ... تا وقت رسید بعد از آن کشتی سلطان ... بسته
کشتی سلطان ... که اسم والده سلطان است . صدراعظم به چناق قلعه ...

بودند که در بغاز سوار آن شویم صدراعظم در آن کشتی بود همراه ما میآمد سوار قایق شده
رفتیم بآن کشتی صدراعظم عثمانی بکشتی ما آمده دوباره همراه ما به کشتی پرتو پیاله آمد این کشتی از کشتی
سلطانیه کوچکتر اما بسیار تیز رو قشنگ است اطاقش را خاتم کرده اند اسباب خوب دارد
رفتیم بعد شش کشتی از تبعه ایران که در اسلامبول بادی هستند قریب سه هزار نفر در پنج کشتی بخار
بسیار بزرگ سوار شده باستقبال آمده بودند کشتیهای خود را نزدیک کشتی ما آوردند در بین
صدراعظم با پاشا هزادگان و غیره بقایق نشسته از آن کشتی باین کشتی میآمدند یکی از کشتیهائیکه تبعه
ایران در آن بودند دود کرده راندند که نزدیک کشتی ما بیایند قایق صدراعظم و سایرین
کم مانده بود بخورد باین کشتی و غرق شود خدا رحم کرده بیک طوری خلاص شده رسیده آمدند بالا
اغلب پیشخدمتها هم بالباس رسمی بودند سایر پیشخدمتها و غیره همه در کشتی اول ماندند خلاصه
راندیم دست راست جزایر زیاد است که کوه و درخت و بعضی هم چشمه آب دارد از قریهها
و بعضی متمولین عثمانی را گفتند اینجا ها عمارات میسازند که تابستانها بگردش بروند اما ما عمارتی
ندیدیم شاید توی دره ها و پشت تپه ها بوده است رسیدیم باول آبادی شهر اسلامبول
دست چپ خاک اروپ است دست راست خاک آسیا ما نزدیک بخاک اروپ
میراندیم کشتیهای بخار که ایلچیان خارجه نشسته باستقبال آمده بودند دیده شد اول آبادی بعضی
خانهاست بعد ابتدا میشود بدیوار کهنه سنگی که بروج دارد قلعه ایست از عهد قیاصره ساخته
شده است چون این نوع قلعجات حالا بکار نمیخورد تعمیر نمیکنند اما چون همه از سنگ
و مستحکم است هنوز اغلبی باقیست این قلعه محیط است شهر قدیم اسلامبول را که همه در روی تپه
و ماهور و دره واقع است آبادی شهر در طول بغاز است عرض چندانی ندارد و مجموعه آبادی
که اصل شهر و سور اسلامبول است در توی همین قلعه و بعد از قلعه الی اسکی سرای و الی عمارت
بشیکطاش و بالی چراغان سلطان است که مساجد معتبر مثل ایاصوفیا و جوامع دیگر و باب عالی
که وزرا و وکلای دولت در آنجا می نشینند و باب عسکریه و عمارت وزیر معادن و تجارت

و سر باز خانهای معتبره بیمار خانه بازار کاروانسرا و غیره همه در اینجا هاست از آن بعد هم
همه جا در کنار بغاز و سر تپها و کوهها آبادی و عمارتهای خوب و مساجد و غیره دارد الی بیو
کدره و طرابیه که ییلاق سفرای خارجه است اما تنکتنک شده است سمت دست راست هم
که طرف آسیا و اسکدار میکویند عمارات عالی و مساجد خوب هست بخصوص سرباز خانه سلیمیه
که بسیار خوب ساخته اند اینطرف هم مثل آنطرف همه تپه و دره و جنگل سرو و کاج و بلوط است
هر کس هم عمارت و باغی دارد که درختهای میوه و سبزی کاری و گلکاری بعمل آورده در نهایت
سلیقه درختها و باغچها را آب میدهند اما سایر درختهای جنگلی آب لازم ندارد دیمی است و نظر
یک این تپه با کفتند جنگلهای بسیار سخت انبوه دارد که نمیتوان میانش رفت اما این تپهها چون نزد
آبادیست اغلب درختهایش را بریده درختهای کاج و سرو و بعضی دیگر را برای زینت خانها
و تپه پاک نکاهداشته اند خلاصه بعد از دیوار و بروج قلعه جالی بود مشهور به یدی قله یعنی هفت قله
که مثل ارک این شهر است دیوارهای سنگی و چند برج بزرگ دارد اشتهار این مکان برای این است
که در قدیم سلاطین عثمانی با هر دولت که اعلام جنگ میکردند یا برودتی حاصل میشد فوراً
ایلچی آن دولت را که در اسلامبول بوده با تبعه و لحقه اسیر کرده در این یدی قله محبوس میکردند
بعضی اوقات میکشتند بعد از آن بجامع سلطان احمد و ایاصوفیا و غیره باسکی سرای یعنی عمارت
قدیم سلاطین عثمانی که بر روی تپه بلندی ساخته اند و دورش هم دیوار محکمی است رسیدیم حالا دیگر
سلاطین عثمانی اینجا نمی نشینند باب عالی و غیره هم از دور دیده شد سفارتخانه ایران هم که
عمارتیست عالی در همین جاهاست بعد بغلطه و بک اوغلی یعنی پرا که منزل مستأمنی سفرای خارجه
است و سایر فرنکیان هم اغلب در آن محله می نشینند بعد رسیدیم بعمارت طولمه باغچه که بشکطاش
هم میکویند که سلطان با حرم و والدهٔ سلطان و سایر خانوادهٔ سلطنت و شاهزادها در آن جا
می نشینند عمارت بسیار عالی خوبیست سلطان عبد المجید خان که برادر این سلطان بوده
ساخته است از اینجا گذشته بعمارت بالای چراغان رسیدیم بسیار عمارت خوبیست اصل بنای آن

از سلطان محمود خان پدر این سلطان است و این سلطان تازه تعمیر و تمام کرده اند بعد
رسیدیم به محاذی عمارت مشهور به بیگلربیگی که منزل ماست دست راست طرف اناطولی لب
بغاز واقع است و چون در محله بیگلربیگی ساخته شده بآن هم میخوانند عمارت بسیار عالی است
چون جریان آب بغاز از بحر قرا دنگیز به مارمارا است و بسیار تند مثل رودخانه در بعضی مواقع
جریان دارد از آن جمله در محاذی همین عمارت که منتهای جریان را دارد کشتی ما نتوانست نزدیک
عمارت لنگر بیندازد از عمارت گذشته هزار قدم بالاتر ایستاد بعد از چند دقیقه اعلیحضرت سلطان
که در عمارت بیگلربیگی بودند سوار قایق مخصوص که برای ما حاضر کرده بودند شده آمدند بکشتی
ما روی صندلی نشستیم صدراعظمین هم نشستند بعد از قدری صحبت برخواسته از کشتی پایین آمده با
سلطان سوار قایق شدیم صدراعظمین و حسین اولی پاشای سرعسکر در قایق ما بودند رسیدیم
باسکه عمارت رفتیم بیرون یک فوج سرباز موزیکانچی در حیاط و باغ عمارت موزیکان میزدند
سلطان ما را بردند بالا و اطاقها و منزل منزل ما را نشان داده تعارفات زیادی کرده مراجعت
بعمارت خودشان نمودند سن سلطان چهل و چهار سال است هم سن ما هستند امروز در آمدن به بغاز
از قلاع و کشتیهای جنگی دولت عثمانی شلیک توپ زیادی شد چهار کشتی بخار بزرگ جنگی
بعضی از آنهم زره پوش است در بغاز دیده شد که جلو عمارت سلطان دائما لنگر انداخته اند
خلاصه بعد از نیمساعت من سوار قایق شده با صدراعظم و معتمدالملک و علی بیک تشریفاتچی باشی
رفتیم بازدید سلطان بعمارت طولمه باغچه عمارت بسیار خوبیست اغلب پلها و دیوار و ستون
وغیره از مرمر است سلطان تا پای پله باستقبال آمده در نهایت گرمی دست داده رفتیم بالا
قدری نشستیم صحبت شد برخاسته منزل آمده راحت شدیم عمارت بیگلربیگی عمارت بسیار خوبست
پلها و هزاره دیوار پلها همه از مرمر است عمارت بطور فرنگی و ایرانی و عثمانی و باین جهت بسیار
خوش طرح است همه اسباب اطاق از پرده و صندلی و نیم تخت وغیره و آئینه و چهل چراغ و جار

خیلی عریض وطویل وسنگین اما طوری ساخته اند که یک بچه میتواند بآسانی ساعتی ده دفعه
بالا و پایین کند و بهراندازه و هر جا هم بخواهد واگذارد بدون جفت دریزه وامداد می ایستد و بدون
خطر میتواند سهرا از زیر بیرون کرد این نوع چرخ بار در لندن دیده بودیم بسیار خوب چیزیست
همه عمارات سلطان مجید پایش آئینه و همین طور است عرض بغاز از هزار ذرع تجاوز است
نظر هر کس از این طرف بطرف دیگر پوشیده باشد با چشم بدون امداد دوربین میتوان
تشخیص داد گلوله تفنگ خوب از این طرف بآنطرف را میرود عمق بغاز از ده ذرع و بیست
ذرع و بعضی جاها الی صد و ده ذرع است کشتی خیلی بسیار بزرگ در همه بغاز میتواند عبور کند
موقع و محل شهر اسلامبول در هیچ جای دنیا نیست مثلا میتوان از اینکه دنیا چهل چراغ و میز و صندلی
و اسباب یک عمارتی را خرید بدون اینکه گردی بر آن بنشیند یا حرکت کند آورد پای عمارت
هم بغاز بار کرد سنگ مرمر و غیره هرچه بخواهند برای عمارات از هر ولایتی در کمال آسانی میتوان
حمل این شهر کرد و همچنین مال التجاره همه دنیا با کمال سهولت میتواند با کشتی آمد و رفت کند
تالار بسیار وسیع با زینت خوبی در عمارت بیگلربیگی است اغلب سقفها از چوب و تخته است
اما بسیار خوب نقاشی کرده اند فرش اطاقها حصیر بسیار ممتاز است کنارهای باریکی از فرش
فرنگی بر روی حصیرها کشیده اند که از آن رو راه میروند زیر این تالار حوضخانه مرمر بسیار خوبی
دارد از بعضی اشکال آب میریزد توی حوض مرمر که یکپارچه است بسیار خوش هوا و برای
تابستان خیلی خوبست ستونهای مرمر خوب دارد همه مطلا زمین در همین عمارات منزل دارند
حمام بسیار خوبی از مرمر توی همین عمارت دارد خزانه‌های کوچک مرمر که هر خزانه شیری دارد
آب سرد و گرم میآید چون مدتی بود حمام نرفته بودیم بحمام رفته بعد از حمام رفتیم پایین باغ
عمارت را گردش کرده پیاده خیلی راه رفتیم باغ چون در دامنه کوه است مرتبه بمرتبه
ساخته اند هر مرتبه از دو طرف پله‌های مرمر دارد و دست اندازهای چوبی کوچک دور
مراتب باغ است روی دست اندازها تک تک چراغ گاز هم بود دیوار هر مرتبه را از

از درخت عشقه که بچنار می پیچد و همیشه سبز است کاشته اند بدیوار چسبیده مثل زمرد سبز
کرده است بسیار خوب و درختهای دیگر از امرود و هلو و آلوچه و سیب وغیره دارد باغچه بندیهای
خوب بطور فرنگی گل کاری بسیار خوب مجسمه و حجاریهای مرمر خوب شکل شیرهای یال دار افریقا
وغیره دور حوضها دیده شد بعضی مجسمه اسب و بیرون از برنز دیده شد پنج شش مرتبه همین طور
باغ و پله مرمر درست اند از وغیره دارد و بسیار باصفا چشم انداز خوب به بغاز و در این مرا
بالا هم عمارات و قصور عالیه دارد که جزء همین عمارت بیگلربیگی است همه را گشتیم اسبابهای
بسیار خوب دارد حوضخانه دارد حوض و فواره مرمر بسیار خوب داشت و دیوار دو طرف
اطاق را از مرمر حجاری کرده فرو برده اند بدیوار مثل کلدانهای بزرگ سه قطار حجاری کرده
اند بالای کلدانهای اول هر یک شیر آبی است شیر را باز کرده آب تمیز کم کم خوبی بکلدانهای اول
میریزد کلدانها لبریز شده همین طور میریزد تا بآخر که مثل حوض کوچکی است و سوراخ دارد که
آب آنجا مفقود میشود بسیار تمیز و خوب است و هوای اطاق را سرد میکند در این مراتب بالا
و باغات سلطان کبوترخانها و کبوتر زیادی دارد خیلی وسیع مستحفظین آنها حاضر بودند در
نهایت تمیزی نگاهداری میکنند گفتند سلطان اغلب اوقات بتماشای اینجا میآید دیگر
طوطیهای مختلف رنگرنگ سگ و طوله شکاری مرغ و خروس و انواع حیوانات دیگر هم
بود خیلی آنجا گشته بعد پایین آمده رفتیم بعمارت پایین اصل شهر اسلامبول محله بک اوغلی و غلطه
و محله قاسم پاشا یک بغاز دیگری هم هست سوای بغاز بزرگ که آخر آن منتهی بکوه و تپه میشود
عرض این بغاز خیلی کمتر از بغاز بزرگ است و دو جسر هم دارد که از غلطه باسلامبول عبور میشود

روز بیست و چهارم امروز نهار در منزل خوردیم بعد از نهار سفرای خارجه مقیم
اسلامبول و وکلای دولت عثمانی بحضور آمدند اول فرید پاشا از جانب والده سلطان
باحوالپرسی و تهنیت ورود ما آمده بود بعد وکلای دولت عثمانی و بعد از آنها سفرای خارجه
آمدند اول ایغناتیو ایلچی کبیر دولت روس آمد در اطاق کوچک صحبت شد جوان خوش رویی

خوش صحبتی است ریش را ابیض اشد سبیل دارد او رفت بیرون الیو ایلچی کبیر انگلیس آمد چانه را
میتراشد در گونه ریش دارد با او هم صحبت زیاد شد او که رفت بعد رفتیم در تالار همه سفرای دول
دیگر با اتباع صف کشیده ایستاده بودند ایلچی روس اول اتباع خود را که بقدر بیست نفر میشدند
معرفی کرد بعد ایلچی انگلیس اتباع خود را معرفی کرد بعد نزدیک ایلچیها رفته با هر یک صحبتی شد
اسامی وزرای مختار و وکلای عثمانی ازین قرار است وکلا و وزرای عثمانی محمد رشدی پاشا
شیروانی زاده صدر اعظم مدحت پاشا وزیر عدلیه رضا پاشا وزیر بحریه سابق حسین اولی
پاشا سرعسکر راشد پاشا وزیر خارجه احمد پاشا وزیر بحریه جودت پاشا وزیر علوم حمدی پاشا
وزیر مالیه کانی پاشا وزیر فواید محمود پاشا وزیر تجارت صادق پاشا ناظر رسومات کمال پاشا
ناظر اوقاف غالب بیک دفتردار سلطان وزرای مختار دول خارجه اینهایند ایلچی کبیر روس
الیو ایلچی کبیر انگلیس لیورد سارژ دفر فرانسه لودلف ایلچی اطریش او هم همان ایلچی المان کرد سرکت
ایلچی بلژیک کوو شارژ دفر ایتالیا بوکر ایلچی ینکی دنیا و سایرین تخمیناً ساعت بغروب مانده با قایق
رفتیم بکشتی پرتو پیاله نشسته برای گردش رفتیم بطرف بالای بغاز سمت بیوکدره از عمارت
بیلکربیکی تا منتهاالیه بغاز که بیوکدره باشد با کشتی بخار تخمیناً یکساعت راه است عمارات و یالیهای
خوبیکه در طرفین بغاز دیده شد ازین قرار است دست راست که سمت خاک آسیاست
عمارت کوک سو که از بناهای سلطان عبدالمجید خان است کلاه فرنگی دو مرتبه کوچکی است
پلهها و دیوارها همه از سنگ مرمر است مرمر را منبت کاری و حجاری بسیار مرغوبی کرده اند
اسباب زینت اطاقها هم همه از عهد سلطان مجید خان مرحوم است که طغرای اسم او
در اسبابها بود باغ و باغچه کوچکی هم دور این کلاه فرنگی است بسیار جای قشنگی است رودخانه
کوچکی از نزدیک این عمارت داخل بغاز میشود موسوم بکوک سو که بمعنی آب کبود است
این کلاه فرنگی هم بآن اسم موسوم شده است اغلب مرمرهائیکه در عمارات اسلامبول کار
میشود از معدن ایطالیا میآورند عمارت عادله سلطان خانم خواهر سلطان بسیار عمارت

و باغ خوبیست خانهٔ شریف عبد المطلب شریف سابق مکهٔ معظمه که حالا در اسلامبول
مجبوراً متوقف است خانهٔ مرحوم فؤاد پاشای وزیر خارجه خانهٔ رشید پاشا وزیر خارجه حالیه
خانهٔ رئوف بیک وغیره طرف خاک اروپا در دست چپ سفارتخانهای دولتهای [illegible]
که علی پاشا وغیره عمارات خوب دارند مثل سفیر روسیه بالای خدیو مصر که بسیار خوب ساخته
ولی خاصه سلطان [illegible] دختر مرحوم عبد المجید خان است در بالای [illegible] موسوم به امیرگان ساخته شده
است خانهٔ [illegible] پاشای صدر اعظم خلاصه رفتیم تا بیوکدره آب بغاز دره ساخته و
[illegible] دست چپ [illegible] است که [illegible] عمارت و کوه است و همین را بیوکدره
میگویند یعنی دره بزرگ برگشتیم و محاذی عمارت کوک سو کشتی ایستاد سوار قایق شده بعمارت
رفتیم [illegible] بسیار قشنگ جائی بود دوباره بکشتی برگشته آمدیم منزل

روز بیست و پنجم ۲۵

[illegible] پای چراغان مهمان سلطان هستیم رفتیم دم اسکله صدر اعظم عثمانی [illegible]
[illegible] وزیر بحریه [illegible] وزرای دول خارجه وغیره متفرقه بودند با همه احوالپرسی شد سلطان
[illegible] دم در ایستاده بود تعارف کرده رفتیم بالا اول باطاق خلوت رفته قدری با سلطان
نشستیم [illegible] بعد برخاسته رفتیم باطاق دیگر [illegible] میزی گذاشته بودند
نشستیم [illegible] ناهار خوردیم [illegible] صحبت کردیم پادشاه انگلیس را [illegible]
[illegible] احوالپرسی [illegible] و در آنجا [illegible] از سلطان کرده بودند همان تلگراف را
[illegible] به سلطان نشان دادم و سلام پادشاه انگلیس را رساندم بعد از ناهار رفتیم باطاق
دیگر نشسته قهوه خورده برخاسته رفتیم منزل عصری رفتیم در باغ [illegible] همین عمارت [illegible]
[illegible] رفتیم [illegible] کوهی که از همه بلندتر بود رفته شهر و بغاز و اطراف را تماشا
کردیم [illegible] آبادی و خانهای خوب قشنگ و خانه و باغ خوبی از خدیو مصر دیده شد
رفتیم [illegible] من سوار اسب [illegible] امین الدوله بود دم بالای کوه پیاده شدم هوا بسیار سرد بود حالت
کوه و گیاهها و هوا بسیار شبیه بود بکوهها و هوای [illegible] کلارستاق مازندران تک مقبره

باجای یکنفر متولی بالای تپه بود بسیار کوچک متولی هم بود میگفت اینجا پیری و درویشی
دفن است داخل شدیم قبر طولانی بود چشم انداز باصفائی داشت پشت تپه‌ها سمت مشرق صحرای
وسیعی است که میرود با ناطولی الی طهران بلکه الی چین وصل است کوهها پیدا بود اما آبادی چندان
دیده نمیشد سمت مغرب دریای مارمارا و پنج جزیره آباد و کشتیهائی که ایستاده بود و آمد و رفت
میکردند پیدا بود طرف شمال بیوکدره و بغاز خلاصه بسیار خوب جائی بود بعد از راه دیگر پائین
آمده بکوچه سنک فرشی رسیدیم اسب بزحمت راه میرفت قدری هم پیاده راه رفته تا بعمارت
رسیدیم

روز بیست و ششم

نهار را منزل خورده بعد رفتیم شهر اسلامبول
برای تماشای مسجد ایاصوفیا و سفارتخانه ایران قبل از رفتن یوسف عزالدین افندی پسر بزرگ
سلطان که شانزده ساله و شاهزاده خوبیست بدیدن ما آمد در اطاق نشستیم قدری صحبت شد
نشان اقدس با حمایل آن که از جمله نشانهای دولت ایرانست بسلطان زاده داده شد بعد از
دقیقه که رفت ما سوار قایق شده رفتیم بعمارت چراغان ببازدید یوسف عزالدین افندی از آنجا
برخاسته باز سوار قایق شده رفتیم باسکله شهر جمعیت زیادی از اهالی اسلامبول و تبعه ایران
و فرنکی در کشتیها و خشکی بودند بیکلربیکی شهر که اسمش اسمعیل پاشاست و شهرامینی میکویند با اجزای حکومة
و سواره نظام و غواص زیادی برای تنظیم مردم حاضر بودند سوار کالسکه روباز شده رفتیم کوچها
اگر چه پست و بلند است اما باز همه جا کالسکه میرود راندیم تا رسیدیم به مسجد ایاصوفیا پیاده
شده داخل مسجد شدیم خدام مسجد صف کشیده بودند احوال پرسی شد کمال پاشا وزیر اوقاف
هم حاضر شد مسجد بسیار عالی و قدیم است همه را از سنک ساخته اند حیاط مسجد بسیار بزرکیست
کنبد و طاق آن بسیار وسیع و بلند ارتفاع کنبد تا زمین تخمیناً باید هفتاد ذرع باشد بنای آن
از هزار و سیصد و ده سال قبل از این است اول بتکده بوده بعد کلیسای نصاری شده بعد از آنکه
سلطان محمد فاتح فتح اسلامبول را کرد الی حال مسجد است و بهمین جهة که از اول مسجد نبوده قبله
محراب کج است منبرهای متعدد دارد که در ایام رمضان وغیره در چند جا وعظ و نماز است

جائی در غلام گردش مرتبهٔ بالا برای سلطان ساخته‌اند که هر وقت میآیند آنجا نماز میکنند
که کسی ایشان را نمی‌بیند بعضی حجّاری و منبّت کاریهای خوب از سنگ در سر ستونهای مرتبهٔ بالا
کرده‌اند و در سقف هم بعضی خاتم سازیها از سنگ داده‌اند امّا بمرور ایام و امتداد زمان این
مسجد از آن جلوه افتاده است یکطرف مسجد هم اندکی شکسته و نشست کرده است مثل یک درخت
کهنی است که طراوت جوانی از او رفته باشد خلاصه نماز ظهر و عصر را در مسجد کرده بکتابخانه
مسجد رفتیم قریب دو هزار جلد کتاب بود همه کتابهای عربی از فقه و اصول و معانی بیان و تواریخ
و حکمت وغیره که هر کس بخواهد آمده همانجا نشسته میخواند بعد رفتیم مرتبه بالا یعنی وسط مسجد
که دور ستون خورده به مسجد نگاه میکنند که هر وقت جمعیت زیاد بشود آنجا هم می‌نشینند راه طولانی
بود امّا پله زیاد نداشت راه سنگ فرش عریضی است مثل دالان پیچ خورده بالا میرود قدری
آنجا گشته پائین آمدیم درین مرتبه معلوم میشود که مسجد یکطرفش شکسته است سوار کالسکه شده
رفتیم بسفارتخانه ایران که از بناهای خود صدر اعظم است رسیدیم بدر عمارت جمعیت زیادی
بود از ایرانی و عثمانی و فرنگی داخل عمارت شده بالا رفتیم پلهای مرمر داشت عمارتیست بسیار
عالی با اسباب از پرده و صندلی و نیم تخت و چهل چراغ وغیره قدری نشسته میوه و چای خورده
معاودت کردیم شام را در عمارت بشکطاش دعوت رسمی بود با لباس رسمی رفتیم همه شاه
زاده‌ها و نوکرهای بزرگ ما و جمیع سفرای خارجه و وکلای عثمانی بودند داخل عمارت شدیم
سلطان تا دم پله آمدند دست داده رفتیم بالا اول در اطاق خلوتی نشستیم صدر اعظم هم بود
بعد از چند دقیقه مکث گفتند شام حاضر است رفتیم در تالار همه سفرای خارجه صف کشیده ایستاده
بودند سلطان بمترجمی پاشا وزیر خارجه اوّل با ایلچی روس بعد با انگلیس و سایرین یکی یکی تعارف
کرده حرف زدند بعد از آن ما بمترجمی صدر اعظم همانطور با سفرا صحبت کردیم امّا من چندان
محتاج بترجمه بودم خودم فرانسه حرف زدم این صحبت با سفرا نیم ساعت طول کشید بعد رفتیم
پائین تالار بزرگ بسیار خوبی بود که میز شام گذاشته بودند من و سلطان در بالای میز بودیم

من طرف دست راست سلطان طرف دست چپ و خیلی پایین‌تر از ما طرف دست راست
اول ایلچی روس بعد انگلیس بعد از آن عزالدوله حسام السلطنه مدحت پاشا معتمدالملک وغیره الی آخر
بودند طرف دست چپ خیلی پایین‌تر از سلطان اول صدر اعظم ایران بعد صدر اعظم عثمانی
اعتضادالسلطنه نصرةالدوله سرعسکر پاشا وغیره الی آخر چهل چراغ بسیار بزرگ خوبی در وسط تالار
آویخته بودند که با گاز روشن بود چراغهای دیگر هم از جار و دیوارکوب همه با گاز روشن بود
این تالار با اسبابش از بناهای سلطان مجید خان مرحوم است دور تالار غلام گردش دارد
در آن بالا موزیکانچیها موزیکان میزدند اما در وقت زدن موزیک گوشها پر میشد بهیچکس
با کسی نمیتوانست حرف بزند شام خوبی صرف شد بعد از شام با من و سلطان و صدر اعظمین
سرعسکر پاشا ایلچی روس ایلچی انگلیس باطاق دیگر رفته نشستیم قهوه آوردند صحبت زیاد شد بعد بر
خواسته رفتیم منزل شب تاریک رفتن قایق و غیره احتیاط داشت

روز بیست و هفتم ۲۷

امروز نهار را منزل خوردیم بعد شارژدفر اسپانیول و خلفای ارامنه به حضور آمدند بعد از آن دو نفر
از بزرگان یهودی که لباس فرنگی داشتند آمدند عریضه مفصلی بزبان فرانسه خواندند بعد لباس
رسمی پوشیدم عبدالله که خوب عکس می‌اندازد و جنسش عیسوی و فرانسوی بوده اسمش را عبدالله
گذاشته است چند شیشه عکس ما را انداخت بعد سوار قایق شده رفتیم بکشتی جنگی عزیزیه بالا و پایین
آن را گشتیم این کشتی را در لندن ساخته‌اند بسیار کشتی خوبیست ملاحان و عساکری که در کشتی بودند
مشق کردند پس از آن پایین رفته سوار واپور پرتوپیاله شده رفتیم برای جزایر همه کشتیهای جنگی
شلیک توپ کردند رسیدیم بجزایر پنج جزیره است دوتا کوچک و سه تا بالنسبه بزرگ
درخت بلوط جنگلی زیاد و کوههای سبز دارد بعضی نوبتها و علفها خانهای قشنگ بعضی تجار فرنگی
وغیره ساخته‌اند یک مدرسه بحریه آنجا ساخته‌اند بسیار عالی که شاگردان بحری در آنجا درس
میخوانند یک کشتی جنگی هم مقابل مدرسه لنگر انداخته است که روی دریا هم با آن کشتی بعضی مشقها
می‌کنند در هر یک از جزایر آبادی و خانهای قشنگ هست آب شیرین و چشمه ندارد آبش از

از چاه است در همه این جزایر روی هم دو هزار خانه میشود در معاودت از ساحل آسیا
و اسکداری آمدیم بعضی دهات و آبادیها که در کنار دریا و بغل کوهها دیده شد از این قرار است
یقه جق کارتال مال تپه قرباغچه سی بعد کادی کوی است که وصل بشهر و از محلات اسکداری محسوب
میشود در یقه جق و کارتال انگور زیادی عمل میآورند انگورش هم خوبست غروبی رسیدیم بمنزل

روز بیست و هشتم صبح برخواسته رخت پوشیدم سلطان آمدند رفتیم پائین با هم سوار
اسب شده از در باغ بالای عمارت بیکلربیکی بکالسکه رو بازی نشستیم آفتاب از پیش رو و بسیار
تند و زننده بود راه بطرف باغ والده سلطان برای صرف نهار خیلی راه بود در آخر آبادی
و محله واقع است پیاده شده از پله های عمارت بالا رفتیم عمارت خوب ساده ایست اسباب
اطاق ممتاز دارد قدری نشسته رفتیم سر نهار بعد باز باطاق اول رفته نشستیم خیلی صحبت متفرقه شد بعد
برخواسته سوار کالسکه شده برگشته از در پائین عمارت بیکلربیکی آمدیم تا دم پله سلطان آمدند بالا
نشستیم صدر اعظم هم آمدند صحبت زیادی شد سلطان بسیار اظهار دوستی کرده برخواسته رفتند
بمراجعت شان ما هم تا دم پله مشایعت کردیم همه روزه چند کشتی بخار بزرگ از صبح تا شام
پی در پی مردم را حمل کرده بطرف بوغاز و سایر محلات شهر تردد میکنند این کشتیها اغلب
از کمپانی ولیکن بعضی هم مال دولت است و این حمل و نقل به محلات هر کشتی سالی ده هزار تومان مداخل دارد
مروتی کشتی حمل اشخاص که بنشیند سوار آزاد است یکطرف پرده کشیده زنها نشسته اند باقی دیگر
از مردان است و در آمد و رفت این کشتیها بخار برای مردمیکه در قایقها نشسته عبور و مرور
میکنند بسیار خطر دارد اگر قایقی هر دو یک کشتی بخار برسد زور چرخ کشتی که در پاروها تلاطم می آورد
قایق را غرق میکند چنانکه سه روز قبل از این چند نفر زن و مرد بهمین طریق غرق شده همه هلاک
شده بجز چند نفر قایقچی خلاص شده اند رسم و قاعده اینجا هم این است که هر کس غرق میشود ابداً
بروز نمیدهند و کسی نمیفهمد گویا برای این است که مردم وحشت از سواری قایق نکنند و کار قایقها
کساد نشود در سال خیلی اشخاص سنیها و هنگام طوفان بغاز غرق میشوند تا این اشخاص

روشن غرق شده بودند مردم دیده عرض کردند. شب سر شام نشسته بودیم صدای
شلیک توپ پیاپی آمد تعجب نموده از پنجره نگاه کردم دیدم اطراف بغاز شعله آتش زیاد دیده
معلوم شد که یانقین شده است برج و علامت بسیار بلندی در شهر است هر شب قراول
دارد هر وقت جائی آتش بگیرد قرار این است که بجهة اخبار مردم هفت تیر توپ میاندازند که
بامداد خاموش کردن آتش بروند صبح معلوم شد که سیصد خانه در محله قاسم پاشا آتش گرفته است
چون خانهای اسلامبول اغلب از چوب است بسا میشود که اخشاب آتش میگیرد خلاصه عصری سوار
قایق شده رفتیم بعمارت بالای چراغان کوچه میان عمارت و باغ بالای چراغان فاصله است از
روی کوچه پلی هم ساخته اند هر وقت که سلطان با حرم و غیره بخواهند بروند بباغ از روی آن پل میروند
با کالسکه از جاده باغ [illegible] رفتیم سر بالا باغی است جنگلی توی دره و تپه واقع است عمارت کوچک
خوب هم [illegible] هنوز ناتمام است عمله مشغول کار بودند و حوش سلطان در این باغ
است طاوس زیادی دیده شد چند قفس بود ببرهای خوب [illegible] پلنگ [illegible] بسیار [illegible]
بود که هیچ سری در هیچیک از باغهای وحش فرنگستان ندیده بودم [illegible]
تماشا [illegible] آمد یک ببر عجیب دیگر بود که تا بحال ندیده بودم خالهای سفید [illegible] در
پشت و پهلو [illegible] یعنی بدنش مثل سایر ببرها زرد و با همان خطوط سیاه بود [illegible] داشت
این خالهای سفید علاوه بر آنها بود خالهای سفید [illegible] بعضی مرغ و طوطیهای خوش
رنگ هم بودند از آنجا با کالسکه رفتیم بجای دیگر که قفس مرغ [illegible] خانه [illegible] که در
هر خانه [illegible] حوض آبی بود [illegible] انواع مرغ [illegible]
[illegible] قریب [illegible] بود [illegible]
[illegible] بعد [illegible]
[illegible] باغ عمارت سلطان [illegible]
[illegible]

دریای مرمره میاورند که آن دریا بهمین اسم موسوم است این مرمر دو عیب دارد یکی خطوط
سیاه رنگ بسیار دارد دیگر هر قدر بتراشند براق و صاف نمیشود در حقیقت یکنوع سنگی است اما
ستونهای یکپارچه و فرش زمین یکوصل بسیار بزرگ دارد حمام خوبی از مرمر توی عمارت است این
حمامها مثل حمامهای ایران در خارج و دور از عمارت و گود نیست بلکه داخل عمارت و سطحش با
اطاقها مساویست زود گرم میشود حوضهای مرمر کوچک و بزرگ دارد که شیرها را باز میکنند آب
گرم و سرد داخل حوضها میشود زیر حمام هم خالی است که آتش از خارج میکنند همینکه سنگهای فرش
حمام گرم شد و شیر آب گرم را باز کردند حمام گرم میشود منبع شیرها هم در پشت حمام است که آنجا آب را
گرم میکنند اگرچه وقت گذشته و تاریک بود اما همه اطاقها از منازل سلطان و نشیمن والده سلطان
و حرمخانه و باغ حرمخانه دیده شد بسیار عمارت عالی با اسبابیست از قراریکه گفتند پول زیادی هم رو
ایام خرج این عمارت شده است بنای اولش از سلطان محمود خان است اما آنرا خراب کرده
خود سلطان از نو ساخته اند سرکیس افندی معمار باشی سلطان که جوان خوبی است زبان فرانسه
هم حرف میزند همه عمارات را او ساخته است حاضر بود غروب آفتاب سوار قایق شده
رفتیم منزل شب حقه باز را آورده بودند در تالار بساط حقه بازی چیده بود بعد از شام رفتیم
روی صندلی نشستیم طلوزان هم همه بودند محقق چهار روز است که با عکسها و نوشته جات بطرف ایران
رفته است خلاصه حقه باز بد ترکیبی بود زبان فرانسه حرف میزد کارهای عجیبی کرد چند فقره
از آن که بسیار غرابت داشت از این قرار است ابتدا چوب باریکی سوراخی از بغلش
بیرون آورد دست برد از چوب یکمرغ قناری زنده در آورده رها کرد مرغ پریده آنطرف
نشست بعد انگشتر یاقوتی دست اعتضاد السلطنه بود گرفت گذاشت روی میز دو لیموی
ترش بزرگ هم آورده روی میز گذاشته گفت کدام را انتخاب میکنید یکی از آن دو لیمو انتخاب
شد آن لیموی دیگر را از میان برید که معلوم شود توی لیمو چیزی نبوده است بعد انگشتر را
برداشته توی دستش غیب کرد بعد رفت آن مرغ قناری را هم که بقدر گنجشکی بود آورد توی دستش

مالید تا مفقود شد بعد از آن لیموی انتخاب شده را با چاقو از میان برید قناری را از توی لیمو
درآورده انگشتر شاهزاده بسیار محکم با بافته نازک سرخی بپای قناری بسته بود دستمال صدراعظم را
گرفت داد صنیع الدوله با چاقو دستمال را برید لوله کرد گذاشت توی طپانچه انداخت بعد یک
بطری درست بی عیبی را آورده گذاشت روی میز دستمال دیگری گرفته او را هم صنیع الدوله برید
و سوزاندند دستمال را مالید به دستش غیب شد چهار عدد قاب سیگار که در جیب پیشخدمتها بود گرفته
گذاشت روی میز و گفت یکی را انتخاب کنند صدراعظم یکی را انتخاب کرد داد و به دست حسام
السلطنه تپانچه در دستش بود اول زد بعد بطری را شکست از میان بطری یک قناری زنده درآمد که دستمال
صدراعظم بپایش بسته بود به عینه همان دستمال بود که اسم صدراعظم را هم برای نشانه به دستمال
نوشته بودند بعد از توی قاب سیگار دست حسام السلطنه دستمال دیگری که بریده و سوخته بود
درست و بی عیب درآورد سه انگشتر از مردم گرفت داد دست یکی از پیشخدمتها گیلاسی آورد تخم
مرغی را با سفیده و زرده توی گیلاس شکست انگشترها را هم انداخت توی آن کلاه حکیم دیکسون را
گرفت آب تخم مرغها را با انگشترها از گیلاس خالی کرد توی کلاه بعد کلاه را سرازیر کرد انگشترها هر
یک به دسته گلی بسته از کلاه بیرون افتاد توی کلاه هم به هیچ چه تر و تخم مرغی نشده بود باز انگشتر شاه
زاده اعتضاد السلطنه را گرفت گذاشت روی میز دو هندوانه آورد گفت یکی را انتخاب کنید
انتخاب شد انگشتر را دست گرفته غیب کرد هندوانه را برید از توی هندوانه تخم مرغ درست پخته
درآمد تخم را هم شکست یک گردوی بی عیبی درآمد گردو را آورد جلو روی زمین گذاشت چکشی به امین
السلطنه داد امین السلطنه با چکش بضرب تمام شکست انگشتر اعتضاد السلطنه از توی گردو درآمد
بازیهای غریب بسیار کرد دوز بیست ۲۹ امروز نهار را در منزل خوردم کامل پاشا رئیس دارالشوری دولت که
مرد بسیار خوب نجیبی است بحضور آمد این چند روز که نیامده ناخوش بوده است داماد محمد علی پاشای مصری معروف
مرد پیریست بسیار صاحب دولت است و رفته راشد پاشا وزیر خارجه آمد برای تشکر نشانی که با او داده بودیم
با او صحبت شد دو ساعت بغروب مانده سوار قایق شده رفتیم کشتی پرتو پیاله نشسته بالی صدراعظم رفتیم قدری نشسته قهوه

ماند که برود به انکلیس باز خواهد آمد راندیم از بغاز که نشستیم در آخر بغاز که طرفین آن کوهست لب
دریا قلعجات و سنکرهای مستحکمه ساخته اند همه جا توپ بود شلیک کردند کشتی طلیعه که از بندر بزی همراه
ما بود چون خوب نبود عوض آن کشتی موسوم به عسیر که کشتی جنکی است آورده اند کفتند خوبست غلب
نوکرها آنجا هستند باین تفصیل ایلخانی حسنعلی خان جنرال وزیر فواید مخبر الدوله نصرة الملک شجاع السلطنه
احتشام الدوله میرزا رسا طورخان ابراهیم خان نایب با اسبهای ما اما این کشتی چون جنکی است تند
رو نیست کم کم عقب مانده بالاخره مفقود شدند کویا یکروز بعد از ما انشاء الله بپوتی برسند شب را آسوده
خوابیدم ماه رجب المرجب را توی دریا دیدم بروی خط حضرت امیرالمومنین علی بن ابی طالب صلوات الله
و سلامه علیه امشب اشرف پاشای مهماندار بیچاره از بیست پله کشتی زمین خورده سر و دستش شکسته است
حکیم طولوزان و غیره معالجه کردند امروز طولوزان مارکو پاشا حکیم باشی سلطان را در عمارت بحضور
آورد خیلی صحبت کردیم مرد بیست چهل و پنجساله باریک زرد رنگ ریش را میتراشد سبیل دارد فرانسه
خوب حرف میزند کویا اصلا یونانیست از قدیم حکیم سلطان بوده است روز سه

شنبه دوم شهر رجب صبح از خواب برخاستم هوا از مرحمت خداوند تعالی مثل بهشت
و دریا مثل آینه صاف بود دست چپ همه جا آبست الی سواستاپول و دست راست مملکت ناطولی
عثمانلو است همه جا از نزدیک ساحل میرفتیم کوههای بلند همه جا پیدا بود همه کوهها جنکل انبوه و
و درخت کاج هم داشت در بغل کوهها تک تک زراعت و آبادی پیدا میشود بسیار کوههای خوب
و دره های قشنک دارد عصری کم کم از ساحل دور شدیم امشب سه ساعت از شب رفته بمحاذی
بندر سینوب میرسیم از آنجا الی پوتی دیگر ساحل دیده نمیشود سینوب از زمان جنک سواستاپول
که روسها کشتیهای عثمانی را آتش زدند اشتهاری یافته است وقتی که بمحاذی سینوب رسیدیم
بادی از سمت قرم آمده به پهلوی کشتی میخورد اگرچه جزئی بود اما کشتی را حرکت پرزوری میداد
امروز صبح تا ظهر که آب دریا خیلی آرام بود ماهیهای بزرگ بقدر یک اسب از دریا در آمده
روی آب بازی میکردند **روز چهارشنبه سوم** دیشب الحمدلله هوا بسیار خوب

و دریا آرام بود سواحل هیچ پیدا نیست صبح برخاستیم نماز کرده قرآن خوانده بعد باز خوابیده
سه ساعت بعد برخاستیم الحمد لله دریا هم آرام بود در اسلامبول چاپاری از طهران رسید از وزرا نوشته
جات داشت از مملکت سیستان اخبار مفصل بود الحمد لله همه جای ایران در نهایت امنیت و
آسودگی بوده است این دریا که قره دنگیز اسم گذاشته اند حقیقة دارد اسم با مسمی است آبش بنظر
خیلی از دریاهای بزرگ دیگر سیاه تر است دیروز از سواحلی که نزدیک بود چند مرغ کوچک قشنگ
پریده بکشتی آمده آنجا نشسته گرسنه مانده اند ساحل دور شده است نمیتوانستند بروند گاهی امتحانی
میکنند اگرچه ساحل پیدا نیست اما از فراستی که خدا داده است رو بسمت دست راست که
سواحل ناطولی است و نزدیکتر است میپرند باز برمیگردند یکی از آنها را گرفته توی قفس انداختند آب
خورده بعد از دقیقه مرد امروز یکساعت بغروب مانده باز بکناره نزدیک شدیم شهر و بندر طرا
بوزن پیدا شد شهر و خانهارا با دوربین دیدم شهر قشنگی در دامنه کوه توی دره واقع است
باز از کناره دور شدیم شب هنگام شام خوردن رعد و برق از سمت مغرب پیدا و هوا تیره شد
اما باد نبود بواسطه همان بیترکی مغربی و رعد و برق که اثر بد در حالت دریا دارد دریا منقلب
گردد شام خورده بالای کشتی رفته قدری گشتیم دور آسمان همه ابر و تاریک بود و از همه جوانب
برق شده میزد صدای رعد میآمد وسط آسمان باز بود باد هم کمی میآمد خوابیدیم الی صبح
رعد و برق شدیدی بود بسیار مهیب و ابر همه جا را گرفته بنای باریدن داشت

روز پنجشنبه چهارم امروز باید وارد بندر پوتی بشویم دیشب بواسطه انقلاب
دریا بهمه جهت یکساعت بیشتر خوابم نبرد صبح زود برخاستم نماز کرده قرآن خواندم هوا بسیار منقلب بود
باران شدیدی بارید یک برقی پنجاه قدم از کشتی دور تر زد بدریا صدای هزار توپ کرده آب
دریا را از هم پاشید اگر این برق بکشتی میخورد کشتی را بالمره از هم متلاشی میکرد هوا بهمان طور بود
یکدو ساعت خوابیدم از حرکت کشتی معلوم شد که بساحل نزدیک شده ایم برخواستیم الحمد لله
از دریای بزرگ خلاص شده بساحل رسیده بودیم سواحل پوتی پیدا بود همه جنگل و کوه است

۲۲۹ عثمانی

هوا و طبیعت زمین بسیار شبیه بگیلانات بود چون کشتی که ما نشسته بودیم خیلی بزرگ بود نمیتوانست
نزدیک برود ایستاد کشتی از دور دیدم از پهلو میآید معلوم شد کشتی عنبر است که عقب ما بود دومی
گفتند چون تند رو نیست ده ساعت از ما عقب تر خواهد آمد دیشب بعلت بدی دریا کشتی ما را
بوسط دریا برده از نزدیکی بکناره اجتناب کرده بودند و رو بمقصد که پوتی باشد میرفته و آن کشتی
چون باد از عقب بود بادبانی کرده خیلی بیشتر از ما به پوتی رسیده بوده است بسیار شکر کردیم که
آنها هم عقب نمانده رسیدند کشتی بخار کوچکی از طرف پوتی آمد که ما را ببرد پرنس منچیکوف و کولونل
براک مهمانداران سابق که ابتداء با نزلی آمده بودند در آن کشتی بودند از دیدن پرنس بسیار خوش
حال شدم اما دریا چون هنوز تلاطم زیاد داشت هر قدر میخواستند آن کشتی را بکشتی سلطانیه متصل
کنند نمیشد چند دفعه آوردند نزدیک کشتیها بهم خوردند دماغه و بغل کشتی منچیکوف شکست اما نه
زیاد دفعه دیگر خواستند بچسبانند پله کشتی سلطانیه شکست بالاخره قدری صبر کردند دریا قدری
آرام شد آنوقت آورده بهم وصل کردند قدری از بارهای مخصوص ما را با بعضی از شاهزاده ها و نوکرها
بردند بآن کشتی ما هم رفتیم اشرف پاشای مهماندار را دیدم سرش شکسته بازوی راست در رفته بود بسته
بود بگردنش رویش هم کبود شده با حالت بدی بسیار افسوس خوردم تخته کم عرضی از این کشتی بآن
کشتی گذاشته بودند بسیار خطرناک بود از آن رو رفتیم بآن کشتی صنیع الدوله در کشتی سلطانیه ماند
که باقی بارها را بیاورد جمعی هم ماندند بعد از نیمساعت رسیدیم بدهنه رودخانه پوتی که داخل دریا
میشود اسمش ریون رودخانه بزرگی نیست اما کشتی از نیم فرسنگ بیشتر نمیتواند برود طرفین رودخانه آبادیها
کمی دارد خانهها مثل خانهای رشتی مازندرانی و گیلانی زمین رطوبتی و هوای بدی دارد نوبه و تب
در اینجا بسیار است کم کم شروع بآبادی اینجا کرده اند بندر پوتی هم لنگرگاه خوبی ندارد کشتی بزرگ
که هیچ نمیتواند برودخانه یا نزدیک کناره بیاید باید دور از بندر بایستد و کشتیهای کوچک
حمل و نقل مردم و بار تجارتی را بکنند یک کشتی بخار از انگلیسها و دو کشتی بادبانی از عثمانیها در
بندر دیده شد صحرا همه جنگل است و منتهی بکوه میشود کوه هم جنگل انبوه است کنار رودخانه را از دو طرف

بیرق زیاد زده بودند از کشتی که بیرون آمدیم لب رودخانه اطاق کوچکی موجود کرده بودند و
گراندوک میشل برادر امپراطور که جانشین و فرمانفرمای قفقاز است با صاحب منصبان و وزرا لها دم
اسکله حاضر بودند از کشتی پائین آمده دست بشاهزاده داده فوج نظامی را که از اسکله تا لب کار
ایستاده بودند پیاده رفته دیدم جمعیت زیادی از طوایف مختلفه ایستاده بودند هر کس لگزی ارمنی
گرجی مسلمان داغستانی از اهل باش آچق فرنگی وغیره این ممالک جزء باش آچق است یعنی سر برهنه
واقعاً هم اینطور است کل اهالی باش آچق سر برهنه هستند ابداً از زن و مرد و بچه عادت ندارند کلاه
سر بگذارند پای تخت باش آچق شهر کوتایس است که مابین تفلیس و پوتی است خلاصه با شاهزاده
زیاد تعارف و صحبت کردیم انصافاً شاهزاده بسیار خوبیست وزمانیکه پطربورغ بودم شاهزاده انجا
نبود از دیدنش بسیار خوشحال شدم از همه برادرهای امپراطور کوچکتر است از طرفین عارض ریش
دارد چانه را میتراشد چشمهای کبود خوشحالت قد بلند مزاجاً قوی بعد از نیمساعتی سوار کالسکه بخار
شده راندیم حکیم الممالک ماند که بارها را با راه آهن برساند مترجم جانشین بکلیارف پسر شاه
میرخان فارسی فرانسه را خوب حرف میزند کالسکه ها همه بهم راه داشت این راه آهن را تازه
ساخته اند الی تفلیس یک خط راه آهن است و آمد و رفت همه از این یک خط است بسیار زحمت
کشیده اند برای ساختن این راه زمینها همه جنگل و باطلاق و پر آبست خشک کردن این طور زمین
و ساختن راه آهن کار مشکلی است بعد از باطلاقها همه جا کوه و دره است و راه متصل پیچ میخورد
و سربالا میرود از رودخانه و پلها میگذرد بعد رو به تفلیس باید سرازیر برود باین جهات کالسکه بخار
نمیتواند مثل ترنهای فرنگستان تند برود ساعتی دو فرسنگ و نیم بیشتر نمیرفتیم خلاصه نیمساعت بغروب
مانده براه افتادیم هوا ابر و متصل باران شدید میآمد راه هم کوهستان و جنگل بود غروبی رسیدیم به
یک استاسیونی که نزدیک شهر کوتایس است آنجا غذا حاضر کرده بودند کالسکه ایستاد پیاده شدیم
رفتیم باطاق میز چیده بودند شام مختصری صرف شد یکدسته سرباز هم ایستاده بودند از طایفه
گرجی باش آچق لباس عجیبی داشتند بهمان طور لباس قشون قدیم قباهای گشاده سرخ سرشان مثل

عمامه پارچهٔ سرخ بسته بودند در کمرشان یک طپانچه و یک بکده داشتند لباسشان شبیه
بلباس زواو فرانسه و طوایف هندوستان اما تفنگشان از تفنگهای سوزنی کار جبه خانه طول
بود سوار کالسکه شده راندیم شب را ناراحت خوابیدم صبح بسیار زود بشهر تفلیس نزدیک شده
با کسالت از خواب برخاسته رخت پوشیدم کالسکها ایستاد رفتیم بیرون جانشین با صاحب منصبان
زیاد و یکفوج حاضر بودند با جانشین سوار کالسکه روبازی شدیم هوا بسیار سرد بود بواسطه آمدن باران
باد بسیار سردی هم با گرد و خاک میآمد هنوز چراغهای کوچه هم میسوخت رسیدیم درب عمارت
جانشین فوجی با کل صاحب منصبان نظامی و غیره ایستاده بودند با همه احوالپرسی شد حاکم تفلیس
هم با کدخدایان و کلانتران آمده نان و نمک که رسم است آوردند نطق مفصلی بزبان فارسی نوشته
بودند ایستادیم تا نطق را یکنفر که فارسی میدانست با کمال فصاحت بیان کرد بعد رفتیم بالا در
اطاق پرنس اربلیانف که از شاهزادهای گرجی است با بارون نیکلا که کارگذار خارجه
قفقاز است ایستاده بودند جانشین معرفی کرد پرنس اربلیانف را شناختم هفت سال قبل
ازین که بندر فرح آباد مازندران رفته بودیم از جانب امپراطور با کشتیهای جنگی روس بآنجا آمده
بود بعد جانشین اطاقها و منازل ما را نشان داده خودش رفت نهار خورده خوابیدم شهر تفلیس در
توی دره و اطرافش کوه است در دامنه و سر کوه هم خانه هست رودخانه کر از میان شهر می
گذرد در این فصل آبش زیاد بود پلی بر روی آن بسته اند طرف شمال رودخانه شهر تازه و محله
فرنگیهاست که عمارت جانشین و حاکم نشین هم آنطرفست طرف جنوب شهر قدیم تفلیس است
روی تپه آثار قلعهٔ قدیم سلاطین گرجیه است این شهر پنجاه سال قبل ازین بسیار محقر و کثیف بوده
حالا کم کم خانها و عمارات و مکتب خانها و کوچهای وسیع سنگ فرش میسازند قله کوه قاف
که فرنگیان کازبک میگویند از شهر پیدا بود بسیار کوه مرتفعی است مملو از برف بود دروسها
راه عراده ساخته که حالا با آنطرف کوه با کالسکه میروند که شهر ولادی قفقاز آنطرف کوه و را
مسکو و حاجی طرخان است از خشکی دور تفلیس کوهها خشک است دور تر از شهر جنگل دارد هوا

شهر خوب نیست در تابستان و پائیز بسیار گرم و مختلف است گاهیکه باران در اطراف
یا شهر بیاید بسیار سرد شده بعد باز گرم میشود هوایش تب و نوبه خیز است پنجاه هزار نفر جمعیت شهر
است اغلب غربا و خارجی و مخلوط از طوایف هستند ایرانی و گرجی و روسی و داغستانی چرکس المان
ارمنی میوه خوب از قبیل هندوانه انگور امرود خیار و دارد امروز رفتیم دیدن جانشین که در همین عمارت
منزل است از چند اطاق گذشتیم یک تالاری بود که بناهای ایران ساخته و گچ بری کرده بودند
با آئینه عمارات خوبی داشت اسباب اطاقها همه از ایران بود قالیهای بزرگ و کوچک
فراهانی قاینی کرمانی اسباب میز و تخت وغیره از خاتم شیرازی و اصفهانی پردهای اطاق از
قالی بود پارچهای گلدوزی رشتی در متکا و بالش و روی میز و صندلی وغیره بکار برده بودند این
اسباب و صنایع ایران را نه برای اینکه ما باین عمارت آمده ایم گذاشته اند بلکه از قدیم
بوده است یک خرس سیاه بزرگی که جانشین سابقاً شکار کرده مثل اینکه زنده است در
گوشه اطاق واداشته اند اگر غفلةً کسی ببیند خیال میکند خرس زنده است جانشین بدیوار
های اطاق اسلحه زیادی از قبیل شمشیر قداره تفنگ طپانچه اسلحه قدیم مثل زره کلاه خود زین
و برگ بارکاب یراق اسب مرصع طلا و اسبابهای عجیب چیده و آویخته است حتی یک
پیه سوز قدیم که در ایران سابقاً معمول بود در طاقچه اطاقش بود همه اطاقها را گشتیم از پنجره
اطاقها چشم انداز خوبی بشهر تفلیس و کوچه ها داشت قدری نشسته بعد رفتیم باطاق زوجه جانشین که
متصل بهمین اطاق بود آنجا هم قدری توقف شد زن جانشین خواهر گراندوک بادست که در
شهر کارلسروهه المان با برادرش نهار خوردیم پنج پسر و یکدختر از جانشین دارد پسر بزرگش چهارده
ساله است او با مادرش در ییلاق بودند اسم زوجه جانشین الکافه او دورونا است بعد برخاسته
باطاق خودم آمدم بلا فاصله زن جانشین با جانشین بازدید آمدند شب را با جانشین بکالسکه
نشسته رفتیم بتماشاخانه تماشاخانه بستانی بنای بسیار مختصریست سفیدکاری یک چهل چراغ بزرگ داشت
که با گاز روشن بود تماشاخانه از صاحبمنصبان روس وغیره پر بود همه جهت دویست نفر آدم

میکردند موزیک خوب زدند بعد پرده بالا رفت چند اکت دادند بزبان روسی حرف
میزدند خوب خواندند بازی و رقص و حکایات خوب نشان دادند بسیار بامزه و باخنده بود
زنها و جوانان روسی خوب و خوشگل بودند یک رقاص فرانسه هم بود بسیار خوشگل و خوب
میرقصید دو سال است اینجا آمده در آخر رقص لزگی رقصیدند و بعد از آن رقص گرجی که
که بسیار خوب بود جمعی از گرجیه در دو طرف ایستاده دست میزدند یکی طنبک و دو نفر سرنای
ایرانی میزدند بسیار خوش آهنگ یکدختر و یک پسر رقصیدند شبیه رقاصی ایران در بین بازی که
پرده افتاد رفتیم پائین باغ کوچکی بود چراغان کرده بودند قدری در [illegible] رفته بالای سکوی باغ زده
بودند نشستیم بعضی از زنهای گرجی وغیره را جانشین معرفی کرد میرزا [illegible] آمده در این بین
منشی حضور حکیم الممالک صنیع الدوله که عقب مانده بودند رسیدند با ما [illegible] آمدند تعریف غریبی
از طوفان دریا میکردند منشی حضور و صنیع الدوله که در کشتی سلطانیه بعد از ما مانده بودند گفتند
همینکه ما از کشتی خارج شده بپوتی رفته بودیم دریا منقلب شده بود بطوریکه هر قدر خواسته بودند
کشتی بخار کوچک روسها را به سلطانیه بچسبانند ممکن نمیشد از شدت موج آخر کشتیها بهم خورده چرخ [illegible]
شکسته بود و بالاخره بهزار زحمت کشتی کوچک را نزدیک آورده همین که موج آنرا بلند میکرد دو سه
یک لنگه بار از آن کشتی باین کشتی میانداختند یا یکنفر آدم خودش را بکشتی میپراند خلاصه با هزار جان
کندن بار و آدم را حمل کرده بودند منشی حضور میگفت اگرچه ساحل نزدیک بود چنان امواج مارا
بهوا میبرد و از بالا پرت میکرد مثل اینکه از قله کوه پرت شویم الحمدلله تعالی که این انقلاب چند
ساعت قبل از آن که ما در دریا بودیم نشد اول بنا بود که از راه کوه قاف و کزبک به بندر
پطروسکی رفته از آنجا بانزلی برویم و در آن راه اختیار نموده عراده و کالسکه وغیره حاضر کرده
بودند چون هر قدر دریا را کم بکنیم صرفه در آنست خواستیم از بادکوبه سوار کشتی بشویم قرار شد با
ده نفر برویم ببادکوبه و سایرین همه از راه پطروسکی رفته سوار کشتی شده بیایند بادکوبه از آنجا هم
سوار شده باتفاق برویم انزلی صنیع الدوله را مأمور کردیم که تفلیس مانده بارهایرا که بچاپاری نمیشد

حمل شود با جمعی از همراهان بانزلی برساند روز جمعه در تفلیس بودیم که تفصیلش نوشته شد
روز شنبه ششم امروز بهمن میرزا که از قراباغ آمده بود بحضور رسید پیش هفت پسر
بزرگ هم دارد که همه بحضور آمده بودند عصری با جانشین بکالسکه نشسته شهر را قدری گشتیم گرم بود
و گرد و خاک زیاد رفتیم آخر شهر الی باغ مجتهد که آقا میر فتاح ساخته است اکثر اهل تفلیس نظامی
هستند و قزاق قشونی شب در خانه جانشین بشام مهمان بودیم اول بتالاری رفتیم که صاحب‌منصبان
زیادی از اهل قلم و نظام وغیره بودند همه ایستاده جانشین یکیک را معرفی کرد بهمن میرزا هم
بود بعد رفتیم در تالاری سر میز نشستیم جانشین در دست چپ و زوجه ایشان در دست راست
و سایرین هم بمراتب معینه نشسته بودند بعد از شام برخواسته ببالکون عمارت که مثل مهتابی است
و بباغ عمارت نگاه میکند رفتیم چراغان بسیار خوبی در باغ بود آتشبازی ممتازی هم در روی کوه
جلو عمارت کردند جمعیت زیادی از نجبا و رعیت و زنها و دخترهای خوشگل گرجی و فرنگی در
باغ بودند بعد از آتشبازی رقص قزاقی که بطور بسیار خوبی میرقصند و در بین رقص طپانچه میاندازند
رفتیم پایین باغ را گردش کردیم بازو ببازوی زوجه جانشین داده بودم کل خیابانهای باغ را
گردش کردیم همه نشان شیر و خورشید ساخته و شیشش را روشن کرده بودند تلگرافی از امپراطور رسیده
بود جانشین بما داد خواندیم احوالپرسی کرده بودند بعد آمدیم بالا بار قدری نشسته مراجعت
بمنزل کردم امروز از جانب خلیفه بزرگ اوچ کلیسای ایروان کشیشی آمده عریضه آورده بود از طهران
تلگراف رسیده بود که حاجی سید اسدالله مجتهد اصفهانی بعتبات میرفته در کرند فوت شده است
بسیار افسوس خوردم **روز یکشنبه هفتم** باید از تفلیس برویم بباد کوبه صبح زود برخاسته
نهار خوردم معتمدالملک و شاهزادها هم امروز از راه پطروسکی رفتند شش ساعت بغروب مانده
راه افتادیم جانشین و همه صاحب‌منصبان قفقاز حاضر بودند پنج کالسکه هم برای ما حاضر شده بود
بهر کالسکه اسبهای متعدد بسته بودند سوار شده از توی شهر کهنه تفلیس رفتیم جمعیت زیادی بود از
شهر خارج شده بچاپاری راندیم همه جا رود خانه کر مانده در دست چپ بود اما کم کم از ما دور میشد

کنارهای رودخانه بید و بعضی درختهای جنگلی بود که سبزی میزد هوا بسیار گرم و گرد و خاک
غریبی بود از تفلیس که خارج شدیم دیگر در طرفین راه هیچ جا آبادی نبود تا چشم کار میکرد صحرا و کوه بود دیگر
مگر در هر دو فرسخی یک چاپارخانه ساخته اند که اسب عوض کنند راه هم از تفلیس تا قریب شش
فرسنگ ساخته ریگ ریخته اند چندان گرد و خاک نیست اما راه که تمام شد گرد و خاک زیاد است
در چند چاپارخانه ایستاده اسب کالسکه را عوض کردند در هر چاپارخانه از سواره ده نفر
مسلمان حاضر بودند که سواره را هم عوض میکردند در چاپارخانه الگت بزبان ترکی یعنی یکه دره ناهار
حاضر کرده بودند یکساعت بغروب مانده بود بعد سوار کالسکه شده باز راندیم مهتاب بود از
یک رودخانه گذشتیم پیش از چاپارخانه الگت پلی داشت ملحق بکر میشد سه ساعت از شب
رفته برودخانه اغستفا رسیدیم رودخانه بزرگیست اما درین فصل آب کمی داشت چاپارخانه
اینجارا هم باسم رودخانه موسوم کرده اند آنطرف رودخانه چاپارخانه بود که باید شب را بخوابیم
دو سه اطاق داشت شام خوردم گرم بود گفتند حاجی میرزا تقی مشکوة الملک آمده است
بسیار تعجب کردم حاجی از تبریز از راه ایروان آمده دو روز هم همین جا بوده است قدری از
اخبار طهران وغیره صحبت کرده بعد رفت صبح هم میخواهد برود بتفلیس **روز دوشنبه
هشتم** باید برویم بشهر گنجه صبح زود برخواسته براه افتادیم صحرای گرم پر گرد و خاک
بدی بود اینجاها محل نشیمن قزاق تاتار است این قزاق همه مسلمان و چهار پنجهزار خانوار هستند
اما از خانوارشان اینجاها اثری معلوم نبود طرف دست راست از نزدیک رشته کوهی بود
که از پشت آن میرود الی دریاچه گوکچه ایروان دست چپ هم یکرشته کوه خاکی خشکی زرد بود
رسیدیم بچاپارخانه حسن سو از اینجا با آنطرف خاک و محل طایفه شمس الدین لو است این طایفه هم
پنج شش هزار خانوار هستند حسن سو رودخانه ایست آب کمی دارد قدری که رفتیم بچاپارخانه طاوز
چای رسیدیم این رودخانه هم آب کمی داشت رسیدیم بچاپارخانه زکم آنجا ناهار خوردیم در هر چاپارخانه
از طوایف تخول و حوش سواره پیاده جمعیت زیادی آمده بودند جمیعاً حتی بچهای کوچک اسلحه داشتند

این طوایف مسلمان هستند بعد از نهار رفتیم بچاپارخانه شمکور اینجا با دیگر طایفه شمس الدین لو
تمام میشود جزو گنجه است روی تپه کوچکی آثار قلعه آجری محکمی از قدیم دیده شد رودخانه از پایین
قلعه میگذرد آب کمی داشت آثار پل آجری بزرگی دارد اما نصف پل خراب شده است
صحراها هم همان طور گرم و کم آباد نیست رسیدیم بچاپارخانه قره بیر از انجا راندیم دو ساعت
بغروب مانده بشهر گنجه رسیدیم حاکم بلوکات گنجه در زکم آمده بود با سواره حاکم شهر هم با سواره
و بزرگان دیگر تا نیم فرسخی شهر آمده بودند شهر گنجه دورش باغات است و توی شهر خانه‌ها پست محقر
قلعه قدیم گنجه که قلعه آجری سختی بوده حالا خراب و قدری باقی است خندق و خاکریز بسیار
عمیق داشته است حالا محبس کرده اند از میان شهر رودخانه میگذرد اما آبش بسیار کمست
پل تازه ساخته اند آنطرف رودخانه محل فرنگی دارمنی است اینطرف مسلمان خانه حاکم در
محله ملکیها است منزل ما آنجا بود خانه بسیار محقر نیست در روی تپه پایین آن باغ کوچکی داشت
جمعیت این شهر بیشتر از هفت هشت هزار نفر بنظر نیاید

روز سه شنبه نهم

باید امروز برویم بتوریان چای که از محال شکی است صبح سوار شده از شهر و باغات گنجه گذشته به
صحرا افتادیم دست راست همان رشته کوه در دوری الی سه فرسنگ راه دیده میشد بعد کم کم
دور شد بقدر سنگ دورتر رسیدیم در سر راه مقبره شیخ نظامی است مقبره آجری بسیار محقری بود
بعد رسیدیم بکورک چای که رودخانه بود دست چپ هم خیلی دور همان رشته کوه هاکی الی آ
است که بطرف شکی کشیده است خلاصه هوا بسیار گرم و زمین خشک بود رسیدیم بچا
پارخانه قارچی چای از آنجا بچاپارخانه منگی چای رسیدیم که در کنار رودخانه کر است
برای ما آلاچیقی زده بودند دورش بسته و گرم مثل حمام برای صدراعظم وغیره از برگ
درخت اطاقی ساخته بودند خوش هوا بود اما ما هم رسیدیم بودند شاهزاده‌ها وغیره با عراده
جواهر خیلی عقب مانده اند عراده بار جواهر شکسته بود تا جای آنرا عوض کرده خیلی از ما دور
مانده بودند قبل از رسیدن آنها نهار خوردیم یک ماهی بسیار بزرگی طور انداخته از رود گرفته

آوردند مستأجر رود مزبور جوانی ارمنی و اینجا حاضر بود در [illegible] تشیل [illegible] اجاره [illegible]
سالیانست رود کر اینجا عریض است اما که جریان و عمقش هم بیش از یکذرع نبود دو کشتی هم بسته روش
تخته بندی نموده فرش کرده یک طناب قطوری از اینطرف بآنطرف کشیده بودند اسباب مخصوصی
میان کشتی بود بسته بیک دیرک بزرگ طناب را میکشیدند کشتی بحرکت آمده بار و آدم را بآنطرف
میرسانند اول کالسکه‌ها را بردند بعد من رفتم بعد صدر اعظم و غیره با بارها آمدند بعد راه افتادیم الی
منکچور خاک گنجه بود آنطرف آب خاک شکی است [illegible] و دست چپ هم همه تا لطو کشیده
بود اما حالا آن نزدیکتر بود پشت این کوه خاکی کوههای داغستان است و شهر شکی هم در دامنه آن
کوه افتاده است در قله کوه شکی برف زیادی بود از اینجا تا شهر شکی که حالا نوخه [illegible] میگویند
پنج شش فرسنگ راه است بعضی جاهای زمین جنگل است بعضی جاها بعضی بوته زار بعضی خاک خالی
از توی کالسکه به جاهای بیرون تفنگ می‌انداختم [illegible] چند مرغ که [illegible] فارسی [illegible]
میگویند زدم رسیدیم بجایی [illegible] که در محال [illegible] شکی واقع است نماز خوانده عصرانه خوردم
از اینجا سوار شده بجایی [illegible] عرب [illegible] در محال [illegible] شکی است دو ساعت از شب رفته
بنوریان جایی رسیدیم رود [illegible] عظیم جوئی از طرف کوهها [illegible] و شکی می‌آید [illegible]
صحراها زراعت میشود از تفلیس تا اینجا آبادی هیچ ندیدیم مگر چند [illegible] خانه و همه محالات [illegible]
آبادی و ده دیده نشد [illegible] اینجا [illegible] و [illegible] بود [illegible]
بعضی ازبیک زاد و [illegible] آمده بودند **روز چهارشنبه ده** صبح [illegible]
حکام گنجه و شکی و غیره مرخص شده رفتند [illegible]
وجزء شکی است در اینجا واقع است [illegible]
[illegible] رسیدیم [illegible]
چون آنجا اول خاک [illegible] بود حاضر بود صحبت شد [illegible]
ایستاده اسب عوض کردیم جمعیت زیادی از ایل [illegible] و [illegible] به ملاقات آمده بودند

بیرون آمد ... با آنها صحبت شد راندیم دست راست باز جلگه وسیعی است ...
... نهای مشروب میشود دهات زیاد بنظر آمد جلگه حاصلخیزیست ... کرده سمت دست
... کوه همه ... است بچاپارخانه قره یازی رسیدیم اسب عوض ... فرد
... خانه و کرد کنند که از رعایای روس هم اینجا نشانده اند دیده شد این دهات
... رسیدیم بچاپارخانه کولولو نهار اینجا خورده شد و همچنین که سابقاً حاکم شماخی بود و در اینجا
... باقوی بیک حاکم بادکوبه باینجا آمده بودند دیده شد بهمان طور قریه ... خاو ازرد
... نهار سوار شده راندیم از رودخانه کرده ما گذشتیم آب کمی داشت ده یا دارد
... دیده شد جزو شروان است این رودخانه هایی که نوشتم همه از کوههای داغستان که
... کوه دست چپ است سرچشمه دارند هر کجای این کوه دره و چمنی دارد این آبها
... جلگه شکی و شروان میریزد رسیدیم بچاپارخانه آقسو که ده بسیار معتبریست و باغات
... رود جزو دارد بسیار شبیه است به ده کند طهران اما باغات کند از این زیادتر
... رودخانه آقسو از وسط باغها میگذرد قسمت بزرگ ده سمت مشرق رودخانه
... مغرب رودخانه محال ... وزه مرقش محال قشون است که جزو شماخی است حالا
... وجه زیاد داشت پیاده شده میوه خورده نهار کرده سوار شده از اینجا
... بالای همان کوه دست چپ از همین دره سربالا رفتیم اول سطر کوه
... چمنی بند بود راه کالسکه را بسیار خوب ساخته اند کالسکه و اسبها براحت میرفتند
... که در ... بقله آنطرف کوه جنگل بلوط بود و قرقاول زیاد داشت از قله کوه بآنطرف الی باد
... سرازیر شدیم غروب شد در چاپارخانه شرادیل قدری مکث کرده باز
... راندیم ... ساعت از شب رفته وارد شهر شماخی شدیم جمعیت زیادی بود همه
... چراغان کرده بودند مردم بسیار اظهار خوشحالی میکردند پیاده شدیم دو پسر و همچنین یکی
... هفت هشت ساله با لباس چرکسی دم دربار زن و همچنین ایستاده بودند علمای سلام

صف کشیده بودند باهمه تعارف کرده وارد عمارت شدیم این عمارة مال الله یف [illegible]
شیروانیست مردی معتبر و صاحب دولت است این عمارت سابقاً حاکم نشین شماخی بود [illegible]
خریده است مشرف بهمه شهر شماخی محله ارامنه و فرنگیها در بالای تپه محله مسلمانها توی [illegible]
است دو سال قبل زلزله شدیدی شده این شهر را خراب کرده است سابق بسیار معتبر بوده
حالا همه تپه‌ها پنج هزار خانوار دارد جمعیتش ده یا پانزده هزار نفر است [illegible] زلزله [illegible]
اطراف شهر همه کوه و تپه اما چنان خشک است که آثاری از سبزه و درخت و آب [illegible]
خانه کوچکی از سمت کوهستان پائین تر از شهر میآید که از آن آب قدری باغات [illegible] مسجد
عهد شاه عباس در شهر هست که حالا نماز میکنند مسجد و تکیه هم حاجی محمد [illegible]
بسیار عالی اکثر اهل شهر و بلوکات شیروان مسلمان و ارمنی بسیار کمتر است [illegible]
[illegible] در اطراف شهر روی تپه واقع است عمارت لاالایف [illegible]

روز پنجشنبه یازدهم

باید برویم بادکوبه صبح زود برخاسته رخت پوشیده سوار شدیم جمعیت [illegible] آمده
بودند راندیم [illegible] پست و بلندی دره و تپه رسیدیم چند خانوار [illegible] خشک
دیده شد گفتند ایل [illegible] است رسیدیم بچاپارخانه اول که [illegible] بعد
چاپارخانه مرزی که [illegible] بزرگ روسها می‌نشینند بعد چاپارخانه [illegible] بعد [illegible]
[illegible] اینجا نهار خوردیم بعد چاپارخانه [illegible] بعد چاپارخانه اربات رودخانه [illegible] که بهمین
اسم موسوم است بعد چاپارخانه سرائی بعد شهر بادکوبه الی بادکوبه جمیع را خشک و بد که
باین خشکی و بدی صحرا و کوه دیده و شنیده نشده است مسافتی که امروز طی شد [illegible] فرسخ
[illegible] واقعاً اسم با مسمی است بعضیها قبرستان است خلاصه [illegible] بادکوبه [illegible]
باستقبال آمدند در چاپارخانه سرائی پیاده شده نزدیک غروب بود [illegible] دو
ساعت از شب گذشته وارد شهر بادکوبه شدیم چون معدن نفط در بادکوبه بهمین جهت [illegible]

از صحرا و شهر چراغ نفط روشن کرده بودند اگرچه شب بود و شهر بادکوبه را درست ندیدم
اما در مهتاب معلوم بود که خانهای قشنگی است که تازه بسبک فرنگستان ساخته اند در کنار دریا
است عمارت حاکم هم لب دریا است خلاصه جمعیت زیادی از مسلمان وغیره بودند صلوة
میفرستادند رسیدیم بپای عمارت حاکم موزیک میزدند پیاده شدیم اول کولونل پزاک را هم
معلوم شد کشتیها با همراهان و مسافرین را پطروسکی هم مقارن ورود ما وارد بندر شده اند
حاکم بادکوبه صاحبمنصبان نظامی و قلمی ایالت خود را معرفی کرد عمارتی بطرز فرنگی دارد بعد از
شام چهار ساعت از شب رفته رفتیم بکشتی قسطنطین عجب جهازیست که کشتی بزرگ تا لب
دریا میاید صد هزار مرتبه شکر خداوند تعالی را کردیم که باز بسلامت باین کشتی رسیدیم حاکم باد
کوبه وغیره آمده مرخص شدند شاهزاده ها وغیره بکشتی موسوم بشاه سوار شدند صدر اعظم و [illegible] خلوت
و کولونل پزاک و پرنس منچیکوف و بیگلروف در کشتی ما بودند همان دریابیگی هم [illegible] همساعت
بعد کشتی براه افتاد دریا آرام و خوب باد هوا میوزید شب را خوابیدم
ولایت شکی و شیروان وغیره شترهای خوب دارد بار عراده اینجا معمول است بگاومیش
وغیره میبندند اما تکر عراده ها از چوب ضخیم ولی آهن بست

روز جمعه دوازدهم

نزدیک بعید مولود حضرت امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب علیه الصلوات والسلام است
باید بانزلی برویم صبح برخواستم هوای دریا بسیار خوب بود با کمال خوشحالی میرفتیم دو سه
فرسنگ بانزلی مانده همه لباس رسمی پوشیده مستعد شدیم که حالا وارد انزلی خواهیم شد کم کم
ابرهای سیاه از طرف مغرب و جنوب وغیره بلند شد دریا بنای انقلاب گذاشت باز هم
مأیوس نبودیم راندیم تا رسیدیم بلنگرگاه یک کشتی جنگی روسیه موسوم بنجار را از عاشوراده برای
احترام ورود ما آمده بود با دوربین دیده شد که از حرکت امواج بطوری متزلزل است که بسیار باعث
وحشت شد کشتی بزرگ جنگی که آنطور حرکت بکند از کشتی ما دیگر چه توقع است یک کشتی بادبانی
تجارتی هم که آنطرف تر لنگر انداخته بود همان طور مضطرب بود خلاصه رسیدیم بلنگرگاه کشتی

جنگی با هزار صعوبت چند تیر توپ انداخت برج انزلی و مردمی که در کناره بودند همه دیدند
لیکن چون کشتی بزرگ زیاده از این نمیتواند پیش رفته داخل انزلی شود لابد باید کرجی و کشتی بخار
کوچک مخصوص ما که در انزلی است آمده ما را بخشکی ببرد و با این طوفان شدید امکان نداشت
لابد ما و شماها از عرشه کشتی که امکان ایستادن نداشت پائین آمده رفتیم باطاق لباسها را کنده
با کمال دلتنگی تا نیمه [illegible] شب نشستیم [illegible] نشستند همه را در بین کنند
ابی و سفر را مخلوط کرد [illegible] در گوشه افتاد که در برخاستن قدرت نداشت دو ساعت
بغروب مانده بود باران هم بشدت میآمد امواج دریا بطوری بود که ممکن نبود که کرجی کشتی بخار این
حرکت [illegible] متصل [illegible] دکل را اینطرف آنطرف [illegible] میرسید موج روی کشتی [illegible] کشتی بخار این
نیست که چیزی نمیماند که برگردد دو مرتبه بدریا [illegible] صدیها و [illegible] کشتی در حرکت [illegible] هم
مرتبت [illegible] صدای عجیب بدن کشتی از زور امواج صدا میکرد چیزی نمانده بود که خرد بشود بالا
باران شدید زیر دریا کشتی پر آب از شدت حرکت کشتی امکان راه رفتن نبود اضافه بر این تختهای
کشتی از آب باران و دریا طوری تر شده بود که پای آدم بهیچ طور بند نمیشد آخر سفر فرنگستان
نزدیکی خانه آدم که برج انزلی در دو قدمی پیداست و شخص با این حالت باشد و لابد بشود که اگر
روز اینطور بگذرد لنگر را کشیده برود بندر جز یا لنکران این همه نوکر و غیره که با ما آمده اند چه
بکنند این نوع خیالات جان و وقات را بر من تلخ داشت که حد و وصف ندارد و مزاجم قدری
منقلب شد متصل عرق میکردم از شدت خیال و گریه باد [illegible] میخورد [illegible] میکردم شب و
روز بهم آمد خوب [illegible] ممکن نبود متصل هم باران شدید بود [illegible]

روز شنبه سیزدهم

صبح باز طوفان و حرکت کشتی بهمان طور بلکه زیاده تر بود کشتی هم که متصل در دریا نشسته بودند
از عقب رسیده لنگر انداخته [illegible] شب هم همانطور هوا [illegible] بود باران و طوفان بود بقدر دو ساعت
خوابیدیم یکباره قال و مقال شد گفتند کرجی آمده [illegible] برخاسته دیدم یک کرجی دو زده نفر

دو طلب شده آمده اند که از ماجرای ببرند بانزلی دریا ... با آرامی است قدری خوش
حال شدیم سعد الملک جواب کاغذیکه باو نوشته بودند نوشته رفتند ساعت دیگر که صبح
چهاردهم رجب نزدیک بود کرجی دیگر آمد محمد تقیخان و میرزا عبدالله خود را انداخته رفتند
صبح شد چند کرجی دیگر آمد بعضی هم رفتند هوا رو بخوبی شد آب از مرداب بنا کرد بدریا
آمدن بالاخره کشتی بخار ما دیده شد که از مرداب در آمده میآید تا کشتی رسید نزدیک این
کشتی حالا بار بسیار مشکل است رفتن از این کشتی بآن کشتی قدری دورتر از این نگاهداشته اند
اول کرجی ما را آوردند بهر طور بود داخل کرجی شده راندیم برای کشتی بخار یکطرف دست ما را
گرفته رفتیم بالای کشتی آسوده شده صد هزار مرتبه شکر باریتعالی را کرده نفسی کشیدیم وارد اسکله
انزلی شدیم اشخاصی که از طهران و رشت آمده بودند
بحضور آمدند رفتیم بالای برج شکر خدا را
هزار مرتبه کردم شب آتشبازی مفصلی
شد و براحت خوابیدم
الحمد لله تعالی

روزنامه حمدی که لایق ملاحظه انظار با معان است سزاوار شان خداوندی است که کل
یوم هو فی شان است و درود نامحدود و محدودی که متمادی بتمادی ایام و شهور بلکه اعوام
و دهور است پیشکش سیدی است که با آلش مصداق نور فوق کل نور و نور یضیء منه
کل نور است اعنی ماه دو هفته انبیاء و ابن عمش صاحب ایام مشهوره سید الاوصیاء
علیهما و آلهما السلام ما تعاقب الایام و بعد چون روزنامه فرنگستان شاه کشور
ستان شهنشاه گیتی بخش ایران خلد الله ملکه و ابد ایامه الی یوم الدین به محمد و آله اجمعین از قبیل
تحفه [illegible] واجبة المطالعه و اطلاع بر حالات پادشاه جمجاه موجب مسرت خواطر خداوندان
پس تصدی براین امر لازم و تحدی بر نقل و طبع آن متحتم است خصوصاً هرگاه

عبارت مرقوم زبان معجز بیان ذات اقدس شاهنشاهی باشد که در واقع بنطاق واقعیت
منطق و مجبوک است و چون ملک الکلام است کلام الملک از قبیل ملوک الکلام کلام
الملوک است بناءً علیه باید بطرز رایق و خط نستعلیق رشیق بتصحیح وافی و تنقیح وافی و تهذیب شافی
و تذهیب صافی طبع شود که مطبوع خاطر عاطر اقدس افتد فلهذا این نسخه ثانویه را که خطش چون
ابانه و فصاحت سبع المثانی و نقش یادگار نقوش مانی است فقیر مأمول میرزا محمد علی شیرازی
شهیر بکشکول برأی خود برای خویش مخلاطی سند داشته و بهاء آن را از عالی اهداء و اتحاف به
بارگاه عرش اشتباه بقبول خاطر مبارک انگاشته و الحق خوب نگاشته
و تخم امید خوب کاشته خداوندش ثمر دهد و خداوند کارش بعنایت
بنظر که اگرچه خود این روزنامه علامه خامه عنبرین شمامه است
اما نظر بر تجدید اساس و تجدید لباس جلوه بخواطر اقدس
نماید و شاید ابواب آمال بر چهره این اهل مآل گشاید
و از اشتهار و انتشارش بتطبیع و اکثار منطوق
هو المسک ما کررته یتضوع دماغ عالی و دانی را
معطر و چشم نیک بینان منور نماید
اللهم تقبل عمله و حصّل امله

الحمد لله و المنه که درین اوان میمنت اقران این مسافرت
نامه مطبوع مرغوب که مشحون از هر گونه گل و ریاحین است
و فایده خاص و عام در آن متصور با حسن وجهی سمت
اختتام پذیرفت قیمت سه روپیه و نیم مع
تصاویر عکس بتاریخ غره شهر ذیحجة الحرام
۱۲۶۳